

فصل اول

کلیات پژوهش

۱-۱) مقدمه:

هدف از ازدواج، برطرف شدن نیازهای طرفین است و اگر نیازهای زوجین برطرف نشود و به راه حل مثبتی جهت دست یابی به نیازهایشان نرسند، استرس، ناکامی، سرخوردگی، خشم و در نهایت دلزدگی بروز پیدا می کند. برای اکثر زوجین، شادمانی در زندگی، بیشتر به ازدواجی موفق و روابط زناشویی توأم با رضایت وابسته است. ازدواج یکی از بنیادهای تقریباً جهان شمول به حساب می آید و هیچ بنیانی این چنین صمیمانه زندگی بشر را تحت تأثیر قرار نداده است، اما از آسیب های گوناگون در امان نیست. بسیاری از همسران در برقراری و حفظ روابط دوستانه و صمیمی با یکدیگر دچار مشکل اند، به علاوه وجود نارضایتی در روابط بین همسران به کاهش میزان سلامت و بهداشت روانی کم شدن میزان رضایت از زندگی و اشکال در روابط اجتماعی آنها می انجامد.

یکی از هدف های ازدواج پاسخگویی به نیازهای جنسی است. متأسفانه برخی از افراد به دلایل گوناگون جسمی و روانشناختی، قادر به ارضای مطلوب نیازهای جنسی همسر خود نیستند. توجه به رضایت جنسی به خاطر نقشی که در سلامت زوجین و فرزندان آنها دارد، بسیار اهمیت دارد. توجه به رضایت جنسی می تواند به طور چشمگیری از تنش ها بکاهد و متقابلاً عدم رضایت، تنش را افزوده و باعث تشدید فشارهای روانی و بزرگنمایی دیگر مشکلات زندگی مشترک می شود.

یکی دیگر از جنبه هایی که اهمیت توجه به روابط جنسی در زوجین را نشان می دهد، تأثیر آن بر روابط درون بافت خانواده می باشد. ارتباط با همسر، جنبه مرکزی زندگی عاطفی و اجتماعی یک شخص است و نارضایتی زناشویی می تواند به توانایی زن و شوهر برای برقراری روابط رضایت مندانه با بچه ها و سایر اشخاص خارج از خانواده آسیب برساند. سازگاری زناشویی بر بسیاری از ابعاد زندگی فردی و اجتماعی انسان ها تأثیر می گذارند. روابط زناشویی رضایت بخش، زیربنای عملکرد خوب خانواده است و باعث رشد شایستگی و توانایی سازگاری و انطباق در بین کودکان می شود.

نکته مهم در بحث روابط زناشویی و جنسی، بررسی عوامل مؤثر بر رضایت جنسی در زندگی زناشویی زوجین می باشد. بررسی عوامل مؤثر در رضایت جنسی از این جهت حائز اهمیت است که رضایت فرد از زندگی زناشویی بخش مهمی از سلامت فردی محسوب می گردد. پژوهشگران زیادی به بررسی عوامل مؤثر بر رضایت جنسی زوجین پرداخته اند و به عوامل بسیار زیادی اشاره شده که بسیاری از آنها با یکدیگر همپوشی دارند. از جمله این عوامل می توان به عوامل روانشناختی اشاره کرد.

ارتباط روابط جنسی با متغیرها و مؤلفه های شخصیتی یکی از موارد قابل توجه در بحث روابط جنسی زوجین می باشد. برای نمونه، افراد نه تنها تمایل دارند با کسانی ازدواج کنند که از لحاظ خصوصیات جسمانی، تواناییهای شناختی و ویژگیهای شخصیتی با آنها همانند هستند، بلکه ازدواجهایی از پایداری و سلامت برخوردارند که هنگام شروع زندگی مشترک، ویژگیهای شخصیتی زوجها مشابه باشند. به عبارتی دیگر، ویژگی های شخصیتی با تأثیر بر روابط بین فردی پیش بینی کننده های مهمی

برای تعیین میزان احساس رضایت از ازدواج به حساب می آیند. لذا ارزیابی زوجها از ویژگیهای شخصیتی یکدیگر مبین تاثیر این خصوصیات بر میزان رضایت آنان از زندگی مشترک است.

برای نمونه در زمینه تأثیر ویژگی های شخصیتی بر رضایت جنسی زوجین، بررسی ویژگی های شخصیتی و خلقی زوجین نشان داده که زوجینی که دارای مهرطلبی و سلطه گری بیشتر و نیز آنهایی که دارای همسران با خلق مهرطلبی هستند، در ازدواج خود شادتر می باشند افراد دارای سازگاری مطلوب و افرادی که از همسران سازگار برخوردارند بیش از سایرین به رضایت جنسی دست می یابند.

همچنین مشخص شده که مردان ناسازگار نسبت به زنان ناسازگار رفتارهای تکانه ای بیشتری دارند و یافته ها حاکی از آن است که سطوح بالای برانگیختگی فیزیولوژیک می تواند پیش بینی کننده قوی کاهش رضایت جنسی در زندگی آینده باشد. همچنین بررسی رابطه بین روان آزرده‌گی و رضایت جنسی نشان داد که ارتباط قوی بین روان آزرده‌گی و عدم رضایت جنسی وجود دارد.

اگر اهمیت روابط جنسی زوجین را با پیامدهای روانشناختی ناشی از آن مرتبط سازیم مشخص می شود نارضایتی از رابطه جنسی نیز می تواند به مشکلات عمیق در روابط زوجین و ایجاد تنفر از همسر، دلخوری، حسادت، رقابت، حس انتقام گیری، احساس تحقیر، احساس عدم اعتماد به نفس و نظایر آنها منجر شود. این مسائل توسط تنش ها و اختلافات، تقویت شده یا در قالب آنها تجلی و بروز می یابد و به تدریج شکاف بین همسران را عمیق تر می سازد. در ازدواجی که سطح رضایت جنسی زوجین بالا نباشد، مشکلات موجود میان زوجین به حدی زیاد است که آنها را از احساس برآورده شدن نیازها و انتظارات باز می دارد. اغلب زوج ها، جایی بین این دو انتها قرار دارند و زمینه‌هایی از توافق و نبود توافق را تجربه می کنند.

برعکس، روابط زناشویی رضایت بخش، زیربنای عملکرد خوب خانواده و باعث رشد شایستگی و توانایی سازگاری و انطباق در بین کودکان می شود. نتایج مطالعات مبین این نکته است که زوجینی که از زندگی زناشویی خود رضایت کافی دارند، عموماً عمر طولانی دارند، تغذیه سالم و مطلوب دارند و کمتر دچار بیماری افسردگی و مشکلات روانشناختی می شوند. روابط جنسی زوجین همچنین نقش سازنده، پراهمیت و بنیادینی در سیر به سوی سلامت و تعادل روانی آنها دارا می باشد و با داشتن این خصوصیات بارز و قابل توجه است که میل جنسی از سایر نیازهای زیستی فاصله گرفته و به صورت یک نیاز روحی و روانی در می آید. سطوح بالایی از رضایت جنسی منجر به افزایش کیفیت زندگی زناشویی شده و در نتیجه آن افزایش ثبات زناشویی در طی زندگی ایجاد می گردد.

در بسیاری از فرهنگ ها به روابط زناشویی به منزله منبع اولیه حمایت و عاطفه نگریسته می شود و از همسران انتظار می رود تا یک رابطه انحصاری، صداقت، علاقه، عاطفه و نیز صمیمیت و حمایت از خود نشان دهند. با وجود پیامدهای مثبت همسرگزینی، متأسفانه بسیاری از زوجین در برقراری و حفظ روابط صمیمی با یکدیگر دچار مشکل هستند و در نتیجه این امر

بر رضایت زناشویی و خصوصاً رضایت جنسی آنها تأثیر زیادی دارد، لذا زوجین در بیشتر اوقات به کمک های تخصصی نیاز دارند.

در بحث بررسی عوامل خاصی از شخصیت که می توانند امکان پیش بینی رضایت جنسی را فراهم کنند، عوامل شخصیتی بهتر از عوامل فردی و اجتماعی، رضایت جنسی زوجین را تبیین می کنند. برای نمونه از لحاظ روانشناختی، مشخص است که شیوه ارتباطی زوجین بر حل موفقیت آمیز تعارضات آنها تأثیر زیادی دارد. زوج هایی که به آسانی افکار و احساسات خود را با یکدیگر در میان می گذارند و به پذیرش و درک احساسات یکدیگر قادر هستند، رضایت جنسی بیشتری دارند. زن و شوهرهایی که توانایی برقراری ارتباط مناسب را دارا هستند، روابط زناشویی رضایتمندانه تری دارند. این امر باعث توجه به ارتباط ویژگی ها و متغیرهای شخصیتی مبتنی بر ارتباطات درون و برون فردی، با رضایت زناشویی و جنسی زوجین شده و لزوم انجام پژوهش هایی در این زمینه را برجسته ساخته است.

۱-۲) بیان مسئله:

یکی از مؤلفه های مهم در طول زندگی زوجین، رضایت جنسی می باشد. غریزه جنسی از نیازهای ذاتی انسان است. به طوری که مزلوا این نیاز را در رده نیازهای جسمانی یا نیازهای حیاتی اولیه قرار داده است. تحقیقات متعددی که در مورد عوامل مرتبط با ازدواج انجام گرفته است، نشان می دهد که مسایل جنسی از لحاظ اهمیت در ردیف مسایل درجه اول زوجین قرار دارد (باکوم^۱، اپستین^۲، اسکایرز^۳ و شر^۴، ۲۰۱۶).

رضایت جنسی حاصل مجموعه ای از احساسات جسمانی و روانی است که در جریان رابطه جنسی پدید می آید. این تجربه احساسی صرفاً به تجارب دریافت و پردازش ادراکی محرک محدود نیست، بلکه مجموعه ای از پویایی ها و خیال پردازیهایی ناهشیار، بازبینی های فعال شناختی و رهایی از تنش های عصب شناختی و هورمونی است که با پدیدآیی تصویری آرمانی از برآورده شدن کشاننده جنسی و انتظارهای مرتبط با آن همراه است. در واقع، رضایت جنسی انطباقی بین وضعیت موجود با وضعیتی که مورد انتظار است می باشد. طبق این تعریف، رضایت جنسی وقتی وجود دارد که وضعیت موجود فرد در روابط جنسی با وضعیت مورد انتظار او منطبق باشد. هشت معیار موفقیت زناشویی که در سه دهه گذشته به کار رفته اند، شامل ثبات، انتظارات اجتماعی، رشد شخصیت، مصاحبت، شادی، رضایت، سازگاری و یکپارچگی می باشد. عدم ثبات رضایت جنسی در طول دوره های مختلف زندگی است که این امر به عوامل محیطی هم توجه دارد (شریفی، ۱۳۹۲).

1 . Baucom

2 . Epstein

3 . Sqayers

4 . Sher

رضایت جنسی، ارزیابی کلی از وضعیت رابطه جنسی کنونی فرد محسوب شده و می تواند انعکاسی از میزان شادکامی و احساس مطلوب زوجین نسبت به رابطه جنسی خود و یا ترکیبی از خشنود بودن به واسطه بسیاری از عوامل مختص رابطه زناشویی باشد. رضایت جنسی، یک حالت ذهنی است که مزایای ادراک شده و ارزش های حاصل از ازدواج با یک فرد را منعکس می سازد، لذا، برای ادامه زندگی مشترک یک عنصر، حیاتی به شمار می رود (فرانک^۱، میستر^۲ و ویل^۳، ۲۰۱۷).

در این زمینه می توان گفت که اگر چه زندگی زناشویی سعادتمندانه فقط تا اندازه ای مربوط به رابطه جنسی است ولی این رابطه ممکن است از مهمترین علل خوشبختی یا عدم خوشبختی در زندگی زناشویی باشد. زیرا اگر این رابطه قانع کننده نباشد منجر به احساس محرومیت، ناکامی و عدم احساس ایمنی (به خطر افتادن سلامت روان) و در نتیجه از هم پاشیدگی خانواده می شود (گیلن^۴، ۲۰۱۵).

رضایت جنسی برای بیشتر زوجین مهم بوده و یک موضوع فردی تلقی می گردد. ارتباط جنسی همسران فرآیندی دوطرفه است که هرگونه اختلال در آن می تواند زمینه ای جهت بروز مشکلات و متزلزل شدن کانون خانواده باشد. رضایت جنسی از سازه های بنیادی حفظ کننده بنیاد خانواده و عامل تکامل آن است. این سازه یکی از متغیرهایی است که به طور گسترده در تحقیقات خانواده و ازدواج مورد بررسی قرار گرفته است و یک سازه زیربنایی، هم در مطالعات بنیادی رابطه ای و هم در مطالعات درمانی در زمینه خانواده محسوب می شود (فانک^۵ و روگ^۶، ۲۰۱۷).

رضایت جنسی به عنوان یکی از عوامل بی ثباتی زناشویی و پیش بینی کننده احتمال طلاق در آینده می باشد که مورد مطالعه محققان بسیاری قرار گرفته است. رضایت جنسی، مؤلفه های مرتبط با تمایلات جنسی انسان است که به عنوان آخرین مرحله از چرخه پاسخ جنسی وی در نظر گرفته می شود (سازمان بهداشت جهانی^۷، ۲۰۱۰).

از آنجا که روابط جنسی افراد را می توان در قالب روابط دوجانبه تفسیر نمود، بنابراین هر بحثی که به بررسی روابط دوجانبه در قالب روابط جنسی، عشقی، روابط دوستانه و حمایت گر عاشقانه و سایر روابط این چینی مربوط باشد، می تواند بحث روابط جنسی و طبیعتاً رضایت جنسی را نیز تبیین نماید. از نظریاتی که به طور تخصصی به بحث روابط بین فردی از جمله روابط جنسی و عاشقانه پرداخته اند، نظریه روابط موضوعی می باشد که افرادی همچون ملانی کلاین، وینی کات و عده ای دیگر از روانشناسان از جمله حامیان آن هستند.

1 . Frank

2 . Mistretta

3 . Will

4 . Gillen

5 . Funk

6 . Rogge

7 . World Health Organization

از جمله بحث های مهم در روابط موضوعی، شیوه شکل گیری روابط از جمله روابط جنسی و البته، شیوه بازنمایی های این روابط می باشد. بنابر دیدگاه روابط موضوعی، حضور هیچ انسانی در زندگی دیگری تصادفی رخ نمی دهد و روابط میان فردی، آیینی از توانمندی ها و نیز کاستی های شخصیت فرد را در برابری می گشاید. مقصود از روابط موضوعی، روابط بین شخصی است. نظریه پردازان روابط موضوعی بر روابط اوایل زندگی متمرکز می شوند که اثری دیرپا دارند؛ یعنی اثرها و بقایایی در روان فرد به جا می گذارند. بقایای روابط گذشته و روابط موضوعی درونی، ادراک فرد و روابط او با افراد دیگر را شکل می دهد. افراد نه فقط با دیگری واقعی، بلکه با دیگری درونی نیز وارد تعامل می شوند (یومانس^۱ و لیوی^۲، ۲۰۱۸).

روابط اولیه افراد، زمینه تصویرسازی در زمینه روابط افراد می شود. این تصاویر از افراد و رویدادها در ناهشیار به شکل موضوع در می آیند که شخصیت افراد را تحت تأثیر قرار می دهد و ناهشیار برای پیش بینی رفتار سایرین در ارتباطات و تعاملات اجتماعی، از این اشیاء استفاده می کند (چمنی و نجفی، ۱۳۹۷). روابط دوجانبه افراد، حتی روابط جنسی تحت تأثیر الگوهای ارتباطی اولیه آنها قرار دارد. این الگوهای ارتباطی اولیه در طول زندگی ثابت هستند و اختلال در این روابط، آسیب روانی را توضیح می دهد (گرین^۳، ۲۰۱۸).

مطابق با نظر کلاین، زنان و مردان عمیقاً در تلاش هستند که توانایی های خود را برای ابراز نفرت و عشق به تعادل برسانند، موضوع عشق خود را زنده نگاه دارند و احساسات درونی خود را درباره خوبی و جاودانگی به درستی هدایت کنند. کلاین، امیزش جنسی را به عنوان یک صحنه فوق دراماتیک مد نظر قرار داد که در آن هر یک بر دیگری تأثیر می گذارد و اساس جوهره ذاتی هر کس در این رابطه آشکار می شود. توانایی برانگیختن وبه آرامش رساندن طرف مقابل، در واقع مسئله ای است که بین دو طرف به رقابت گذاشته می شود و استعدادها و ظرفیت های آنها را به چالش می کشاند. برای اینکه به طرف مقابل لذت داده شود، باید عشق شخص از نفرتش بیشتر باشد (گراسمن^۴، ۲۰۱۸).

برای ساختن روابط بین فردی، اگر فردی قالب ذهنی یک فرد دیگر را بشناسند، قادر خواهند بود تا رفتارهای او در روابط میان فردی خود را بهتر درک و پیش بینی کنند. روابط بیرونی هرکسی همواره بازنمایی رابطه ای است که فرد با خودش دارد (وینی کات، ترجمه کرمانی، ۱۳۸۳؛ نقل از حسینی، ۱۳۹۵).

بحث دیگر، بازنمایی روابط افراد می باشد. روابط موضوعی بوسیله بازنمایی های شناختی - عاطفی مبتنی بر روابط بین فردی استوار می باشد و به ظرفیت فرد برای ایجاد روابط پایدار در زمینه های مختلف مربوط است. بر اساس نظریه های روابط موضوعی و روانشناسی "خود"، نزدیک ترین و صمیمی ترین روابط اولیه، بیشترین تأثیر را بر بهنجاری و نابهنجاری روانی او

1 . Youmans
2 . Livey
3 . Green
4 . Grossman

دارد. به عبارتی دیگر، نظریه روابط موضوعی معتقد است که تعارضات ارتباطی اولیه با موضوع، همراه با خلق حاکم بر این رابطه، درونی می شود و بعدها ارتباطات فرد را با افراد جدید تحت تأثیر قرار می دهد (کاتلر^۱ و راسگول^۲، ۲۰۱۴).

بعضی از افراد نمی تواند میان خود و دیگران تمایز قایل شوند، مگر این که پیش تر تصویر یک چهره ارضاکنده را که حضوری پایدار و باثبات دارد، درونی سازی کرده باشند. هراس این افراد از آن است که مبادا فردی که آنها را دوست دارد، آنها را برای همیشه ترک کنند و دیگر بازگشتی در کار نباشد (گابلون^۳، لبلانس^۴ و آماند^۵، ۲۰۱۵).

افراد از طریق تعامل با افراد حقیقی که در محیط اطرافشان حضور دارند، رشد می کنند و از این رهگذر در درونشان، بازنمایی هایی از این تجربیات شکل می گیرد. این بازنمایی ها روند رشد آنها را شکل می دهد و از این رهگذر، مجموعه ای از مکانیزم های دفاعی و توانمندی ها در افراد شکل می گیرد و بر نحوه پیشبینی آنها از رویدادهای بین فردی محیط اطراف و برداشتی که آنها از این رویدادها دارند، تأثیر می گذارد. ماهیت این روابط ساختارهای شخصیتی افراد را به شدت تحت تأثیر قرار می دهد (یومانس و لیوی، ۲۰۱۸).

از آنجا که بازنمایی های درونی سازی شده، مجموعه ای از انتظارات از پیش تعیین شده درباره بازخورد و رفتارهای دیگران را دیکته می کند، وجود بازنمایی هایی که نمایانگر موضوع های ارضاکنده و باثبات در گذشته باشد، در شکل گیری احساس امنیت و حفاظت در مقابل تهدید مؤثر است (گابلون، لبلانس و آماند، ۲۰۱۵).

اهمیت بحث رضایت جنسی زوجین و مهم تر از آن، شیوه بازنمایی آن با توجه به بازنمایی های خود- موضوع در زوجین ما را بر آن وا داشت تا به انجام پژوهشی جامع در این زمینه مبادرت کنیم. خصوصاً اینکه متأسفانه پژوهش های داخلی و یا خارجی در زمینه بررسی بازنمایی متغیر رضایت جنسی با توجه به بازنمایی های خود- موضوع انجام نشده است که این امر اهمیت پژوهش حاضر را نیز مشخص می کند. لذا و با توجه به مباحث مطرح شده، هدف پژوهش حاضر بررسی بازبینی مفهومی رضایت جنسی در واریس بازنمایی های خود- موضوع و ارزیابی آن در رضایت جنسی زوجین می باشد.

۱-۳) اهمیت و ضرورت تحقیق:

یکی از جنبه های اهمیت انجام پژوهش حاضر، مشخص شدن انواع بازنمایی های روابط موضوعی خصوصاً در روابط جنسی می باشد. بازنمایی های روابط موضوعی در روابط جنسی تنها منحصر به بازنمایی های رفتاری مانند رفتارهای انجام شده در طول رابطه جنسی نمی باشد و در این زمینه باید گفت بازنمایی های این روابط در قالب شناختی، عاطفی، هیجانی و سایر

1. Kutler

2. Rusgoll

3. Gablon

4. Lebelances

5. Umand

بازنمایی های می باشد که تعریف کننده یک رابطه جنسی می باشد. طبیعتاً زمانی که در روابط جنسی، به شیوه بازنمایی های مرتبط (رفتاری، شناختی، عاطفی) توجه نمود می توان مؤلفه هایی که زمینه بهبود رضایت جنسی در افراد را نیز فراهم می آورند، را شناخت و از این طریق به بررسی این امر پرداخت که رضایت جنسی چگونه و در قالب چه رویکردهایی در روابط موضوعی بازنمایی می شود.

نکته دیگری که باید به آن اشاره نمود این است که روابط موضوعی بوسیله بازنمایی های شناختی - عاطفی مبتنی بر روابط بین فردی استوار می باشد و به ظرفیت فرد برای ایجاد روابط پایدار در زمینه های مختلف مربوط است. بر اساس نظریه های روابط موضوعی و روانشناسی "خود"، نزدیک ترین و صمیمی ترین روابط اولیه، بیشترین تأثیر را بر بهنجاری و نابهنجاری روانی او دارد. به عبارتی دیگر، این نظریه (نظریه روابط موضوعی) معتقد است که تعارضات ارتباطی اولیه با موضوع، همراه با خلق حاکم بر این رابطه، درونی می شود و بعدها ارتباطات فرد را با افراد جدید تحت تأثیر قرار می دهد.

بنابراین میزان و سبک بروز رفتارهای عاشقانه و البته جنسی که تحت تأثیر شخصیت افراد قرار دارد و همچنین سبک های نگرش و نوع ابراز عشق در زوجین از اهمیت ویژه ای برخوردار است. به خصوص این که سبک های متفاوت در عشق، از نگرش های متفاوت در این زمینه ناشی می شود و می تواند در زندگی زناشویی افراد نقش مؤثری بازی کند. الگوی روانی افراد در روابط دوجانبه، در شکل دهی به مواضع ناسازگارانه انعطاف ناپذیر میان فردی سهمی اساسی دارد و فرد را از شکوفا شدن در حیطه های مهم زندگی، سازگاری عاطفی، سازگاری اجتماعی، سازگاری آموزشی (مانند عشق، کار، تحصیل) محروم می سازد. یکی از مفروضه های بنیادین رویکرد روابط موضوعی این است که راه تغییر دادن قالب روانی افراد دچار تعارض، اصلاح و تعدیل این قالبها به واسطه تجارب تصحیحی در کنار موضوع های جدید است. وقتی افراد در مورد خویشتن احساس یکدستی و انسجام می کنند خودشان را با زمانها و مکانهای گوناگون، نسبتاً با ثبات تجربه می کنند. آنچه از تجارب تحولی میان فردی اولیه باقی می ماند، به شکل نوعی قالب روانی سازماندهی می شود. از آنجا که این قالب روانی، خویشتن افراد در رابطه با موضوع هایشان را در برمی گیرد، بر تجربه پدیداری فرد و نیز رفتارهای میان فردی او تأثیر می گذارد.

یکی دیگر از نکاتی که توجه به بازنمایی رضایت جنسی در روابط موضوعی در پژوهش حاضر، می تواند نشان دهد، برجسته تر شدن اهمیت انواع بازنمایی های مربوطه، خصوصاً بازنمایی های رفتاری می باشد. زوجین به طور متوسط با هدف رسیدن به اوج لذت جنسی و احساس رضایت جنسی اقدام به رابطه نمی کنند و برای بسیاری از زوجین، گفتگو، نوازش و مورد علاقه بودن از اهمیت ویژه ای برخوردار است. بنابراین میزان و سبک بروز رفتارهای عاشقانه و البته جنسی که تحت تأثیر شخصیت افراد قرار دارد و همچنین سبک های نگرش و نوع ابراز عشق در زوجین از اهمیت ویژه ای برخوردار است. به خصوص این که سبک های متفاوت در عشق، از نگرش های متفاوت در این زمینه ناشی می شود و می تواند در زندگی زناشویی افراد نقش مؤثری بازی کند.

پژوهش‌ها نشان داده که برای انتخاب همسر، بی‌شک جذابیت جنسی نقش مهمی را بازی می‌کند، اما تنها شرط مهم نیست. روابطی که فقط بر تمایلات جنسی استوار می‌باشند، نمی‌تواند یک رابطه کامل باشد. افراد خوشبخت و کسانی که دارای شخصیتی مبتنی بر خود-موضوعی هستند، هیچ وقت رفیق و شریک مناسب خود را نمی‌یابند، چرا که این افراد کسانی هستند که نمی‌توانند مسئله محبت را درست حل کنند، همواره انتظار دارند همسران آنها مطابق با خواسته‌های جنسی آنها اقدام به برقراری رابطه جنسی بنمایند و برای این که عدم تمایل خود به روابط جنسی را از نظر دور بدارند، بهانه‌های مختلف می‌تراشند. بازنمایی روابط جنسی افراد نه تنها در قالب لذت جنسی، بلکه می‌بایست در قالب رفتارهای مرتبط با رابطه جنسی باشد.

مشخص شدن اهمیت روابط جنسی زوجین، یکی دیگر از جنبه‌های اهمیت انجام پژوهش حاضر است. در همین راستا مطالعات متعدد نشان داده که منشأ بسیاری از تعارضات زناشویی، ناشی از نامناسب بودن روابط جنسی است، زیرا اگر به هر دلیلی رابطه جنسی سالم میان زوجین برقرار نشود، یکی از دو طرف ناراضی، دلخور و دلزده خواهد شد، و این امر خود موجب بروز مشکلات ارتباطی بین همسران خواهد شد.

یکی دیگر از جنبه‌های اهمیت پژوهش حاضر، پر نمودن خلأ تئوریک می‌باشد که در زمینه بررسی اهمیت رضایت جنسی در زوجین از طریق تمرکز بر بازنمایی‌های روابط موضوعی و همچنین تأثیر این نوع از بازنمایی‌ها بر رضایت جنسی در زوجین وجود دارد. هرچند مواردی از قبیل رضایت جنسی، کیفیت روابط جنسی، سبک‌های عشق و ورزی بین زوجین و کیفیت آن و صمیمیت زناشویی در پژوهش‌های متعددی مورد مطالعه قرار گرفته است و صاحب نظران زیادی به مطالعه آن پرداخته‌اند، با این حال هیچ پژوهشی در زمینه بازبینی مفهومی رضایت جنسی با توجه به واری‌های بازنمایی‌های روابط موضوعی و البته در زمینه تأثیر و نقش بازنمایی‌های روابط موضوعی در رضایت جنسی زوجین در داخل کشور انجام نشده است و متأسفانه تعداد پژوهش‌های مرتبط خارجی نیز بسیار اندک می‌باشد که این امر، علاوه بر اهمیت و ضرورت انجام پژوهش حاضر، نوآوری پژوهش حاضر را نیز مشخص می‌کند.

بحث دیگر در این زمینه این است که چون حوزه علوم انسانی با موجود پیچیده‌ای به نام انسان سروکار دارد، لذا پیش‌بینی رفتارهای زناشویی در قشری مانند زوجین، ممکن است بنا به تعدد و تنوع متغیرهای تأثیرگذاری همچون ویژگی‌های شخصیتی، مؤلفه‌های فردی، خانوادگی و اجتماعی مختلف تکرار شود تا نتایج قابل اطمینانی کسب شود و از طرفی تأثیر نظریه‌های روانشناختی و جامعه‌شناختی و همچنین بافت فرهنگی و اجتماعی مختلف شناسایی شوند. از سوی دیگر با روشن‌سازی مواردی همچون بازبینی مفهومی رضایت جنسی با توجه به بازنمایی‌های روابط موضوعی، بررسی و شناخت مؤلفه‌های رضایت جنسی و البته بررسی تأثیر بازنمایی‌های روابط موضوعی بر رضایت جنسی زوجین و آرایه اطلاعات لازم در این زمینه به زوجین، می‌توان آنها را در پایداری و استحکام زندگی زناشویی و رضایت جنسی با توجه به شناخت تیپ‌های شخصیتی و البته رویکردهای حذف مؤلفه‌های شخصیتی منفی یاری رساند.

۴-۱) اهداف تحقیق:

۴-۱-۱) هدف اصلی:

۱. بازبینی بازنمایی های خود- موضوع و ارزیابی نقش آن در رضامندی جنسی زوجین ایرانی

۴-۱-۲) اهداف فرعی:

۱. شناخت بازنمایی های غالب خود- موضوع در زوجین ایرانی
۲. شناخت الگوهای روابط موضوعی غالب در ارتباط جنسی زوجین ایرانی
۳. شناخت نقش الگوهای روابط موضوعی در رضایت جنسی زوجین ایرانی

۵-۱) سؤالات تحقیق:

۱. الگوهای غالب در روابط موضوعی زوجین ایرانی چه هستند؟
۲. رابطه جنسی در زوجین ایرانی مبتنی بر کدام الگوهای روابط موضوعی است؟
۳. نقش الگوهای روابط موضوعی در رضایت جنسی زوجین ایرانی چیست؟

۶-۱) تعاریف مفهومی و عملیاتی متغیرها:

۶-۱-۱) تعاریف مفهومی:

رضایت جنسی: رضایت جنسی حاصل مجموعه ای از احساسات جسمانی و روانی است که در جریان رابطه جنسی پدید می آید. این تجربه احساسی صرفاً به تجارب دریافت و پردازش ادراکی محرک محدود نیست، بلکه مجموعه ای از پویایی ها و خیال پردازیهای ناهشیار، بازبینی های فعال شناختی و رهایی از تنش های عصب شناختی و هورمونی است که با پدیدآیی تصویری آرمانی از برآورده شدن کشاننده جنسی و انتظارات مرتبط با آن همراه است (برگر^۱ و هانا^۲، ۲۰۱۵). رضایت جنسی، انطباق بین وضعیت موجود با وضعیت موردانتظار از لحاظ زناشویی (لاورنس^۳، ۲۰۱۸)، ارزیابی ذهنی و احساس درونی از وضعیت و کیفیت رابطه جنسی بوده که پیامد توافق زناشویی است (چوی^۴، ۲۰۱۸) و می تواند انعکاسی از میزان شادکامی و

1. Berger

2. Hannah

3. Lawrence

4. Choi

احساس مطلوب زوجین نسبت به رابطه جنسی خود و یا ترکیبی از خشنود بودن به واسطه بسیاری از عوامل مختص رابطه باشد (فرانک^۱، میستر تا^۲ و ویل^۳، ۲۰۱۷).

روابط موضوعی: روابط موضوعی به دنیای درونی اشاره دارد، جایی که بازنمایی هایی از خود در پیوند با بازنمایی هایی از موضوع وجود دارد (گلدنبرگ^۴، ۲۰۱۸). به عبارتی دیگر، روابط موضوعی معمولاً به معنای روابط شخصی است و موضوع اصطلاحی تخصصی است به معنای آنچه سوژه با آن در ارتباط است. افراد، احساسات متضاد نیرومندی دارند (از قبیل عشق یا نفرت، لذت یا ناکامی) اما در هر زمان تنها می توانند یکی از این احساسات یا افکار را در حیطه آگاهی رشدنا یافته خود حفظ کنند. حاصل این محدودیت، باز نمودی از یک موضوع جزئی است، یعنی موضوعی تنها با یک کیفیت خاص، مثل ناکام کنندگی و کیفیت ظاهراً متضاد لذت بخشی از آگاهی افراد دور می ماند (مرادیانی و احمدوند، ۱۳۹۱).

موضوع: واژه "موضوع" در اصطلاح روابط موضوعی در متون روان کاوی، واژه ای تخصصی است و مرجع معمولش نه شیئی غیر انسانی بلکه بیشتر کسی است که هدف فعالیت یا میلی قرار گرفته است. "موضوع" چیزی است که سوژه ای با آن مرتبط می شود. "موضوع" به هر آن چیزی اشاره دارد که نیازی را برآورده می سازد. "موضوع" به شخص یا "شیء" با اهمیتی اشاره دارد که هدف احساسات و سائق های یک فرد است. این واژه در ترکیب با روابط، به روابط بین شخصی اشاره دارد و حاکی از بقایای درونی روابط گذشته ای است که تعاملات کنونی فرد با دیگران را شکل می دهد (سنت کلر؛ ترجمه طهماسب و آقایی، ۱۳۹۰).

بازنمایی: اصطلاح بازنمایی به نحوه تملک شخص بر یک موضوع دلالت دارد؛ یعنی حاکی از این است که شخص چگونه موضوعی را به شکل روانی بازمی نمایند. کسانی که در باب روابط موضوعی مطلب می نویسند به طور کلی میان دو جهان (دنیای بیرونی موضوع های قابل مشاهده و دنیایی درون روانی حاوی بازنمایی های ذهنی این موضوع ها) تفکیک قائل می شوند. دنیای بیرونی، به قلمرو موضوع های قابل مشاهده ای اشاره دارد که در محیط اجتماعی یعنی همان دنیای روزمره ما موجودند. دنیای درونی، به انگاره ها و بازنمایی های ذهنی سوژه از دنیای بیرونی، یعنی تجربه و بازنمایی سوژه از دنیای بیرونی دلالت دارد (اسلوموسکی^۵ و دان^۶، ۲۰۱۶).

بازنمایی خود: بازنمایی "خود"، تجلی ذهنی "خود" است آنگونه که طی رابطه با موضوعات یا اشخاص محیط فرد تجربه می شود (اسلوموسکی و دان، ۲۰۱۶). بازنمایی "خود"، نوعی بازنمایی ناهشیار، نیمه هشیار، یا هشیار "خود" جسمی و ذهنی،

1. Frank

2. Mistretta

3. Will

4. Goldenberg

5. Slomoski

6. Dan

درون ایگو است (گلدنبرگ، ۲۰۱۸) که نحوه ارتباط جویی شخص با دیگران و جهان را شکل می دهد (هاگس، ۱۹۹۰؛ به نقل از پاتر و فورنيس، ۲۰۱۷). هر بازنمایی "خود"، انگاره ای از خود است که با آثار حسی لذت بخش یا بی لذت در حافظه آغاز می شود. هیجانانگ به این بازنمایی های ذهنی، رنگ می بخشد. آن ها در جریان رشد، بر وحدت یافتگی، واقع گرایی و سازمان یافتگی شان افزوده می شود (یاکوبسن، ۱۹۶۴؛ به نقل از فرناندز و همکاران، ۲۰۱۳).

۱-۶-۲) تعاریف عملیاتی:

رضایت جنسی: منظور از رضایت جنسی در پژوهش حاضر، بررسی و شناسایی مؤلفه ها و شاخص های مربوط به رضایت جنسی در زوجین (زوجین متأهل ۲۵- ۵۰ ساله) از طریق مصاحبه نیمه ساختاریافته و با استفاده از روش کیفی تحلیل مضمون می باشد.

روابط موضوعی: منظور از روابط موضوعی در پژوهش حاضر، بررسی و شناسایی مؤلفه ها و شاخص های مربوط به بازنمایی های خود- موضوع در زوجین (زوجین متأهل ۲۵- ۵۰ ساله) از طریق مصاحبه نیمه ساختاریافته و با استفاده از روش کیفی تحلیل مضمون می باشد.

بازنمایی های خود- موضوع: منظور از بازنمایی های خود- موضوع در پژوهش حاضر، بررسی و شناسایی مؤلفه ها و شاخص های مربوط به رضایت جنسی زوجین (زوجین متأهل ۲۵- ۵۰ ساله)، با توجه به بازنمایی های خود- موضوع، از طریق مصاحبه نیمه ساختاریافته و با استفاده از روش کیفی تحلیل مضمون می باشد.

فصل دوم

مبانی نظری و پیشینه پژوهش

۲-۱) ماهیت رضایت جنسی:

خانواده به لحاظ قدمت ابتدایی ترین و از نظر گستردگی، جهان شمول ترین سازمان یا نهاد اجتماعی است. این امر نشان می دهد که خانواده واجد ارزش بقایی بسیار مهمی برای فرد و نوع انسان می باشد. خانواده همچنین مولد نیروی انسانی و معبر سایر نهادهای اجتماعی است، به گونه ای که بهنجاری یا نابهنجاری جامعه در گرو شرایط عمومی خانواده هاست و هیچ یک از آسیب های اجتماعی فارغ از تاثیر خانواده پدید نمی آید (شریعتی، قمرانی، صولتی دهکردی و عباسی، ۱۳۹۵).

خانواده، نظامی اجتماعی و طبیعی است که ویژگی های خاص خود را دارد. پس از ازدواج هر یک از همسران انتظار دارند خانواده جدید همان شکلی را پیدا کند که برای او مطلوب و آشناست هر کدام می کوشند واحد زن و شوهری را در راستای مطلوب و پذیرفته خود سازمان دهد و دیگری را برای هم سازی با خود تحت فشار گذارد (چی^۱، اپستین^۲، فانگ^۳ و لام^۴، ۲۰۱۸).

بحث پیرامون خانواده و راه های تحکیم آن از بحث های متداول مجامع علمی است و علوم مربوط به آن، به ویژه روانشناسی تلاش می کنند که تدابیری به عمل آورند که روز به روز میزان ثبات خانواده را فزونی بخشند. در این میان روابط جنسی رضایت بخش زوجین به عنوان یکی از مهم ترین عوامل در تحکیم ثبات خانواده ها معرفی شده است (لاورنس^۵ و بیرز^۶، ۲۰۱۸).

یکی از مهمترین عواملی که بر بقا و رشد خانواده اثر می گذارد، روابط سالم و تفاهم بین اعضا به خصوص زن و شوهر است. رضایت جنسی زیربنای عملکرد خوب خانوادگی، تسهیل نقش والدینی که سبب رشد اقتصادی و رضایت بیشتر از زندگی می شود. از سویی دیگر وجود نارضایتی زناشویی در روابط زن و شوهر علاوه بر ایجاد مشکل در موارد فوق، باعث اشکال در روابط اجتماعی، گرایش به انحرافات اجتماعی و اخلاقی و افول ارزشهای فرهنگی در بین زوجها می شود (چی، اپستین، فانگ و لام، ۲۰۱۸).

تمایلات، کششها و کیفیت زندگی زناشویی انسان به اندازه اصل زیستن، پر بار و پیچیده است. فعالیت جنسی و جنسیت، بخش مهمی از زندگی زناشویی است (کیزر^۷ و کومتر^۸، ۲۰۱۵). از این رو دانستن یک طرز زندگی صحیح و خوب هنری است که بیش از تمام هنرها احتیاج به تحقیقات وسیع و تجارب عمیق دارد. هنرمند زندگی و عشق، باید درباره تکنیک کار بدن و وابستگی های آن با هیجانات و امیال تا حدودی آشنا باشد. چنین فردی باید به علل عشق و نفرت، اصول عشق بازی، رابطه

1. Chi

2. Epstein

3. Fang

4. Lam

5. Lawrance

6. Byers

7. Keizer

8. Komter

هوس و هیجان‌ات جنسی و قوانین آنها آشنا باشد. میل جنسی البته چیز جالبی است، اما مردان و زنانی که در آن افراط می‌کنند، روح و جسمشان را فرسوده می‌سازند (جوانبخش، ۱۳۹۵).

غریزه جنسی از نیازهای ذاتی انسان است. به طوری که مزلو این نیاز را در رده نیازهای جسمانی یا نیازهای حیاتی اولیه قرار داده است (بخشایش و مرتضوی، ۱۳۹۵). تحقیقات متعددی که در مورد عوامل مرتبط با ازدواج انجام گرفته است، نشان می‌دهد که مسایل جنسی از لحاظ اهمیت در ردیف مسایل درجه اول زوجین قرار دارد (باکوم، اپستین، اسکایرز و شر، ۲۰۱۰).

در این زمینه می‌توان گفت که اگر چه زندگی زناشویی سعادت‌مندانه فقط تا اندازه‌ای مربوط به رابطه جنسی است ولی این رابطه ممکن است از مهمترین علل خوشبختی یا عدم خوشبختی در زندگی زناشویی باشد. زیرا اگر این رابطه قانع‌کننده نباشد منجر به احساس محرومیت، ناکامی و عدم احساس ایمنی (به خطر افتادن سلامت روان) و در نتیجه از هم‌پاشیدگی خانواده می‌شود (لزلی^۱، منچستر^۲ و کیم^۳، ۲۰۱۶).

به تحقق پیوستن اهداف ازدواج پس از برقراری رابطه زناشویی، موجب احساس رضایت و خوشبختی فرد می‌شود و خلاف این امر، اختلاف زناشویی و در نهایت نارضایتی از ازدواج را به همراه خواهد داشت. ازدواج را می‌توان یکی از مهمترین عوامل بهداشت روانی در اجتماع دانست که اگر با مشکل روبرو شود بهداشت روانی حاصل نخواهد شد و اثرات منفی و ماندگار آن نظیر افسردگی و اضطراب و دیگر اختلالات روانی نتیجه این نارضایتی زناشویی خواهد بود (اولسن^۴ و دفرین^۵، ۲۰۱۶).

اغلب افرادی که ازدواج می‌کنند، در آغاز زندگی دارای سطح بالایی از رضایت جنسی هستند، اما علاوه بر افت تدریجی که با گذشت زمان در رضایت جنسی رخ می‌دهد، در همان هفته‌ها و ماههای اول ازدواج نیز مشکلات جدی رخ می‌دهد که اگر حل نشود می‌تواند رضایت و ثبات رابطه زناشویی را تهدید کند (استینبرگن^۶، کلور^۷ و کارنی^۸، ۲۰۱۶).

از لحاظ لغوی واژه رضایت جنسی به احساس خوشایند فرد از نوع رابطه جنسی اطلاق می‌گردد. در واقع رضایت جنسی شامل رضایت جنسی فرد تا رسیدن به اوج لذت جنسی است. رضایت جنسی تنها لذت جسمانی نیست و شامل کلیه احساسات باقی‌مانده پس از جنبه‌های مثبت و منفی ارتباط جنسی می‌شود (مک‌نیل^۹ و بیرز^{۱۰}، ۲۰۱۷).

1 . Leslie

2 . Manchester

3 . Kim

4 . Olson

5 . Defrain

6 . Steenbergen

7 . Kluwer

8 . Karney

9 . Macneil

10 . Byers

دایره المعارف فلسفه و روان شناسی، رضایت را خوشی برآمده از آگاهی به یک وضعیت راحت تعریف نموده که معمولاً با ارضاء بعضی تمایلات خاص پیوند خورده است و از آنجا که رضایت به همراه خوشایندی حاصل می شود پس می توان گفت افراد رضایت را در فکر کردن بر وضعیتی که در وهله اول از خوشایندی برای آنها حاصل شده به دست می آورند. با این اوصاف، خوشایندی حالتی است که از ارضاء نیازهای نهاده شده در انسان به وجود می آید، حال آنکه رضایت، از ارزیابی منطقی درباره حالات خوشایند ایجاد می گردد و در کنش های متقابل اجتماعی و بروز حالات روانی افراد نسبت به همدیگر به دست می آید و به عبارت دیگر رضایت از تعامل بین حالات خوشایند و کند و کاوهای عقلانی در افراد ایجاد می گردد (مهدوی، ۱۳۹۵).

تحقیقات بسیاری نشان داده است که مشکل در روابط جنسی علت ناسازگاری های زوجین است و ناسازگاری های زوجین علت مشکل در روابط جنسی است (بشارت، ۱۳۸۷). ایس می نویسد طرق مختلفی برای تعریف رضایت جنسی وجود دارد که یکی از بهترین تعریف ها توسط هاکینز (۱۹۶۸) ارائه شده است. وی رضایت جنسی را احساسات عینی از خشنودی و رضایت، لذت تجربه شده توسط زن و شوهر زمانی که همه جنبه های ازدواجشان را در نظر می گیرند، تعریف می کند (مرادی، ۱۳۹۰). رضایت جنسی احساس خوشایندی است که فرد از درآمیختن روانی و فیزیکی با لذت حاصل از آمیزش جنسی به دست می آورد (پیتر، ۱۹۷۶؛ به نقل از شمس مفرحه، ۱۳۹۰).

رضایت جنسی به عنوان عملکرد و رفتار مناسب زوجین بر اساس وظایف سنتی و عرفی و قانونی تعیین شده برای هر کدام از آنان در قالب قانون خانواده و خرده فرهنگ است (وانگف لو^۱، ژانگ و^۲ وو^۳، ۲۰۱۶). رضایت جنسی یک متغیر نگرشی است. بنابراین یک خصوصیت فردی زن و شوهر محسوب می شود. طبق تعریف مذکور، رضایت جنسی در واقع نگرش مثبت و لذتبخشی است که زن و شوهر از جنبه های مختلف روابط زناشویی خود دارند (ژی^۴، ژو^۵ و گانگ^۶، ۲۰۱۸).

رضایت جنسی، فرآیندی است که در طول زندگی زوجین بوجود می آید و شامل چهار حیطه جاذبه (بدنی، جنسی)، تفاهم، طرز تلقی و سرمایه گذاری است. در واقع، در طول زندگی مشترک، متغیرهای گوناگونی بر نحوه ارتباط زوجین با یکدیگر تأثیر می گذارند و این متغیرها رضایت یا عدم رضایت زن و شوهر را از روابط زناشویی به همراه دارند؛ برخی از این متغیرها شامل درآمد و اشتغال، فرزندان، رضایتمندی جنسی و به ویژه بیماری ها هستند (فلوید^۷، گیلوم^۸ و کوستیگان^۹، ۲۰۰۸).

1. Wang
2. Luo
3. Zhang
4. Xie
5. Zhou
6. Gong
7. Floyd
8. Gilliom
9. Costigan

به تعبیر استرنبرگ^۱ و هاجت^۲ (۱۹۹۷) رضایت جنسی یک جنبه بسیار مهم و پیچیده از یک رابطه زناشویی است. به عبارت بهتر، یکی از جنبه های حیاتی یک سیستم زناشویی، رضایتی است که همسران در رابطه خویش احساس و تجربه می کنند. صرفنظر از همه روابط زناشویی که به طلاق ختم می شوند، بسیاری از ازدواج ها و روابط زناشویی ناموفق نیز وجود دارند که همسران به دلایل گوناگون طلاق نمی گیرند (اوشیو^۳، نوزاکی^۴ و کوبایاشی^۵، ۲۰۱۸).

اصطلاح رضایت جنسی به مسرت کلی شخص و خشنودی او از روابط نزدیک زناشویی اشاره دارد. گریف در تعریف سازگاری و رضایت جنسی اظهار می کند که زوجین سازگار، زن و شوهرهایی هستند که توافق زیادی با یکدیگر دارند، از نوع و سطح روابطشان راضی اند، از نوع و کیفیت گذران اوقات فراغت رضایت دارند و مدیریت خوبی در زمینه وقت و مسائل مالی خودشان اعمال می کنند (ژی^۶، ما^۷، تانگ^۸ و ژیانگ^۹، ۲۰۱۷).

رضایت جنسی، وضعیتی است که در آن زن و شوهر در بیشتر مواقع احساس ناشی از خوشبختی و رضایت از همدیگر دارند. معمولاً رفتارهای فردی موجب شکل گیری قواعد مراودات در بین زوجین می شود، بنابراین پذیرش سلیقه ها و رفتار همسر و یا به عبارتی دیگر، بروز رفتارهای مقبول از سوی همسر می تواند روابط دوتایی را شکل دهد و زمینه را برای برقراری تفاهم در بین زوجین ایجاد کند و در واقع می توان گفت رضایت جنسی یک ارزیابی کلی از وضع فعلی ارتباط ارائه می دهد (احمدی، ۱۳۹۷).

رضایت جنسی را نمی توان صرفاً بر اساس فشارهای روانی و بیرونی تعیین کرد، زیرا تمامی ازدواج ها دست کم با چند فشار روانی مواجه هستند. رضایت جنسی، حاصل خشنودی و سازگاری زن و شوهر در ابعاد مختلف زندگی مشترک است و استحکام بنیان خانواده و سلامت خانواده را تضمین می کند (شی^{۱۰} و مانگ^{۱۱}، ۲۰۱۷).

رضایت جنسی یک پدیده درون فردی و یک برداشت فردی از همسر و رابطه است. چنین تعریفی از رضایت جنسی، نشانگر آن است که رضایت مندی یک مفهوم تک بعدی و بیانگر ارزیابی کلی فرد درباره همسر و رابطه اش است. رضایت جنسی پیامد توافق زناشویی است و به صورت درونی احساس می شود. اصطلاح توافق زناشویی، رابطه مناسب زن و شوهر را توصیف

1 . Sternberg

2 . Hozjat

3 . Oshio

4 . Nozaki

5 . Kobayashi

6 . Xie

7 . Ma

8 . Tang

9 . Jiang

10 . Shi

11 . Mang

می‌کند. در رابطه با توافق بالا، هر دو زوج، به گونه‌ای رفتار، تصور و ادراک می‌کنند که گویا نیازها و انتظاراتشان برآورده شده و چیزی وجود ندارد که در روابطشان خلل ایجاد کند (چوی، ۲۰۱۸).

سیرز^۱ (۱۹۸۸) رضایت جنسی را ارزیابی ذهنی فرد از کیفیت رابطه می‌داند. او رضایت را مبتنی بر دو عامل می‌داند: نتیجه یک رابطه و درک و ذهنیت فرد از رابطه. گاه نتیجه یک رابطه مثبت است ولی ارزیابی ما از آن رابطه منفی است و در نتیجه رابطه ما رضایت بخش نمی‌شود (الدیک^۲، پریزی^۳، دکوویچ^۴ و هان^۵، ۲۰۱۷).

پارسونز^۶ (۱۹۹۸) با طرح نظام شخصیتی در نظریه خود به تعریف رضایت می‌پردازد و تمایلات را عنصر نظام شخصیت می‌داند. به عقیده وی بیشتر در قالب کلی نظام شخصیتی، بین حالت خوشایندی و رضایت تمایز وجود دارد، یعنی رضایت به عنوان حالتی درونی در مقابل خوشایندی که حالت ظاهری دارد، مطرح می‌شود (گادفری و همکاران^۷، ۲۰۱۸).

رضایت جنسی احساس خوشایندی است که فرد از درآمیختن روانی و فیزیکی با لذت حاصل از آمیزش جنسی به دست می‌آورد (شمس مفرحه، ۱۳۹۵). ایس^۸ (۱۹۸۵) عقیده دارد طرق مختلفی برای تعریف رضایت جنسی وجود دارد. وی رضایت جنسی را احساسات عینی از خشنودی، رضایت و لذت تجربه شده توسط زن و شوهر می‌داند، موقعی که تمام جنبه‌های ازدواجشان را در نظر بگیرند. رضایت یک متغیر نگرشی است و بنابراین یک خصوصیت فردی زن و شوهر از جنبه‌های مختلف روابط زناشویی است (هان^۹ و سون^{۱۰}، ۲۰۱۰).

رضایت جنسی انطباق بین وضعیت موجود با وضعیتی که مورد انتظار است می‌باشد. طبق این تعریف، رضایت جنسی وقتی وجود دارد که وضعیت موجود فرد در روابط زناشویی با وضعیت مورد انتظار او منطبق باشد. هشت معیار موفقیت زناشویی که در سه دهه گذشته به کار رفته اند، شامل ثبات، انتظارات اجتماعی، رشد شخصیت، مصاحبت، شادی، رضایت، سازگاری و یکپارچگی می‌باشد. عدم ثبات رضایت جنسی در طول دوره‌های مختلف زندگی است که این امر به عوامل محیطی هم توجه دارد (مرادی، ۱۳۹۷).

روابط جنسی صحیح به صورت داشتن روابطی سالم، مسئولانه و لذت بخش تعریف می‌شود. روابط جنسی سالم روابطی است که در آن زوجین یکدیگر را در معرض خطر ابتلا به بیماری‌ها به ویژه بیماری‌های مقاربتی قرار ندهند. روابط جنسی مسئولانه

1 . Sayers

2 . Eldik

3 . Prinzie

4 . Dekovic

5 . Haan

6 . Parsons

7 . Godfrey, Yorgason, Zhang, Hicken, Chen & Rupper

8 . Ellis

9 . Han

10 . Son

عبارت است از روابطی که در آن ارضای روحی و جسمی همسر نیز مدنظر باشد و روابط جنسی لذت بخش عبارت است از روابطی که طرفین در طی آن به اوج لذت جنسی دست یابند (آذر، ایران پور و نوحی، ۱۳۹۲).

در برخی شرایط روابط جنسی خارج از محیط زناشویی، خودارضایی و انواع مختلف تحریکات که به اعضایی غیر از اعضای اولیه جنسی مربوط است، ممکن است در محدوده بهنجار قرار گیرد. تمایلات جنسی شخص چنان با کل شخصیت او در هم آمیخته که صحبت از تمایلات جنسی به عنوان پدیده ای مستقل در واقع غیر ممکن است. بنابراین اصطلاح روانی جنسی برای توصیف رشد و کارکردهای شخصیت و تاثیر تمایلات جنسی بر آن به کار می رود (جئونگ و همکاران، ۲۰۱۵).

با آنکه به اعتقاد بسیاری از صاحب نظران، ازدواج یکی از بنیادهای تقریباً جهان شمول به حساب می آید و هیچ بنیانی این چنین صمیمانه زندگی بشر را تحت تأثیر قرار نداده است، اما از آسیب های گوناگون در امان نیست. بسیاری از همسران در برقراری و حفظ روابط دوستانه و صمیمی با یکدیگر دچار مشکل اند، به علاوه وجود نارضایتی در روابط بین همسران به کاهش میزان سلامت و بهداشت روانی کم شدن میزان رضایت از زندگی و اشکال در روابط اجتماعی آنها می انجامد (اوهایون و همکاران، ۲۰۱۷).

در بسیاری از فرهنگ ها به روابط زناشویی به منزله منبع اولیه حمایت و عاطفه نگریسته می شود و از همسران انتظار می رود تا یک رابطه انحصاری، صداقت، علاقه، عاطفه و نیز صمیمیت و حمایت از خود نشان دهند. تقریباً تمامی زوجها در ابتدای زندگی زناشویی سطح بالایی از رضایت را گزارش می کنند. با وجود این متأسفانه این رضایت در طی زمان کمتر و کمتر می شود و معتبرترین شاخص این عدم رضایت، آشفتگی و طلاق است. بنابراین با وجود پیامدهای مثبت همسرگزینی، متأسفانه بسیاری از همسران در برقراری و حفظ روابط دوستانه و صمیمی با یکدیگر دچار مشکل هستند و در بیشتر اوقات به کمک های تخصصی نیاز دارند؛ عوامل مختلفی در جدایی مؤثر است که می تواند در دامنه ای از عوامل شخصی، روابط بین فردی و اجتماعی قرار گیرد (برگر و هانا، ۲۰۱۵).

رضایت جنسی، یک مفهوم کلی است که در وضعیت مطلوب روابط زناشویی احساس می شود. از طرفی رضایت مندی زمانی اتفاق می افتد که روابط زن و شوهر در تمامی حیطه ها بهنجار گزارش شود. بنابراین محققان برای آسانی در سنجش، همچنین عملیاتی کردن این مفهوم، رضایت جنسی را به چهار بعد اساسی تقسیم کرده اند که عبارتند از:

¹ . Jeong, Oh, Kang, Kim, Sunwoo & Lee

² . Ohayon, Pijnenborg, Ben-Pazi, Taitel & Goldzweig

جاذبه^۱: عبارت است از جنبه‌ای از یک شیء، یک فعالیت یا یک شخص، که برانگیزاننده پاسخ‌های نزدیکی در دیگران باشد؛ تمایلی برای نزدیک شدن به یک شیء، فعالیت یا شخص که در رضایت جنسی جاذبه‌های بدنی و جنسی انسان مد نظر قرار گرفته است (جئونگ و همکاران، ۲۰۱۵).

تفاهم^۲: ارتباطی مبتنی بر پذیرش دوسویه، راحت و بدون تنش و دغدغه خاطر که بین دو نفر برقرار می‌شود (جئونگ و همکاران، ۲۰۱۵).

نگرش^۳: نوعی سوگیری عاطفی درونی که عمل یک فرد را تبیین می‌کند. در اصل، این تعریف در برگیرنده قصد و نیت فرد است (کاراکر^۴ و لاسمن^۵، ۲۰۱۵).

سرمایه گذاری^۶: منظور از این عبارت آن است که هر یک از زوجها برای بهتر ساختن رابطه و نیز خوشایندی طرف مقابل، کارهایی را انجام می‌دهند و یا از انجام آن خودداری می‌کنند. به بیان دیگر، مقابله به مثل کردن، هنگامی که رفتار طرف مقابل پاداش‌دهنده است، و خودداری از انجام عمل متقابل، هنگامی که رفتار وی پاداش‌دهنده نیست (گراوسون^۷ و رافلر^۸، ۲۰۱۸).

به طور کلی سه زمینه برای رضایتمندی مطرح می‌باشد که این حیطه‌ها به هم وابسته اند و با هم تداخل دارند. این سه حیطه عبارتند از رضایت افراد از ازدواجشان، رضایت از زندگی خانوادگی و رضایت کلی از زندگی. وجود رضایت از زندگی زناشویی برای دوام زندگی و لذت بردن از با هم بودن، اجتناب ناپذیر است، ولی وجود رضایت در زندگی زناشویی به معنای عدم وجود تعارض در روابط زناشویی نمی‌باشد. به عبارت دیگر این تصور که برای داشتن زندگی سرشار از شادی و خوشبختی نباید تعارضی در روابط وجود داشته باشد، اشتباه محض است، زیرا بروز تعارض در روابط انسان‌ها اجتناب ناپذیر است. آنچه در ازدواج مهم است، رضایت از ازدواج است. ازدواج‌های پایدار، رضایتمند و خوشایند، خودبخود و به آسانی به وجود نمی‌آیند، بلکه عوامل گوناگون شخصیتی، اعتقادی، شناختی، ارتباطی، عاطفی و اجتماعی با یکدیگر در تعامل اند و موجبات موفقیت یک ازدواج را فراهم می‌آورند (نیک پرور، ۱۳۹۶).

1 . Attractive

2 . Lotinety

3 . Attitude

4 . Karraker

5 . Latham

6 . Investement

7 . Gravson

8 . Rafler

روف^۱ (۲۰۱۱) برای رضایت زناشویی چند جنبه را در نظر می‌گیرد، ولی رضایت زناشویی را به طور کلی احساسات مثبت، دوست داشتن، رضایت جنسی، توافق در امور اقتصادی، خانه داری و تربیت کودکان می‌داند (لوکی و همکاران، ۲۰۱۴). وینچ^۲ (۱۹۷۴) هشت معیار موفقیت زناشویی را مشخص کرده است که شامل ثبات، انتظارات اجتماعی، رشد شخصیت، مصاحبت، شادی، رضایت، سازگاری و یکپارچگی است. وی بیان می‌کند که عدم ثبات رضایت جنسی در طول دوره‌های مختلف زندگی است که این امر به عوامل محیطی هم توجه دارد (ژی^۳، شیا^۴ و هونگیو^۵، ۲۰۱۷).

۲-۲) اهمیت بررسی روابط جنسی زوجین:

از جمله عواملی که می‌تواند زندگی زوجین را تخریب کند یا بهبود بخشد رابطه زناشویی است و از آنجا که دوام زندگی انسانها تا حدودی به این مسئله بستگی دارد باید تلاش کرد تا میزان رضایت جنسی را افزایش داد (پازی^۶، سیلبرگ^۷، گاردینا^۸ و گلدویگ^۹، ۲۰۱۸).

توجه به رضایت جنسی به خاطر نقشی که در سلامت زوجین و فرزندان آنها دارد، اجتناب‌ناپذیر است (بیرن^{۱۰}، کار^{۱۱} و کلارک^{۱۲}، ۲۰۱۴). تحقیقات نشان داده اند که عدم رضایت جنسی زوجین با افزایش مشکلات اجتماعی از قبیل جرائم، تجاوزات جنسی، خیانت به همسر و بیماری‌های روانی و احساس پوچی و ناسازگاری ارتباطی تنگاتنگ دارد (بحرینیان و کرمانی، ۱۳۸۸). رضایت جنسی می‌تواند به طور چشمگیری از تنش‌ها بکاهد و متقابلاً عدم رضایت، تنش را افزوده و باعث تشدید فشارهای روانی و بزرگنمایی دیگر مشکلات زندگی مشترک می‌شود (الدیک، پرینزی، دکوویچ و هان، ۲۰۱۷).

ارتباط با همسر، جنبه مرکزی زندگی عاطفی و اجتماعی یک شخص است و نارضایتی زناشویی می‌تواند به توانایی زن و شوهر برای برقراری روابط رضایت‌مندانانه با بچه‌ها و سایر اشخاص خارج از خانواده آسیب برساند. مطالعات نشان داده است که سازگاری زناشویی بر بسیاری از ابعاد زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها تأثیر می‌گذارد. روابط زناشویی رضایت‌بخش، زیربنای عملکرد خوب خانواده است و باعث رشد شایستگی و توانایی سازگاری و انطباق در بین کودکان می‌شود (کامینگ^{۱۳}، ۲۰۱۷).

1 . Rofe

2 . Winch

3 . Xie

4 . Shi

5 . Hongyu

6 . Pazi

7 . Silberg

8 . Gerdina

9 . Goldzweig

10 . Byrne

11 . Carr

12 . Clark

13 . Cumming

بررسی‌ها نشان داده‌اند افزایش احساس رضایت افراد از زندگی زناشویی منوط به وجود متغیرهای متعددی است، متغیرهایی مانند ویژگی‌های شخصیت، نژاد، اعتقادات مذهبی، چگونگی گذراندن اوقات فراغت، ازدواج پیشین همراه با وجود فرزند خوانده‌ها و آشنایی پیش از ازدواج و غیره (الدیک، پرینزی، دکوویچ و هان، ۲۰۱۷).

تحقیقات بیانگر آن هستند که افراد نه تنها تمایل دارند با کسانی ازدواج کنند که از لحاظ خصوصیات جسمانی، توانایی‌های شناختی و ویژگی‌های شخصیتی با آنها همانند هستند، بلکه ازدواج‌هایی از پایداری و سلامت برخوردارند که هنگام شروع زندگی مشترک، ویژگی‌های شخصیتی زوجها مشابه باشند. برخی از این ویژگی‌ها مانند خودافشاگری و پنهان کاری با تأثیر بر روابط بین فردی پیش‌بینی‌کننده‌های مهمی برای تعیین میزان احساس رضایت از ازدواج به حساب می‌آیند. به هر حال، ارزیابی زوجها از ویژگی‌های شخصیتی یکدیگر مبین تأثیر این خصوصیات بر میزان رضایت آنان از زندگی مشترک است (صیادپور، ۱۳۹۴).

برای بسیاری از افراد کسب خشنودی از رابطه زناشویی مهم‌تر از منابعی چون کار، دوستان و حتی فرزندان به شمار می‌رود. ناسازگاری در روابط زناشویی علاوه بر اینکه تأثیر منفی بر سلامت جسمانی و روانی همسران و فرزندان برجا می‌گذارد، بسیاری از کارکردهای خانواده مانند تربیت فرزند، روابط میان والدین و فرزندان و حتی کارآمدی اجتماعی و اقتصادی همسران را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد (توانایی و سلیم زاده، ۱۳۹۰).

هدف از ازدواج، برطرف شدن نیازهای طرفین است و اگر نیازهای زوجین برطرف نشود و به راه حل مثبتی جهت دست‌یابی به نیازهایشان نرسند، استرس، ناکامی، سرخوردگی، خشم و در نهایت دلزدگی بروز پیدا می‌کند. برای اکثر زوجین، شادمانی در زندگی، بیشتر به ازدواجی موفق و روابط زناشویی توأم با رضایت وابسته است. سازگاری زناشویی را می‌توان به عنوان منبع نظام خانواده یا حتی بخشی از نیروهای تأمین حیات و احیاکننده خانواده دانست (یزدانی، ۱۳۹۷).

در ازدواج بدون توافق زناشویی، مشکلات موجود میان زوجین به حدی زیاد است که آنها را از احساس برآورده شدن نیازها و انتظارات باز می‌دارد. اغلب زوجها، جایی بین این دو انتها قرار دارند و زمینه‌هایی از توافق و نبود توافق را تجربه می‌کنند. رضایت جنسی، یک مفهوم کلی است که در وضعیت مطلوب روابط زناشویی احساس می‌شود. از طرفی رضایت‌مندی زمانی اتفاق می‌افتد که روابط زن و شوهر در تمامی حیطه‌ها بهنجار گزارش شود. بنابراین، محققان برای آسانی در سنجش، همچنین عملیاتی کردن این مفهوم، رضایت جنسی را به چهار بُعد اساسی جاذبه، تفاهم، نگرش و سرمایه‌گذاری تقسیم کرده‌اند (جیمز^۱، ۲۰۱۲).

¹ . James

رضایت جنسی برای بیشتر زوجین مهم بوده و یک موضوع فردی تلقی می‌گردد. ارتباط جنسی همسران فرآیندی دوطرفه است که هرگونه اختلال در آن می‌تواند زمینه‌ای جهت بروز مشکلات و متزلزل شدن کانون خانواده باشد (کلارک و وینسور^۱)، (۲۰۱۰).

کارشناسان ایرانی معتقدند ۵۰ تا ۶۰ درصد طلاق‌های صورت گرفته به علت مشکلات و اختلالات جنسی است. به نظر می‌رسد بسیاری از زوج‌های ایرانی از نارضامندی جنسی رنج می‌برند اما از مطرح نمودن و صحبت کردن درباره آن احساس شرم و گناه می‌نمایند و از تاثیر آن بر عدم رضایت جنسی و در نتیجه عدم رضامندی از زندگی خود غافلند (شفیع آبادی و همکاران، ۱۳۹۵). نتایج پژوهشی در تهران که روی ۵۰ زوج انجام شد حاکی از آن است که بین رضایت جنسی و رضایت جنسی همبستگی مثبت برقرار است (بخشایش و مرتضوی، ۱۳۹۵).

به تحقق پیوستن اهداف ازدواج پس از برقراری رابطه زناشویی، موجب احساس رضایت و خوشبختی فرد می‌شود و خلاف این امر، اختلاف زناشویی و در نهایت نارضایتی از ازدواج را به همراه خواهد داشت. ازدواج را می‌توان یکی از مهمترین عوامل بهداشت روانی در اجتماع دانست که اگر با مشکل روبرو شود بهداشت روانی حاصل نخواهد شد و اثرات منفی و ماندگار آن نظیر افسردگی و اضطراب و دیگر اختلالات روانی نتیجه این نارضایتی زناشویی خواهد بود (اولسن و دفیرین، ۲۰۱۶).

روابط زناشویی رضایت بخش، زیربنای عملکرد خوب خانواده و باعث رشد شایستگی و توانایی سازگاری و انطباق در بین کودکان می‌شود. نتایج مطالعات مبین این نکته است که زوجینی که از زندگی زناشویی خود رضایت کافی دارند، عموماً عمر طولانی دارند، تغذیه سالم و مطلوب دارند و کمتر دچار بیماری افسردگی و مشکلات روانشناختی می‌شوند (فیشرمن^۲ و مایرز^۳)، (۲۰۱۸).

کیفیت رابطه زناشویی به طور مثبتی با میزان سلامت عمومی، مصونیت بیشتر، ایمنی فیزیولوژیکی و وجود آنتی‌بادی‌های بیشتر بر علیه عوامل ویروسی و عملکرد بهتر سیستم قلبی-عروقی رابطه دارد. سازگاری زناشویی می‌تواند به طور کامل بر کیفیت زندگی تاثیر بگذارد و تحقیقات انجام شده، اهمیت تاثیر این موضوع را بر انواع نتایج بالینی مانند بهداشت روانی، بهداشت جسمانی و حتی طول عمر تایید نموده‌اند. همچنین رضایت جنسی، می‌تواند با رضایت کلی از زندگی رابطه داشته باشد (هارتلی و همکاران^۴)، (۲۰۱۱).

بلوم، نابسامانی زناشویی و طلاق را بعد از مرگ ناگهانی در خانواده، از مهم ترین عوامل تنیدگی زا می‌داند. مشکلات ارتباطی با خطر توسعه اختلالات روانی، مانند اختلالات اضطرابی و بدکارکردی جنسی از قبیل سردمزاجی و مقاربت دردناک در زنان و

1. Winsor

2. Fishman

3. Meyers

4. Hartley, Barker, Seltzer, Greenberg & Floyd

انزال زودرس در مردان، افسردگی در زنان، سوء مصرف الکل در مردان، و مشکلات رفتاری در کودکان نیز همراه است (تاکنن، ۲۰۱۵).

اغلب افرادی که ازدواج می کنند، در آغاز زندگی دارای سطح بالایی از رضایت جنسی هستند، اما علاوه بر افت تدریجی که با گذشت زمان در رضایت جنسی رخ می دهد، در همان هفته ها و ماههای اول ازدواج نیز مشکلات جدی رخ می دهد که اگر حل نشود می تواند رضایت و ثبات رابطه زناشویی را تهدید کند (مارکمن^۱ و فلوید^۲، ۲۰۱۵).

گزارش ها با وجود تفاوت هایی که با یکدیگر دارند، نشان می دهند که میزان شیوع ناسازگاری های زناشویی به صورت های مختلفی رو به افزایش است؛ گرچه در کشور ما به دلیل اعتقادات مذهبی و ارزش های اخلاقی شایع و حاکم، شدت مشکلات خانوادگی به اندازه برخی کشورهای دیگر نیست؛ با این وجود، بروز مشکلات و نارضایتی های مختلف در این حیطه را نمی توان مورد اغماض قرار داد (حمیدی فرد، ۱۳۹۰).

بنظر می رسد مقولاتی همچون مقررات خانواده، چگونگی برخورد خانواده با نزاع و درگیری مسائل مهمی هستند که در این ارتباط قابل تأمل اند. با وجود تغییرات اساسی در خصایص اجتماعی - اقتصادی خانواده تفاوت های اساسی و جدی ایجاد شده است، نهاد خانواده هنوز جایگاه خود را کمابیش حفظ کرده و با اندک تغییراتی در روابط اعضا آن، به مسیر فرهنگی خود ادامه می دهد. خانواده نظام اجتماعی پویایی است که برای خود ساختار، اجزاء و قواعدی دارد (اوهایون و همکاران^۳، ۲۰۱۷).

نارضایتی از رابطه جنسی نیز می تواند به مشکلات عمیق در روابط زوجین و ایجاد تنفر از همسر، دلخوری، حسادت، رقابت، حس انتقام گیری، احساس تحقیر، احساس عدم اعتماد به نفس و نظایر آنها منجر شود. این مسائل توسط تنش ها و اختلافات، تقویت شده یا در قالب آنها تجلی و بروز می یابد و به تدریج شکاف بین همسران را عمیق تر می سازد (پازی، سیلبرگ، گاردینا و گلدویگ، ۲۰۱۸).

غریزه جنسی همچنین نقش سازنده، پراهمیت و بنیادینی در سیر به سوی سلامت و تعادل روانی دارا می باشد و با داشتن این خصوصیات بارز و قابل توجه است که میل جنسی از سایر نیازهای زیستی فاصله گرفته و به صورت یک نیاز روحی و روانی در می آید. سطوح بالایی از رضایت جنسی منجر به افزایش کیفیت زندگی زناشویی شده و در نتیجه آن افزایش ثبات زناشویی در طی زندگی ایجاد می گردد. رضایت جنسی برای بیشتر زوجین مهم بوده و یک موضوع فردی تلقی می گردد (اوهایون و همکاران، ۲۰۱۷).

سازمان جهانی بهداشت نیز خانواده را به عنوان عامل اجتماعی اولیه در افزایش سلامت و بهزیستی معرفی کرده است. پژوهشهای مختلف نیز به این امر اشاره کرده اند که ازدواج موفق موجب می شود افراد شادتر، با نشاط تر و سالمتر زندگی

1. Markman

2. Floyd

3. Ohayon, Pijnenborg, Ben-Pazi, Taitel & Goldzweig

کنند. متأسفانه رفتار مردان امروز درباره روابط جنسی به طور کلی توأم با بی اطلاعی است. آنها روابط جنسی را فقط وسیله ای برای لذت می شمارند. عده زنان و مردانی که می دانند روابط جنسی به همان درجه که با جسم رابطه دارد مربوط به روح نیز می باشد بسیار کم است (برونت^۱، گونل^۲، گائودرو^۳ و سابیستون^۴، ۲۰۱۵).

۲-۳) عوامل مؤثر بر رضایت جنسی زوجین:

بررسی عوامل مؤثر در رضایت جنسی از این جهت حائز اهمیت است که رضایت فرد از زندگی زناشویی بخش مهمی از سلامت فردی محسوب می گردد. از آنجا که آمار طلاق در کل جهان رو به افزایش است و این افزایش تا حدی است که برخی از کشورها را با بحران مواجه کرده، در دهه گذشته پژوهشگران زیادی به بررسی عوامل مؤثر در استحکام و رضایت جنسی پرداخته اند و به عوامل بسیار زیادی اشاره شده که بسیاری از آنها با یکدیگر هم پوشی داشته و نیاز به طبقه بندی جدیدی را نشان می دهد. از جمله این عوامل می توان به عوامل روانشناختی، جمعیت شناختی، ویژگی والدین، سلامت جسمانی و روانی زوجین، ویژگی های شخصیتی، میزان استقلال یا وابستگی در ازدواج، جذابیت جسمانی، عوامل قبل از ازدواج و یا ترکیبی از عوامل فوق اشاره کرد. متأسفانه پژوهش هایی از این قبیل به علت پراکندگی قادر به نتیجه گیری کلی نیستند (کورپورال^۵، گروئو^۶ و تیلبورگ^۷، ۲۰۱۸).

برای رسیدن به رضایت در زندگی زناشویی عوامل مختلفی مؤثرند. عوامل مختلفی در تعیین رفتارها و تمایلات جنسی نقش دارند، نظیر عوامل تشریحی، فیزیولوژی، روان شناسی، فرهنگی که فرد در آن زندگی می کند، روابط فرد با دیگران و تجارب رشدی در طول دوران زندگی. این تمایلات دربرگیرنده ادراک مردانگی یا زنانگی و افکار و تخیلات خصوصی و رفتار است. برای فرد بهنجار معمولی، جذابیت برای فردی دیگر و عشق و اشتیاق حاصل از آن عمیقاً با احساسات شادی و صمیمانه ارتباط دار. رفتار جنسی بهنجار، رفتاری است که موجبات لذت فرد و شریک جنسی را فراهم می آورد و شامل تحریک اعضای جنسی اولیه، همراه با مقاربت است؛ احساس نامناسب گناه و اضطراب در آن وجود ندارد و از سراجبار نیست (کورپورال، گروئو و تیلبورگ، ۲۰۱۸).

بر اساس تحقیقات نیومن^۸ (۲۰۱۶) عوامل مؤثر بر رضایت جنسی زوجین شامل سطح تحصیلات، موقعیت اقتصادی و اجتماعی، میزان شباهت در علایق و شخصیت زوجین، هماهنگی جنسی و زمان ازدواج می باشد. البته لازم به ذکر است که سازوکارهای دقیق این عوامل کاملاً شناخته شده نیستند. احتمالاً تحصیلات و موقعیت اقتصادی بالاتر به دلیل به رضایت جنسی

1. Brunet

2. Gunnell

3. Gaudreau

4. Sabiston

5. Korporaal

6. Groenou

7. Tilburg

8. Newman

بیشتر می انجامد که افراد دارای این موقعیت ها احتمالاً دارای مهارت های حل مشکل بهتری هستند و استرس های مزمن کمتری (مانند زندگی محیط شلوغ) داشته اند. اگرچه اعتقاد عمومی (بخشی از فرهنگ) این است که افراد جذب ضد خود می شوند اما تحقیقات نشان می دهد که شباهت بیشتر با رضایت جنسی بالاتر دارای ضریب همبستگی مثبت است، زیرا افراد احساس راحتی بیشتری با فرد مشابه خود دارند و می توانند با یکدیگر بهتر همدردی کرده و علایق مشترک فی ما بین را دنبال کنند (پازی، سیلبرگ، گاردینا و گلدویگ، ۲۰۱۸).

در مطالعه اسپانیر^۱ و لويس^۲ (۱۹۸۰) سه فرآیند عمده مؤثر بر رضایت جنسی مورد بررسی قرار گرفت. توافق، اتحاد و ابراز عاطفه. طبق نظر آنها منابع شخصی و اجتماعی همسران، رضایت از سبک زندگی و تعاملات پاداش دهنده، مهم ترین تعیین کننده های رضایت جنسی هستند (کوروس^۳، پاپ^۴، جئوک^۵ و کامینگ^۶؛ ۲۰۱۴).

از طرف دیگر طبق نظر فنل^۷ (۱۹۹۳) ده مورد از مهم ترین عوامل مربوط به زوجین که رضایت جنسی را در پی خواهد داشت شامل تعهد به ازدواج، وفاداری به همسر، ارزش های اخلاقی مستحکم، در نظر گرفتن همسر به عنوان یک دوست، تعهد به وفاداری جنسی، تمایل داشتن به والد خوبی بودن، تمایل به خشنود نمودن و حمایت کردن همسر و همراهی کردن با همسر می باشد (رزن گراندن^۸؛ ۲۰۱۴).

رضایت جنسی طی سال های فرزندپروری افت می کند و بیشترین میزان آن متعلق به قبل از تولد فرزندان و پس از ترک آنان است. علت آن که قبل و بعد از فرزندان میزان رضایت جنسی بالاتر است آن است که در این دوران زوجین وقت و انرژی بیشتری را صرف یکدیگر می کنند و موقعیت های درگیری زای کمتری (اداره فرزندان) برای ایشان پیش می آید. همچنین اغلب مطالعات زمینه یابی تفاوت های گسترده ای را در زمینه فراوانی فعالیت های جنسی مطرح کرده اند، اما همگی هماهنگی جنسی و اهمیت آن بر میزان رضایت را مهم دانسته اند. گاهی ممکن است زوجین برای کنار آمدن با نارضایتی زناشویی و مشکلات جنسی که اغلب ناشی از عدم هماهنگی است، به درمانگر مراجعه کنند (رضایی، ۱۳۹۲).

بر اساس پژوهشی مونین و همکاران^۹ (۲۰۱۷) عوامل مؤثر بر رضایت جنسی زوجین شامل موارد درون فردی (ویژگی های شخصیتی و عادات فردی، انتظارات، ایده آلهای و ارزشها)؛ عوامل بین فردی (قواعد مراوده، حل تعارض، رابطه جنسی، تعهد و قواعد بین فردی) و عوامل بیرونی (رابطه با اقوام، فرزندان، والدین و دوستان و پول) می باشد؛ از این رو یکی از

1. Spanier

2. Lewis

3. Kouros

4. Papp

5. Goeke

6. Cummings

7. Fenell

8. Rosen Grandon

9. Monin, Levy, Doyle, Schulz & Kershaw

هدفهای درمان اختلافات زناشویی، شناسایی، اندازه گیری و مورد تردید و اصلاح قرارداد این عوامل است که در رضایت جنسی دخیل هستند (مونین و همکاران، ۲۰۱۷).

عوامل روانی از عوامل مؤثر بر رضایت جنسی زوجین هستند. این عوامل شامل افسردگی، اضطراب، ترس مرضی است. افراد افسرده احساس بی حسی پایدار، ناامیدی، درماندگی، بی ارزشی و گناه می کنند و عموماً تعلق خاطر خود را نسبت به زندگی، شغل و سایر فعالیت هایی که قبلاً برایشان لذت بخش بوده، از جمله فعالیت های جنسی از دست می دهند. در پژوهشی که در سال ۱۳۸۵ بر روی ۱۵۰ زوج بارور و نابارور انجام شد، مشخص گردید که بین رضایت جنسی و افسردگی همبستگی معنادار منفی وجود دارد (بهرامی و همکاران، ۱۳۹۶).

ارتباط، برای ازدواج رضایتبخش ضروری است. کیفیت تعامل های قبل از ازدواج، می تواند به خوبی چگونگی روابط زناشویی آینده را پیش بینی کند. افرادی که قبل از ازدواج در برقراری ارتباط با دیگران مشکل دارند و از مهارت های ارتباطی ضعیفی برخوردارند، به ویژه اشخاصی که با ناتوانی در برقراری روابط اجتماعی، کناره گیری و عواطف منفی وارد رابطه می شوند، بیشتر در خطر اختلاف های زناشویی یا طلاق هستند (ژی، شیا و هونگیو، ۲۰۱۷).

در بخش الگوهای رفتاری به جای پرداختن به رفتارهای خاص هر یک از زوجین به الگوهای رفتاری و تعاملات رفتاری بین زوجین پرداخته می شود. مثلاً یکی از رایج ترین این الگوها، الگوی خواهش - کناره گیری است که در آن زن به همسر خود وابسته بوده و درخواست ارتباط بیشتر با او را دارد. در حالی که مرد معمولاً کناره گیری کرده و به امور خود می پردازد. اجتناب بیشتر مرد باعث تقاضای بیشتر زن برای مشارکت می شود و نتیجه آن کاهش میزان رضایت جنسی خواهد بود. از این رو میزان حمایت اجتماعی در زندگی زناشویی مورد توجه قرار می گیرد. به نظر می رسد فرایندهای حمایتی با عملکرد زناشویی و سلامت خانوادگی رابطه نزدیک داشته باشد. بنابراین حمایت مرد از زن و حمایت زن از مرد با افزایش رضایت جنسی رابطه دارد (اوهایون و همکاران، ۲۰۱۷).

تحقیقات بوث^۱ و آماتو^۲ (۱۹۹۴) نشان داد که سازگاری روانشناختی بیشتر در بعد فردی، می تواند سازگاری و رضایت جنسی بهتری را در پی داشته باشد. از سوی دیگر رضایت جنسی نیز به سازگاری و رضایت عمومی در زمینه های مختلف مانند روابط اجتماعی بین فردی و رضایتمندی شغلی کمک می نماید. با وجود این نباید تصور شود که فقط کیفیت روانشناختی یک طرفه کافی است، چون وجود سازگاری، روابط دوستانه و محبت آمیز و احساس خشنودی در روابط، مستلزم برخورداری هر دو طرف از ویژگی های روانشناختی مناسب و نداشتن بازخوردها و سبک زندگی کاملاً متفاوت از یکدیگر است. به بیان دیگر برای نارضایتی و ناسازگاری زناشویی ضرورتاً نباید هر دو طرف مشکل داشته باشند (الدیک، پرینزی، دکوویچ و هان، ۲۰۱۷).

1 . Both

2 . Amato

تحقیقات نشان می دهند که شیوه ارتباطی بر حل موفقیت آمیز تعارضات زوج تأثیر زیادی دارد. بین سازگاری اجتماعی و سازگاری زناشویی ارتباط مثبت و قوی وجود دارد. به علاوه، هماهنگی ارزش ها با سطح رضایت جنسی زوجین ارتباطی مثبت دارد. زوج هایی که به آسانی افکار و احساسات خود را با یکدیگر در میان می گذارند و به پذیرش و درک احساسات یکدیگر قادر هستند، رضایت جنسی بیشتری دارند. زن و شوهرهایی که توانایی برقراری ارتباط مناسب را دارا هستند، روابط زناشویی رضایتمندانه تری دارند. تحقیقات متعدد نشان داده اند تعامل منفی زن و شوهر در ایجاد نگرش منفی و وقوع طلاق یا جدایی متغیر پیش بینی کننده قوی است و آموزش مهارت های ارتباطی و زناشویی برای کسب رضایت جنسی مؤثر است (راندال^۱ و بودانمان^۲، ۲۰۱۸).

بررسی ویژگی های شخصیتی و خلقی ۱۶۶ زوج در سنین ۸۵-۲۰ ساله نشان داد که زوجینی که دارای مهر طلبی و سلطه گری بیشتر و نیز آنهایی که دارای همسران با خلق مهرطلبی بودند، در ازدواج خود شادتر بودند. از آنجا که مهر طلبی یک شاخص عمومی از سازگاری روانی محسوب می گردد، یافته ها اشاره به آن دارند که افراد دارای سازگاری مطلوب و افرادی که از همسران سازگار برخوردارند بیش از سایرین به رضایت جنسی دست می یابند. در این تحقیق، سطح تحصیلات یک همبسته مثبت همسان برای رضایت جنسی شوهران و نیز همسران آنان بود و همچنین رابطه ای ضعیف بین تعداد فرزندان و رضایت جنسی مردان و زنان، معنادار بود. از این رو، نتیجه گیری شد که ویژگی های خلقی در مقایسه با ویژگی های جمعیت شناسی دیگر همچون سن، تحصیلات، درآمد، شغل، تاریخچه ازدواج والدین و تعداد خانوار، پیش بینی بسیار بهتری برای رضایت جنسی محسوب می گردد (رایمو^۳، پارک^۴، ژی و ینگ^۵، ۲۰۱۵).

در زمینه بررسی بین خصوصیات شخصیتی و رضایت جنسی مشاهده شده است که مردان ناسازگار نسبت به زنان ناسازگار رفتارهای تکانه ای بیشتری دارند و یافته ها حاکی از آن است که سطوح بالای برانگیختگی فیزیولوژیک می تواند پیش بینی کننده قوی کاهش رضایت جنسی در زندگی آینده باشد. همچنین بررسی رابطه بین روان آزردهی و رضایت جنسی نشان داد که ارتباط قوی بین روان آزردهی و عدم رضایت جنسی وجود دارد (ویگین^۶ و مودی^۷، ۲۰۱۳). بسیاری از مطالعات پیشنهاد می کنند که عوامل خاصی از شخصیت می توانند امکان پیش بینی رضایت جنسی را فراهم کنند. برای نمونه در پژوهشی مشخص شد که عوامل شخصیتی بهتر از سایر عوامل فردی و اجتماعی، پایداری زناشویی را تبیین می کنند (رود^۸، ۲۰۰۹).

1 . Randall

2 . Bodenmann

3 . Raymo

4 . Park

5 . Yeung

6 . Wiggin

7 . Moody

8 . Rudd

بیراس و مولر (۲۰۱۸) اجزای رابطه پایدار بین زوجین را شناسایی کرده و به عنوان مهارت های ارتباطی بین زوجین معرفی کردند. این رفتارها شامل مثبت بودن، باز بودن، اجرای وظایف و مسئولیت های همسری، ارتباط با اقوام و فامیل و پرهیز از ارائه پیام های استرس زا می باشد. نتایج نشان داده که طول مدت با هم بودن نیست که رضایت و موفقیت در ازدواج را تضمین می کند، بلکه عمق و شدت ابراز عشق و علاقه در زمان با هم بودن است که می تواند ازدواج را تضمین کند (رونسون^۱، ۲۰۱۸). بین زنان و مردان در ادراک صمیمیت و رضایت جنسی تفاوت وجود دارد. زنان بیش از مردان قادرند به طور بارز درباره موضوع صمیمیت بحث کنند. همچنین یک ارتباط صمیمی زنان را بیشتر به سوی رضایت و خشنودی از رابطه سوق می دهد. در صورتی که مردان، رضایت و خشنودی را به حوزه های دیگری از عملکرد نسبت می دهند (رونسون، ۲۰۱۸).

اگرچه سن فرد به هنگام ازدواج به عنوان عامل پیش بینی کننده رضایت جنسی تأیید نشده اما با توجه به ارتباط بین عملکرد ضعیف در ایفای نقش و ازدواج زود هنگام از یک سو و رابطه عملکرد ناکافی در ایفای نقش با سطوح پایین رضایتمندی از سوی دیگر، ارتباط بین سن فرد هنگام ازدواج و رضایتمندی کماکان مورد انتظار است (بوث^۲، جانسون^۳، وایت^۴ و ادواردز^۵، ۲۰۰۶).

پژوهش ها عموماً نشان می دهند که جنسیت فرد، پیش بینی کننده رضایت جنسی نمی باشد. برای نمونه اسمیت (۲۰۱۵) دریافت که بین رضایت جنسی گروه های زنان و مردان تفاوت وجود ندارد (اسمیت^۶، ۲۰۱۵). با این وجود فاوورز^۷ (۱۹۹۱) در بررسی رضایت جنسی مشاهده کرد که مردان بیش از زنان ازدواج خود را از نظر توجه به شاخص های مالی، والدینی، خانواده، دوستان و شخصیت همسر مثبت گزارش نمودند (سو^۸ و کیم^۹، ۲۰۱۷).

بر اساس پژوهش مونگا و همکاران (۲۰۱۸) عوامل شناختی مختلفی نیز در نارضایتی و ناسازگاری های زناشویی مؤثر هستند. نوعی از شناختها که در رابطه زناشویی مهم اند، طرحواره ها هستند. طرحواره ها سازه هایی هستند که بر اساس واقعیت یا تجربه شکل می گیرند و به عنوان واسطه، پاسخ های رفتاری افراد را تحت تأثیر قرار می دهند. در حوزه شناخت درمانی، بک در اولین نوشته هایش به مفهوم طرحواره اشاره کرده است. در چارچوب رواندرمانی، طرحواره به عنوان یک عامل سازمان بخش در نظر گرفته می شود که برای درک تجارب زندگی فرد ضروری است. برخی از طرحواره ها به ویژه

1 . Revenson

2 . Both

3 . Johnson

4 . White

5 . Edwards

6 . Smith

7 . Fowers

8 . Seo

9 . Kim

آنها که عمدتاً در نتیجه تجارب ناگوار دوران کودکی شکل می‌گیرند، ممکن است هسته اصلی اختلالات شخصیتی و مشکلات بین فردی باشند.

۲-۴) نظریه های رضایت زناشویی:

در مورد رضایت جنسی، محققان این رشته، نظریه های مختلفی دارند، هر کدام از این نظریه ها به ازدواج و زندگی مشترک از یک بعد نگاه می‌کنند. برخی به دوام ازدواج و اینکه تداوم زندگی مشترک در همسران به چه شکل درمی‌آید، برخی به ازدواج به عنوان یک مدل اقتصادی می‌نگرند که چنانچه پاداش در ازدواج بیشتر از هزینه های آن باشد، رضایت بیشتری در زندگی وجود خواهد داشت. بعضی هم مراحل مختلف یک زندگی مشترک را از ابتدا تا انتها بررسی می‌کنند، اینکه زندگی در هر دوره دستخوش چه تغییراتی می‌گردد و دسته ای از این نظریه پردازان هم به باورها و عقایدی که زوجین در زندگی مشترک دارند، می‌پردازند (فنل، ۲۰۱۳).

۲-۴-۱) نظریه طبقه بندی ازدواج های بادوام:

بررسی کوپر^۱ و هاروف^۲ (۱۹۶۵) در مورد ازدواج های رضایت بخش، منجر به توسعه یک طبقه بندی از ازدواج های بادوام شده است و پنج مدل از روابط مشخص گردیده است:

مدل فقدان و کم تمرکی میات زندگی: در این مدل انطباق و جور شدن به میزان کمی در همسران وجود دارد، در این مدل هرچند اشتیاق و علاقه سال های اولیه ازدواج کم رنگ شده است، اما به نظر می‌رسد که طرفین علاقه مند به ترک رابطه باشند (کراک^۳، لیکانی^۴، آکاگی^۵ و بوش^۶، ۲۰۱۸).

مدل فو گرفته با تعارض: این مدل با درگیری و مشاجره زیاد مشخص می‌شود و طرفین به خوبی این جنگ و جدال را تحمل می‌کنند، هرچند که چنین کاری برای آنها واقعاً لذت بخش هم نباشد (کراک، لیکانی، آکاگی و بوش، ۲۰۱۸).

مدل هم فویی منصفانه: انطباق و سازش راحت و بی دردسر از ویژگی های این مدل است. در این مدل زوجین مانند روابط با دیگران به راحتی با یکدیگر جور می‌شوند (کراک، لیکانی، آکاگی و بوش، ۲۰۱۸).

1. Cooper
2. Harof
3. Crock
4. Likciani
5. Akagi
6. Bosch

مدل کلی: ویژگی این مدل همیشه در کنار یکدیگر بودن و داشتن علائق متقابل شدید است (شریفی، ۱۳۸۶).

مدل حیات زندگی: در این مدل هرچند طرفین تا حد زیادی به یکدیگر وابسته اند، اما یکدیگر را محدود نمی کنند و در مقایسه با مدل کلی، به یکدیگر فرصت بیشتری برای رشد و پیشرفت شخصی می دهند. کوپر و هاروف سه مدل آخر را به عنوان ازدواج های سودمند طبقه بندی کرده اند، این نوع ازدواج ها چون به طرفین امکان رسیدن به اهداف متقابل را می دهند اغلب رضایت بخشند (شریفی، ۱۳۸۶).

۲-۴-۲) نظریه مبادله اجتماعی:

یکی از نظریه های مهم در زمینه ازدواج و خانواده که توجیه مناسبی برای روابط رضایت بخش و شکست خورده می باشد، نظریه مبادله اجتماعی است. از این نظریه پاداش ها و هزینه های موجود در تعاملات مورد توجه قرار می گیرد. افراد به دنبال مبادلات پاداش دهنده هستند و تلاش کمتری برای حفظ هزینه ها در مقایسه با پاداش می کنند (وایت^۱، استاهمن^۲ و فورو^۳، ۲۰۱۶).

این تئوری ریشه در نظریات تیپوت^۴ و کلی^۵ (۱۹۵۹) دارد که آنها معتقد بودند که روابط در نتیجه مبادلات اجتماعی به وجود می آید، رشد و توسعه می یابد، یا بدتر و خراب تر می شود. که این عمل به صورت یک مبادله پایاپای از هزینه و پاداش بین زوجین و دیگران انجام می شود (کارنی^۶ و برادبوری^۷، ۲۰۱۰).

اینگر^۸ (۱۹۷۶) اولین کسی بود که مفاهیم این نظریه را وارد ازدواج کرد. او معتقد بود که موفقیت یا شکست در ازدواج میزان جاذبه داشتن رابطه یا تمام عوامل یک رابطه که ممکن است پاداش دهنده باشد (مثل امنیت هیجانی، برآورده ساختن نیازهای جنسی و پایگاه اجتماعی)؛ عوامل جلوگیری کننده از به هم خوردن رابطه (مثل مذهب و درآمدهای مالی) و وجود جایگزین های جذاب خارج از رابطه، بستگی دارد (اوهایون و همکاران، ۲۰۱۷).

با استفاده از این نظریه، لوییس^۹ و اسپانیر^{۱۰} (۱۹۸۲) مدلی از رضایت جنسی را ترسیم کردند که در آن رضایت جنسی و پایداری ازدواج به چهار شکل مختلف تصور می شود:

1 . White

2 . Stahmann

3 . Furrow

4 . Thibaut

5 . Kelly

6 . Karney

7 . Bradbury

8 . Inger

9 . Lewis

10 . Spanier

- ازدواج هایی که رضایتمند و پایدار است.
- ازدواج هایی که رضایتمند و ناپایدار است.
- ازدواج هایی که رضایتمند نیست و پایدار است.
- ازدواج هایی که رضایتمند نیست و ناپایدار نیست (بولمن^۱، جوریج^۲ و هاچ^۳، ۲۰۱۷).

مفاهیم مبادله اجتماعی بیان می کند که هر ازدواجی در یکی از طبقات قرار می گیرد، برای مثال زوج هایی که رضایت جنسی ندارند ولی ازدواج آنها پایدار است، آنهایی هستند که میزان جاذبه در روابطشان کم است ولی عوامل جلوگیری کننده از به هم خوردن ازدواج در آنها زیاد و جایگزین های جذاب خارج از رابطه در آنها پایین است (آرامون بجستانی، ۱۳۹۰).

۲-۴-۳) نظریه چرخه زندگی زناشویی:

شواهد حاکی از آن است که در ازدواج، دوره های خاصی وجود دارد که سطح رضایتمندی پایین تر از سایر دوره هاست. نظریه چرخه زندگی زناشویی با تقسیم بندی مراحل زندگی و تغییرات و تنش ها و نقش های خاص در هر مرحله به بررسی تفاوت ها در سطح رضایت جنسی که از تغییرات دوره های مختلف است می پردازد. پژوهشگران نشان داده اند که رضایت جنسی به شکل U است که در آن رضایت از ازدواج در طول سال های اول زندگی زوجین بالا است و سپس به مدت ۲۰-۱۰ سال کاهش پیدا می کند و دوباره در سنین پیری بالا می رود (پاتریک^۴ و همکاران، ۲۰۱۷).

الیس (۱۹۸۰) معتقد است که میزان رضایت یا نارضایتی از زندگی زناشویی ممکن است در طول رشد طبیعی انسان تغییر کند، رابطه ای که زوج در ۲۰ سالگی یا اوایل ازدواج فوق العاده رضایتبخش خلق می کند، ممکن است با ۴۰ ساله شدن آنها و تغییراتی در زندگی و ایجاد علائق جدید در طی سال ها کمتر رضایتبخش گردد (الدیک، پرینزی، دکوویچ و هان، ۲۰۱۷).

۲-۴-۴) نظریه عقلانی-هیجانی (الیس):

نظریه عقلانی هیجانی معتقد است که اختلال زناشویی به طور مستقیم به اعمال طرف دیگر یا به رفتار همسر مربوط نمی شود بلکه بیشتر به خاطر نظر و عقیده ای است که زن و شوهر در این رفتار دارند، بنابراین این نظریه در رابطه، به افراد توجه دارد. یعنی به جای اینکه تنها تعاملات یا تنها سیستمی که زن و شوهر در آن هستند موردنظر باشد این رویکرد افراد را مورد اصلی در اختلال می داند، احساسات و رفتارهای آشفته ای که در روابط وجود دارد صرفاً معلول رفتار غلط یکی از طرفین یا هر دو آنهاست. به عبارت دیگر این نظریه پیوسته به احساسات و اعمال زن و شوهر توجه دارد اما به طور اخص، به تفکر هر

1 . Bollman
 2 . Jurich
 3 . Hatch
 4 . Patrik

یک از آنها می پردازد. این تفکر است که درحد وسیعی منجر به خشم و دیگر هیجانات و تعاملات آشفته می شود (کراین^۱، میدلتون^۲ و بین^۳، ۲۰۱۸).

۲-۴-۵) نظریه مدل اجتماعی (نای):

یکی از نظریه های مهم در زمینه ازدواج و خانواده که توجیه مناسبی برای روابط رضایت بخش و بالعکس می باشد، نظریه مبادله اجتماعی نای (۱۹۷۸) است. این نظریه مبتنی بر یک مدل اقتصادی از رفتار انسانی است و فرض اساسی در نظریه فوق این است که روابط با پاداشهای بیشتر و هزینه های کمتر رضایتمندی بیشتری را ایجاد خواهد کرد و دوام بیشتری خواهند داشت. شواهدی وجود دارد که دوام یک رابطه با سطح کلی پاداشهای موجود مرتبط می باشد. این نظریه اشاره به این مطلب دارد که هرکس منابع شخصی مانند پول، دانش، استعداد، عاطفه دارد که برای پاداش مناسب به دیگران از این منابع استفاده می کند. چنین منابعی می توانند منابع قدرت در تصمیم گیری زوجین باشد (کارابولوت^۴، اوزکان^۵ و اوگوز^۶، ۲۰۱۶).

نظریه مبادله اجتماعی می تواند به طور گسترده ای برای کمک به زوجین در موقعیت های دارای تعارض استفاده شود. اکثر درمانهای موفق زناشویی به حداکثر سازی جنبه های پاداش دهنده روابط و به حداقل رساندن موانع تاکید می کند (کوروس، پاپ، جئوک و کامینگ، ۲۰۱۴).

۲-۴-۶) نظریه ژست (اسپری):

ژست اسپری می گوید اغلب جامعه شناسان خانواده معتقدند، ازدواج نظامی است که تمایل به ثبات، سازگاری و هم آهنگی برای رضایتمندی دارد و بیشتر روی ثبات و هماهنگی برای حل مشکلات زندگی تکیه می کنند. از طرف دیگر وی متذکر می شود که از نظر جامعه شناسان در حقیقت، ثبات همان هماهنگی است در حالی که این دو مفهوم میتواند از یکدیگر به کلی جدا باشد (برونت، گونل، گائودرو و سابیستون، ۲۰۱۵).

انتخاب ثبات به عنوان هدف مطلوب ازدواج، ناشی از پذیرش بعضی از ارزشهای مربوط به خانواده و ازدواج است. ثبات می تواند ناشی از پذیرش یک هنجار اجتماعی باشد و یا از ارزشهای شخصی حاصل شود. از طرف دیگر، جامعه شناسان خانواده تاکنون خانواده را جایگاه توافق، تعادل و هم آهنگی فرض کرده اند، که مرتبط با مفاهیمی است که مترادف با ثبات است. ولی اسپری می گوید، بسیاری از ازدواج ها ثبات دارند، ولی بین زن و مرد هم آهنگی و رضایتمندی وجود ندارد. و تعارض

1. Crane

2. Middleton

3. Bean

4. Karabulut

5. Ozkan

6. Oguz

های دائمی بین آنها دیده می شود در نتیجه اسپری نوع دیگری از چهارچوب مفهومی را برای مطالعه خانواده پیشنهاد می کند. به این صورت که خانواده به مثابه یک ارگانسیم نیست که هدفش رسیدن به هماهنگی یا ثبات باشد. بلکه، گروهی است که در آن منافع افراد باهم در تعارض هستند و در عین حال اتحادها به خاطر هدف های مشترک تثبیت می شوند (چی، اپستین، فانگ و لام، ۲۰۱۸).

خانواده، فرآیندی است از کوشش های دائم برای حفظ هم آهنگی که ناشی از یک نظام مبادله و موافقت که قطعی نیست، که مشکلات در درون آن می تواند مذاکراتی را به وجود آورد، لیکن همیشه می تواند مورد مذاکره مجدد قرار گیرد. اسپری می گوید: اولاً در این چشم انداز هم آهنگی خانوادگی بیشتر مجموعه ای از مسائل است تا یک وضعیت بهنجار گروه، حال این سؤال پیش می آید که همکاری منظم اعضای خانواده چگونه امکان پذیر است بنابراین مفهوم اساسی در تجزیه و تحلیل رفتار خانوادگی، بیشتر همکاری است تا انطباق سازش و توافق، اسپری معتقد است همکاری فرآیندی است که عبارت است از حل یک مساله و مشکل درون خانواده که ادامه روابط را با وجود تفاوت ها و نارضایتی های عمیق ممکن می سازد. همکاری نه رفتارهای مشابه را ایجاد می کند و نه ارزشهای مشترک را در حقیقت همکاری مجموعه ای است از راه و سمت هایی که برای زن و مرد رضایت جنسی دوطرف قابل فهم می کند (اندره^۱، بک^۲، رابینسون^۳ و کارلسون^۴، ۲۰۰۹).

۲-۴-۷) نظریه ارتباطات:

فرآیند ارتباط در خانواده یکی از زمینه های مورد علاقه مشاوران در خانواده درمانی است. نویسندگانی چون پاول، ژانت بوئن و جکسون ارتباط انسانی را در سه بعد تعریف کرده اند: ترکیب، معانی و اعمال. ترکیب، مجموعه قراردادها و قوانین دستور زبان ماست که به منظور بیان معنی در ساختار قرار گرفته و واژه ها در جملات بکار می رود؛ معانی به معنی مفهوم واژه ها مربوط می شود و به میزان و کیفیت زبان و کاربرد آن بستگی دارد. در بسیاری از خانواده ها در نظام های ارتباطی آنان زبان خاص بکار می رود که درک و شناخت آن برای مشاوره می تواند بسیار مفید باشد؛ اعمال شامل رفتارهای کلامی و غیرکلامی و مطالعه اثرات رفتاری ارتباط است (کیزر و کومتر، ۲۰۱۵).

۲-۴-۸) نظریه سیستمی:

در نظریه ساختی، مینوچین معتقد است، خانواده وقتی معیوب می شود که قواعدش اجرا نشود. وقتی مرزها خیلی سفت و سخت یا نفوذپذیر می شوند، عملکرد خانواده به عنوان یک نظام مختل می شود. اگر سلسله مراتب خانواده رعایت نشود. یعنی والدین تصمیم گیران اصلی نباشند و کودکان بزرگتر بیش از کودکان کوچکتر مسئولیت نداشته باشند، آشفتگی و مشکل پیش می آید.

1. Andrea

2. Beck

3. Robinson

4. Carlson

گاهی صف‌بندی‌های درون خانواده مخرب و به مثلث سازی منجر می‌شوند. در یک خانواده آشفته قدرت روشن و صریح نیست (پازی، سیلبرگ، گاردینا و گلدویگ، ۲۰۱۸).

در نظریه تجربه‌نگر، ویتاگر، معتقد است که اختلال خانواده هم از جنبه ساختاری و هم از بعد فرآیندی مورد توجه قرار می‌گیرد. از لحاظ ساختاری امکان دارد که مرزهای خانوادگی درهم ریخته یا نفوذ ناپذیر باعث عملکرد ناکارساز خرده نظام‌ها، تباری‌های مخرب انعطاف ناپذیری نقشها و جدایی نسل‌ها از هم گردند. مشکلات مربوط به فرآیند می‌توانند موجب فروپاشی امکان مذاکره و توافق اعضا برای حل تعارض شوند و شاید باعث گردند تا صمیمیت، دلبستگی یا اعتماد از میان برود. در مجموع ویتاگر چنین فرض می‌کند که نشانه‌های اختلال هنگامی ظهور می‌کنند که فرآیندها و ساخت‌های مختل به مدت طولانی تداوم می‌یابند و مانع توان خانواده برای اجرای تکالیف زندگی می‌شوند (لزلی، منچستر و کیم، ۲۰۱۶).

۲-۴-۹) نظریه بین نسلی:

در نظریه بین نسلی، بوون تصور می‌شد در بسیاری از خانواده‌های مشکل‌دار غالباً اعضای خانواده فاقد هویت مستقل و مجزا هستند و بسیاری از مشکلات خانوادگی بخاطر این روی می‌دهد که اعضای خانواده خود را از لحاظ روان شناختی از خانواده پدری مجزا نساخته‌اند. هرچه درجه عدم تفکیک یعنی فقدان مفهوم خویشتن یا برعکس، وجود یک هویت شخصی ضعیف یا ناستوار بیشتر باشد امتزاج عاطفی بیشتری میان خویشتن بادیگران وجود خواهد داشت. افرادی که بیشترین امتزاج را بین افکار و احساساتشان دارند چون قادر به تفکیک افکار از احساسات نیستند در تفکیک خویش از سایرین نیز مشکل دارند و بسادگی در عواطف حاکم یا جاری خانواده حل می‌شوند و ضعیف‌ترین کارکرد را دارند (ژی، شیا و هونگیو، ۲۰۱۷).

هرچه امتزاج خانواده هسته‌ای بیشتر باشد احتمال اضطراب و بی‌ثباتی بیشتر خواهد بود و تمایل خانواده برای یافتن راه حل از طریق جنگ و نزاع، فاصله‌گیری، کارکرد مختل یا ضعیف شده یکی از همسران یا احساس نگرانی کل خانواده راجع به یکی از فرزندان بیشتر خواهد شد. سه الگوی بیمارگون محتمل در خانواده هسته‌ای که محصول امتزاج شدید بین زوجین است عبارتند از بیماری جسمی یا عاطفی در یکی از همسران، تعارض زناشویی آشکار، مزمن و حل نشده‌ای که در طی آن دوره‌هایی از فاصله‌گیری مفرط و صمیمیت عاطفی مفرط رخ می‌دهد، آشفته‌گی روانی در یکی از فرزندان و فرافکنی مشکل به آنها. هر چه سطح امتزاج زوجین بیشتر باشد، احتمال وقوع این الگو بیشتر خواهد بود (فیست، ترجمه سیدمحمدی، ۱۳۹۲).

۲-۴-۱۰) نظریه وجودنگری:

تمایلات جنسی برای وجود نگرها کمتر از صمیمیت اهمیت دارد. آنها فرض می‌کنند که اگر افراد آزادند صمیمی باشند، پس چنانچه تصمیم بگیرند جنسی باشند، آزادند که چنین باشند، از دید آنان بر خلاف روان تحلیل‌گران تمایلات جنسی جوهر بشریت در نظر گرفته نمی‌شود. اینکه بگوییم باید جنسی باشیم یا نباید جنسی باشیم، نادرست است. ما می‌توانیم از نظر

جنسی آزاد باشیم. یعنی آزادیم زمانی به امیال جنسی مان بگوییم آری که معتقدیم بهتر است بگوییم آری، و آزادیم به امیال جنسی مان بگوییم نه، زمانی که بهتر است بگوییم نه. ما فقط در پاسخ به فرهنگ سرکوب گرمان که از قدیم به امیال جنسی نه گفته است، این برداشت نامعقول و تحریف شده را داریم که آزادی جنسی یعنی فقط گفتن آری. بهتر است که درمان جنسی وجودی را نوعی درمان شهوانی در نظر بگیریم، زیرا درمان جویان ترغیب می شوند کل بدنشان را به عنوان موجودی شهوتی احساس کنند که از لمس کردن و لمس شدن از سر تا نوک پا و نه فقط تناسلی به تناسلی لذت می برند (وانگلو^۱، ژانگ^۲ و وو^۳، ۲۰۱۶).

۲-۴-۱۱) نظریه شناختی:

عشق و صمیمیت برای وجود انسان ضروری نیستند. به محض اینکه عشق را به صورت جبر مطلق تعریف کنیم، عشاق مضطرب، پرتوقع و یا وابسته ای خواهیم شد. اگر به خودمان بگوییم که باید عشق بورزیم، سعی می کنیم کسانی را که منبع اصلی تغذیه کننده آن هستند، تصاحب کنیم. اگر آنها عشق خود را متوجه دیگران کنند، حسادت می ورزیم و چنانچه کسی از راه برسد و عشق ما را تصاحب کند بدون آن نمی توانیم به زندگی خود ادامه دهیم. میل جنسی به تقدس نیاز ندارد، میل جنسی تمایل کثیفی نیست که فقط با زاد و ولد، ازدواج یا عشق توجیه شود. ایس به عنوان مدافع برجسته میل جنسی بدون گناه، قبل از انقلاب جنسی، یکی از صاحب نظران منطقی نادر برای آزادی جنسی بود. از نظر شناختی ها درست است که اگر آمیزش جنسی با رابطه صمیمی توأم باشد، برای افراد لذت بخش تر است، اما آنها می گویند که منطقی است اگر پرسیم چه دلیلی دارد که میل جنسی و عشق حتماً باید با هم باشند (اوشیو، نوزاکی و کوبایاشی، ۲۰۱۸).

اصرار بر این امر که میل جنسی برای پاک بودن به عشق نیاز دارد، ظاهراً نوعی آموزه انسانی است که در مواقعی یک گرگ اخلاقی را در لباس یک میش جلوه می دهد، نوعی عفت سرکوب گرانه که اصرار می ورزد میل جنسی بر اساس ارزش والاتر و با لذتی که تولید می کند، موجه شود. میل جنسی صرفاً می تواند برای تفریح باشد. آزاد بودن در بهره مند شدن از این لذت عمیق به معنی نادیده گرفتن ممنوعیت های غیرمنطقی جامعه ضد جنسی یا توقعات نامعقول جامعه پیشرفت گرایی است که ارزش افراد را با تعداد ارگاسم هایی که کسب می کنند یا تعداد شرکای جنسی بدون گناه و بدون اضطراب دارند که به اندازه کافی منطقی باشند و امیال جنسی خود را بدون نگرانی از توقعات والدین یا عملکرد جنسی برآورده کنند (ژی، شیا و هونگیو، ۲۰۱۷).

1. Wang

2. Zhang

3. Wu

۲-۵) تأثیر رضایت جنسی بر عملکرد جنسی:

وجود رابطه جنسی مطلوب به نحوی که بتواند موجب تأمین رضایت طرفین شود، نقش بسیار مهم و اساسی در موفقیت و پایداری کانون خانواده دارد. با شناخت چگونگی عملکرد جنسی و مؤلفه های آن می توان به رضایت جنسی و در نهایت به رضایت جنسی که در سازگاری همسران تأثیر بسزایی دارد رسید (علی اکبری دهکردی، ۱۳۹۰).

بخش عظیمی از تحقیقات (از جمله گاتمن، برودریک، تولستدت و استاکس، شام، ویگین و مودی، ایوب و لیندن، هاگس، هالینسکی و موریس، لامکه) در بیش از یک قرن گذشته به بررسی پیش بینی کننده های عوامل اختلال در روابط زناشویی اختصاص یافته است. از جمله این عوامل، چگونگی عملکرد جنسی در روابط زناشویی است (تومیر، روزیک و اومبرسون، ۲۰۱۸).

عملکرد جنسی ممکن است تحت تأثیر منفی هر نوع استرس، اختلال هیجانی یا ناآگاهی از کارکرد و فیزیولوژی رفتار جنسی قرار گیرد. اختلال عملکرد جنسی ممکن است تمام عمر وجود داشته باشد یا پس از یک دوره عملکرد طبیعی پدید آید. این اختلال می تواند فراگیر یا موقعیتی و کلی یا جزئی باشد (پازی، سیلبرگ، گاردینا و گلدویگ، ۲۰۱۸).

اختلال عملکرد جنسی اثرهای گوناگونی بر زندگی افراد مبتلا دارد و روابط بین فردی و زندگی زناشویی را تحت تأثیر قرار می دهد. این اختلال بر حسب اختلال میل جنسی و تغییرات روانی- فیزیولوژیک که مشخص کننده چرخه واکنش جنسی هستند عنوان می شود و پریشانی بارز و مشکلات بین فردی را به دنبال دارد (والکر^۱ و لوسز^۲، ۲۰۱۸).

سازمان بهداشت جهانی، بهداشت جنسی را یکپارچگی و هماهنگی میان ذهن، احساس و جسم می داند که جنبه های اجتماعی و عقلانی انسان را در مسیر ارتقاء شخصیت او سوق داده و منجر به ایجاد ارتباط و عشق می شود. لذا هرگونه اختلال که منجر به ناهماهنگی و در نتیجه عدم رضایت از رابطه جنسی شود، می تواند اختلال عملکرد جنسی را به همراه داشته باشد (بلوریان، ۱۳۸۶).

فاکتورهای متعددی مانند سن، سطح تستوسترون خون، بیماری های جسمی، داروهای مصرفی و اختلالات روانی همراه در ارتباط با اختلالات جنسی شناسایی شده اند. از فاکتورهای مهم دیگر، مسائل فرهنگی حاکم بر جامعه می باشد. اختلال جنسی همراه با بیماری های روانی یک اختلال شایع است. در مطالعه ای که توسط بونیربال و همکارانش در سال ۲۰۰۳ بر روی ۴۵۵۷ بیمار افسرده فرانسوی انجام شده، تنها ۳۵٪ از بیماران خود اختلال جنسی را ذکر کردند، اما بعد از پرسش و معاینه ۶۹٪ اختلال جنسی داشتند (ویلسون و وادوپوس، ۲۰۱۶).

^۱ . Walker

^۲ . Luszc

نکته قابل تأمل تر در مطالعه دیگری که در سال ۲۰۰۲ منتشر شده بود، عدم توجه به این گونه اختلالات و درمان آنها از سوی بیماران بود. اگرچه در آن مطالعه به طور متوسط از شروع اختلال جنسی ۱۱ سال می گذشت اما تنها ۴۱/۲٪ بیماران در صدد درمان آن بر آمده بودند. علت فراوانی بالای این اختلالات توأم با اختلالات روانی دلایل متعددی دارد. نخست خود اختلال روانی می تواند به صورت مستقیم باعث پیدایش اختلال جنسی نظیر کاهش میل و توان جنسی به دنبال بیماری افسردگی گردد (اوهایون و همکاران^۱، ۲۰۱۷).

عامل مهم دیگر داروهای روانگردان هستند که مطالعات متعدد حاکی از تأثیر گذاری آنها می باشند. سومین دلیل مهم، کاهش روابط بین فردی است. همان طور که قبلاً ذکر شد، مسائل فرهنگی ارتباط تنگاتنگی با مسائل جنسی و درمان آنها دارند. صحبت کردن راجع به اختلالات جنسی در فرهنگ ما مانند تابویی است که باعث می گردد علی رغم رنج بسیار بیماران از وجود این گونه مشکلات (جنسی) صحبتی درباره آنها به میان نیاید. تجربه بالینی نشان می دهد که اغلب بیماران، شروع کننده صحبت درباره اختلالات جنسی نیستند. پزشکان نیز به دلیل تأثیر فرهنگ جامعه معمولاً ترجیح می دهند که راجع به وضعیت سلامتی جنسی سؤالی ننمایند یا بحث درباره آن را منوط به صحبت بیمار کنند (به نقل از توحیدی و عامریان، ۱۳۸۲).

پالاس^۲ و گورزالکا^۳ (۱۹۹۰) بر این باورند که اضطراب می تواند باعث اختلال در عملکرد جنسی زنان گردد. برخی از پژوهشگران عملکرد بد خانواده و سوء رفتار جنسی در دوران کودکی را در اختلال های جنسی دوران بزرگسالی مؤثر می دانند (مونگا و همکاران، ۲۰۱۸).

کینزل و همکاران^۴ (۱۹۹۷) در پژوهشی، ۲۰۳ دانشجوی زن را مورد بررسی قرار دادند و دریافتند که ۲۱/۸٪ زنان مورد بررسی، مورد سوء استفاده جنسی قرار گرفته اند و ۳۲/۶٪ آنان نیز یک زمینه خانوادگی آسیب رسان را گزارش نمودند و درصد بیشتری از این افراد در زمینه ارگاسم و میل جنسی مشکل داشته اند (به نقل از آذر و همکاران، ۱۳۹۲). در ابتدای قرن بیستم، پزشکانی مانند ایبینگ^۵، اختلال عملکرد جنسی را ناشی از استمناء در دوران کودکی و فعالیت جنسی بیش از حد پس از بلوغ می دانستند (باباخانیان، ۱۳۹۰).

^۱ . Ohayon, Pijnenborg, Ben-Pazi, Taitel & Goldzweig

^۲ . Palace

^۳ . Gorzolka

^۴ . Kinzl et al

^۵ . Ebing

روابط موضوعی:

۲-۶) ماهیت روابط موضوعی:

روان کاوی همواره در پی کشف این بوده است که گذشته افراد به چه نحو رفتار و روابط کنونی آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. برای مثال، روان کاوی به بررسی پدیده انتقال می‌پردازد که طی درمان پیش می‌آید؛ یعنی بررسی می‌کند که چگونه درمانجو وجوهی از روابط گذشته اش را به رابطه فعلی اش با درمانگر انتقال می‌دهد (گرینبرگ^۱ و میچل^۲، ۲۰۱۳).

در این بین برخی محققان حوزه روان کاوی به شکل خاصی خود را وقف مطالعه روابط و نقش روابط گذشته در تعیین ساختار و ماهیت شخصیت افراد کرده‌اند. نوع رهیافت این مولفان به روابط، ساختار و رشد شخصیت با مدل کلاسیک فرویدی شخصیت تفاوت دارد. با تسامح می‌توان کسانی را که از مدل کلاسیک فرویدی فاصله گرفته‌اند تحت دو عنوان نظریه‌پردازان روابط موضوعی و نظریه‌پردازان روان شناسی خود دسته بندی کرد. هر دو دسته نظریه‌پردازان روابط موضوعی و روان شناسی خود خود را جزو جریان اصلی روان کاوی می‌دانند، اما آن‌ها این جریان را به نحو چشمگیری دگرگون کرده‌اند (اشنایدر^۳، اتکینسون^۴ و تاریدیف^۵، ۲۰۱۵).

اصطلاحات "روابط موضوعی" و "خود"، طی چند سال گذشته در بسیاری از متون روان کاوی، جایگاه اصلی را تصرف کرده‌اند. روابط موضوعی معمولاً به معنای روابط شخصی است و موضوع اصطلاحی تخصصی است به معنای آن چه سوژه با آن در ارتباط است. افراد، احساسات متضاد نیرومندی دارند (از قبیل عشق یا نفرت، لذت یا ناکامی) اما در هر زمان تنها می‌توانند یکی از این احساسات یا افکار را در حیطه آگاهی رشدنیافته خود حفظ کنند. حاصل این محدودیت، بازنمودی از یک موضوع جزئی است، یعنی موضوعی تنها با یک کیفیت خاص، مثل ناکام کنندگی و کیفیت ظاهراً متضاد لذت بخشی از آگاهی افراد دور می‌ماند (مرادیانی و احمدوند، ۱۳۹۱).

ایده‌های بسیاری از درمانگران و نظریه‌پردازان در تکوین و تکامل مجموعه مفاهیم مرتبط با روابط موضوعی و نتایج آن‌ها نقش داشته‌اند. این نظریه‌پردازان در بسط و تکمیل ایده‌های برگرفته از فروید، مباحثی برمی‌انگیزند که به پالایش اندیشه‌های یادشده و اغلب به تعدیل یا طرد معانی سنتی ختم می‌شود، بی‌آن‌که به نظریه‌ای واحد بینجامد (کینگ^۶ و استینر^۷، ۲۰۱۶).

1. Greenberg

2. Mitchell

3. Scheneider

4. Atkinson

5. Taridif

6. King

7. Steiner

مقصود از روابط موضوعی، روابط بین شخصی است. نظریه پردازان روابط موضوعی، شکل گیری و تفکیک اولیه ساختارهای روان شناختی (انگاره های درونی خود و دیگری یا همان موضوع) و چگونگی ظهور این ساختارهای درونی در موقعیت های بین شخصی را مورد بررسی قرار می دهند. این نظریه پردازان بر روابط اوایل زندگی متمرکز می شوند که اثری دیرپا دارند؛ یعنی اثرات و بقایایی در روان فرد به جا می گذارند. این بقایای روابط گذشته، این روابط موضوعی درونی، ادراکات فرد و روابط او با افراد دیگر را شکل می دهند. افراد نه فقط با دیگری واقعی، بلکه با دیگری درونی نیز وارد تعامل می شوند. مورد اخیر، بازنمودی روانی است و ممکن است نسخه ای تحریف شده از برخی اشخاص واقعی باشد (موندلین^۱ و هوراس^۲، ۲۰۱۷).

اصطلاحات روابط موضوعی طی چند سال گذشته در بسیاری از متون روانکاوی، جایگاه اصلی را تصرف کرده اند. اصطلاح موضوع که واژه ای تخصصی و ابداع فروید است، به هر آن چیزی اشاره دارد که نیازی را برآورده می سازد. در معنای گسترده تر، موضوع به شخص یا شیء با اهمیتی اشاره دارد که موضوع با هدف احساسات و سائق های یک فرد است. این واژه در ترکیب با روابط، به روابط بین شخصی اشاره دارد و حاکی از بقایای درونی روابط گذشته ای است که تعاملات کنونی فرد با دیگران را شکل می دهد. روانکاوی همواره در پی کشف این بوده است که گذشته افراد به چه نحو رفتار و روابط کنونی آن ها را تحت تأثیر قرار می دهد (سنت کلر؛ ترجمه طهماسب و آقای، ۱۳۹۰).

فروید واژه موضوع یا هدف آن را به عنوان صرف انرژی روانی در یک موضوع یا هدف تعریف کرد. منظور او از موضوع هر شخص یا فعالیتی بود که می تواند یک غریزه را ارضا کند. بنابراین، ممکن است انرژی روانی را صرف افرادی خاص کنیم که توانایی ارضای نیازهای اساسی ما را دارند (شولتز، ۱۹۹۸؛ ترجمه سیدمحمدی، ۱۳۸۹).

روابط موضوعی به دنیای درونی اشاره دارد، جایی که بازنمایی هایی از خود در پیوند با بازنمایی هایی از موضوع وجود دارد. نظریه پردازان در کاربرد اصطلاح موضوع باید به دقت روشن کنند به شخص بیرونی قابل مشاهده اشاره دارند یا به موضوعی درونی که بازنمایی ذهنی آن شخص قابل مشاهده بیرونی است. البته همیشه چنین تفکیک دقیقی اعمال نمی شود و زمانی که مؤلفانی مانند ملانی کلاین اصطلاح موضوع را به کار می برند بی آنکه مشخص کنند یک شخص مخاطبان به سردرگمی دچار می شوند. علاقه روان کاوی در این میان، به دنیای درونی بازنمایی های ذهنی معطوف است، زیرا آنچه درمانگر را به فهم رفتار و انگیزه های سوژه می رساند، نحوه بازنمایی و تعبیر سوژه از جهان و روابط او است. درمانگر تنها زمانی می تواند در باب روابط موضوعی درونی یک فرد اطلاعات کسب کند که آن فرد قادر باشد در خصوص احساسات و روابطش تامل کند و به گفتگو بپردازد (گلدنبرگ^۳، ۲۰۱۸).

1 . Mondelin

2 . Horas

3 . Goldenberg

نظریات روابط موضوعی، در مجموع آسیب شناسی یا بیماری روانی را بیش از آن که تعارضاتی ساختاری بدانند، در قالب نوعی وقفه رشد تعبیر می کنند. وقفه های رشد به ساختارهای ناتمام و نامنسجم شخصیتی منجر می شوند و در یک جمله، به روابط موضوعی یا به ساختارهای خود او آسیبی اساسی وارد می آورند. زمانی که نظریات مختلف ملاک فهم و تبیین اشخاص مسئله دار قرار می گیرند، این قبیل اختلاف دیدگاه ها به نقاط تأکید نظری متفاوت و کاربرد ناهمسان اصطلاحات منجر می شود (پروچاسکا و نورکراس؛ ترجمه سیدمحمدی، ۱۳۹۲).

تمامی نظریات روانکاوی سودای تبیین چگونگی تأثیر گذشته بر حال و چگونگی تأثیر دنیای درونی بیمار بر تجربه او از جهان خارج و تحریف آن را در سر داشته اند، اما نقاط تمرکز و تأکید متفاوت انواع مکاتب نظری روان کاوی، به رویکردهای مختلفی در روان درمانی انجامیده است. برای نمونه مورد هنرپیشه مشهور و پیچیده ای را در نظر بگیرید که با زن های زیبایی بسیاری ازدواج و بعد از مدتی کوتاه متارکه می کند. رویکرد مدل کلاسیک فرویدی به این درمانجو احتمالاً بر تعارض ادیبی حل نشده یا تعارض غرایز جنسی با ایگو و سوپر ایگو مبتنی خواهد بود (اسلوموسکی و دان، ۲۰۱۶).

نظریه پردازان روابط موضوعی ممکن است جهان درونی این هنرپیشه را آکنده از بازنمایی های تحریف شده و آرمانی شده زن های تیمارگری ببینند که با تشکیل جهانی خیالی رابطه او با زن های واقعی را مختل می سازند. او بر اثر این بازنمایی های تحریف شده از خود و زن ها احتمالاً خود را محتاج و خواستار این می بیند که توسط این زن های موقتاً آرمانی شده، مورد حمایت و پرستاری قرار گیرد. او خیال پردازی های خود در این باب را که هر یک از زنان مذکور همانی ست که می تواند نیازهای برآورده نشده اش را تأمین کند، فرافکنی می کند، اما فاصله دردناک موجود میان جهان درونی او و همسران واقعی اش به سرخوردگی، طلاق های مکرر و روابط جدید منجر می شود (گلدنبرگ، ۲۰۱۸).

مدل های مختلف روان کاوی، رفتار فرد را از زوایای نسبتاً متفاوتی تبیین می کنند. مدل کلاسیک فرویدی بر وجود شور و هیجانات اولیه و بدوی تأکید می کند. مدل های روابط موضوعی احتمالاً از بازنمایی هایی از خود و موضوع های مختلف بحث می کنند. روان شناسی خود نیز از وجهی دیگر به موضوع نزدیک می شود و بر خود و خشم نارسیستیک احتمالی آن تأکید می ورزد. همگی این مدل ها روان کاوانه محسوب می شوند اما کانون های تمرکز آن ها با یکدیگر متفاوت است. در کل، این مدل ها یا نظریات، جهان روابط پیشین و کنونی و چگونگی تأثیرگذاری روابط اولیه و گذشته بر کارکرد روانی و اجتماعی زمان حاضر فرد را مورد مطالعه قرار می دهند. این نظریات روان کاوانه بینشی بالینی در این خصوص که چگونه جهان درونی شخص می تواند مشکلاتی در زیستن او در جهان واقعی آدم ها و روابط به وجود آورد، عرضه می کنند (مرادیانی و احمدوند، ۱۳۹۱).

۲-۷) روان‌شناسی خود:

خود، واژه‌ای سه‌حرفی که سادگی فریبنده‌ای دارد، نزد روان‌کاوان معاصر واجد معانی پیچیده و دلالت‌های بحث‌انگیزی بوده است. خود به من در مقام یک شخص، یا به یک موجود فعال و یا به نوعی بازنمایی از خویش که درون ایگو جای دارد، دلالت می‌کند (پروچاسکا و نورکراس؛ ترجمه سیدمحمدی، ۱۳۹۲).

واژه "خود" در عبارت روانشناسی "خود"، مشخصاً به آرای هاینتس کوهات اشاره دارد. آغازگاه اندیشه‌های کوهات، همچون بسیاری دیگر از نظریه‌پردازان روابط موضوعی، روان‌کاوی سنتی بود، اما او بعدها مجموعه‌آثاری خلق کرد که مرزهای روان‌کاوی ارتدکس را روان‌کاوی ارتدکس را درنوردید. به نظر می‌رسد فرآیند نامنظم سنجش و پالایش اندیشه‌ها در قالب مباحث داغ، تنها راه پیشرفت روان‌کاوی و سایر حیطه‌های دانش است. مباحث و مناقشات یادشده، فهم روزافزون شخصیت آدمی و روابط بین شخصی را سبب خواهد شد. کوهات، تغییراتی در نظریات روابط موضوعی و مفاهیم فروید ایجاد کرد. او به دلیل بررسی اشکال مختلف اختلال شخصیت نارسیستیک، بر وجهی از روابط موضوعی تأکیدی ویژه می‌کند که با نارسیسیزم مرتبط هستند. او مفهوم سنتی نارسیسیزم را دگرگون ساخت و آن‌چه را فروید مرحله‌ای می‌دانست که هر فرد به‌نجار پشت سر می‌گذارد با این نظر جایگزین کرد که نارسیسیزم سیر رشد جداگانه و نیز نوعی آسیب‌شناسی خاص دارد که محتاج درمانی ویژه است (موندلین و هوراس، ۲۰۱۷).

"خود" در مقایسه با اصطلاح ایگو، در سطح مفهوم متفاوتی قرار دارد. فرد ناظر نمی‌تواند مستقیماً ایگو را مشاهده کند، زیرا ایگو مفهومی انتزاعی است که تنها در کتاب‌های روان‌شناسی وجود دارد. ایگو به منزله نوعی سازمان‌دهنده کارکردهای روانی مفهوم‌پردازی شده است و می‌تواند در تجلیات چنین کارکردهایی، مثلاً تفکر، قضاوت، ترکیب و موارد مشابه، مشاهده شود. خود در چندین معنا به کار می‌رود. در گسترده‌ترین معنا این واژه به کلیت سوژه در تقابل با جهان پیرامونی موضوع‌ها دلالت دارد. خود عبارت است از تجربه اساسی و بنیادی ما از خودمان به مثابه شخص. خود را می‌توان سازمان‌فراگیری دانست که تمام عوامل روانی از جمله ایگو را در سطح مفهوم بالاتری وحدت می‌بخشد (گرینبرگ و میچل، ۲۰۱۳).

بسیاری از روان‌شناسان ایگو، روابط موضوعی را یکی از کارکردهای بنیادینی می‌دانند که توسط نظام مرتبه بالاتر خود انجام می‌شود. بر این اساس آن‌ها روابط موضوعی را نه از آن یک عامل روانی خاص، بلکه متعلق به تمامی آن‌ها در کل می‌دانند. هر رابطه موضوعی نه بین اید و موضوع‌ها یا ایگو و موضوع‌ها، بلکه بین خود و موضوع‌هایش شکل می‌گیرد. ما می‌توانیم خودمان را نزد خویش بازنمایی کنیم، اگرچه این ایگو است که کارکرد درونی بازنمایی خود را برعهده دارد. پس خود ممکن است بازنمایی یک فرد باشد. این بازنمایی خود، مشابه بازنمایی یک موضوع است و در سطح مفهومی متفاوتی نسبت به خود در مقام شخص یا مسند تجربه قرار دارد (آندرسون^۱ و تایلر^۲، ۲۰۰۸).

^۱ . Andersen

^۲ . Taylor

یکی از مسائل اساسی روانشناسی "خود"، عبارت است از ماهیت و نوع سرمایه گذاری هیجانی بر خود. کوهات از سرمایه گذاری نارسیستیک سخن گفته است. بنا بر نظر فروید، افراد نارسیستیک کسانی هستند که به علت سرمایه گذاری بر خود به شکلی ناسالم عاشق خودشان هستند. این افراد از برقراری رابطه با دیگران ناتوان هستند و به همین دلیل در طول درمان معالجه نمی شوند، زیرا نمی توانند با درمانگر خود رابطه برقرار کنند. کوهات از نارسیسیزم تلقی دیگری دارد و معتقد است افراد نارسیستیک قادر به برقراری رابطه یا ایجاد روابط موضوعی هستند، اما روابط آن ها از نوع روابط موضوعی نارسیستیک است؛ بدین معنا که شخص چنان با موضوع برخورد می کند که گویی موضوع بخشی از خود اوست و یا برای آن کارکردی حیاتی دارد. این نوع رابطه تحریف شده، درمانی متفاوت با درمان افراد مبتلا به نوروز دارد (کلایر^۱، ۲۰۱۵).

روانشناسان "خود"، رویکردی نسبت به خود و ساختارهای آن در پیش گرفتند که با هر دو رویکرد نظریه پردازان روابط موضوعی و طرفداران مدل کلاسیک فرویدی متفاوت بود. روان شناسان خود به کاوش در این باب می پردازند که چگونه روابط اولیه، خود و ساختارهای آن را شکل می دهند؛ آن ها بیش از آن که به ایگو یا بازنمایی های خود و یا غرایز توجه کنند، بر خود تأکید می ورزند (مرادیانی و احمدوند، ۱۳۹۱).

سه مدل متفاوت مذکور مسئله ای واحد را از سه منظر متفاوت می نگرند. مدل فرویدی شخصیت، ساختار شخصیت یعنی چگونگی هم نشینی اجزای آن را بررسی می کند. اجزاء یا مؤلفه های شخصیت مفهوم سازی هایی هستند که تنها در متون مربوط به شخصیت یافت می شوند و با تجربه افراد از خودشان فاصله زیادی دارند. فروید از دریچه غرایز به رشد می نگریست و مهم ترین چالش دوران رشد را بحران ادیپی می دانست. اختلال یا بیماری روانی عمدتاً از تعارض میان اجزاء یا ساختارهای مختلف شخصیت سرچشمه می گیرد (گلدنبرگ^۲، ۲۰۱۸).

طرفداران روان شناسی "خود"، از میل درمانجو مذکور به نمایشگری و خود بزرگ پنداری سخن خواهند گفت و اینکه او در پی موضوعی دارای قدرت مطلق است که در سطحی ناهشیار کاستی عزت نفس را در او برطرف سازد. هم نظریه روابط موضوعی و هم روان شناسی خود بر روابط اولیه با موضوع های درونی یا انواع موضوع خود تأکید می کنند. تمامی نظریه پردازان و درمانگران روان کاو به جهان درونی شخص علاقه مند هستند، اما ممکن است آن جهان درونی را به شکلی متفاوت تبیین کنند و به دلیل سوگیری نظری شان بر وجوه متفاوتی از آن تأکید کنند (موندلین و هوراس، ۲۰۱۷).

دوپاره سازی یکی از چندین مکانیزم روانی است که هم نظریه روابط موضوعی و هم روان شناسی خود شایسته توجه می دانند. این مکانیزم، هم فرآیندهای طبیعی رشد و هم فرآیندهایی دفاعی را شامل می شود. افراد از دوپاره سازی برای نظم بخشیدن به تجارب آشفته زندگی خود بهره می جویند. دوپاره سازی با فرآیندهایی مرتبط است که به افراد کمک می کنند

1. Clair

2. Goldenberg

تنها آن قدر از محیط را به درون راه دهند که قادر به اداره آن هستند و از کلیت هضم ناشدنی تجربه در امان بمانند. بر این اساس، دوپاره سازی اولیه به ناتوانی از ترکیب تجارب ناساز در کلی واحد اشاره دارد (کلایر، ۲۰۱۵).

۲-۸) اصطلاحات و مفاهیم مربوط به روابط موضوعی و بازنمایی خود:

بحث های نظری روابط موضوعی و روان شناسی خود از زبانی خاص یا مجموعه اصطلاحاتی تخصصی بهره می جویند که به ایجاد ساختاری برای بررسی و کاربرد نظریات روان کاوی کمک می کند. بخشی که در ادامه می آید برخی از اصطلاحات اساسی این حیطه را مورد بررسی قرار می دهد و تعریف می کند.

۲-۸-۱) موضوع:

واژه موضوع در اصطلاح روابط موضوعی در متون روان کاوی، واژه ای تخصصی ست و مرجع معمولش نه شیئی غیرانسانی بلکه بیشتر کسی است که هدف فعالیت یا میلی قرار گرفته است. موضوع چیزی است که سوژه ای با آن مرتبط می شود. احساسات و عواطف موضوع هایی دارند. اصطلاح موضوع که واژه ای تخصصی و ابداع فروید است، به هر آن چیزی اشاره دارد که نیازی را برآورده می سازد. در معنایی گسترده تر، موضوع به شخص یا شیء با اهمیتی اشاره دارد که موضوع یا هدف احساسات و سائق های یک فرد است. فروید نخستین بار در بحث از سائق های غریزی و در زمینه روابط اولیه مادر- فرزند از اصطلاح موضوع استفاده کرد. این واژه در ترکیب با روابط، به روابط بین شخصی اشاره دارد و حاکی از بقایای درونی روابط گذشته ای است که تعاملات کنونی فرد با دیگران را شکل می دهد. سائق های انسان موضوع دارند. موضوع سائق گرسنگی، غذا و موضوع سائق جنسی، شخص دارای جاذبه جنسی است (روهام^۱، ۲۰۱۷).

۲-۸-۲) بازنمایی:

اصطلاح بازنمایی به نحوه تملک شخص بر یک موضوع دلالت دارد، یعنی حاکی از این است که شخص چگونه موضوعی را به شکل روانی بازمی نمایاند. کسانی که در باب روابط موضوعی مطلب می نویسند به طور کلی میان دو جهان یا چارچوب ارجاع تفکیک قائل می شوند: دنیای بیرونی موضوع های قابل مشاهده و دنیایی درون روانی حاوی بازنمایی های ذهنی این موضوع ها. دنیای بیرونی، به قلمرو موضوع های قابل مشاهده ای اشاره دارد که در محیط اجتماعی یعنی همان دنیای روزمره ما موجودند. دنیای درونی، به انگاره ها و بازنمایی های ذهنی سوژه از دنیای بیرونی، یعنی تجربه و بازنمایی سوژه از دنیای بیرونی دلالت دارد (اسلوموسکی و دان، ۲۰۱۶).

^۱ . Roham

۲-۸-۳) بازنمایی خود:

بازنمایی های ذهنی موضوع ها و خود، معمولاً نوعی نیروی هیجانی با خود دارند. این انرژی هیجانی یا بار عاطفی در دوره اولیه رشد فرد نوعی احساس خوشایندی و ناخوشایندی است. هر آن چه در فرد، احساسات ناخوشایند ایجاد کند جذب و درونی شده و به موضوع بد درونی تبدیل می شود. فرد ممکن است به علت عدم رشدیافتگی ذهنی اش دنیا را تنها در چارچوب ذهنی خوب برای من و یا دردناک برای من تجربه می کند (هاگس^۱، ۱۹۹۰؛ به نقل از پاتر^۲ و فورنیس^۳، ۲۰۱۷).

علاوه بر انگاره ها و بازنمایی های موضوع ها، وجه دیگری از دنیای درون روانی فرد را بازنمایی هایی از خود در حال رشدش تشکیل می دهد. بازنمایی خود، تجلی ذهنی خود است آن گونه که طی رابطه با موضوع ها یا اشخاص مهم محیط فرد تجربه می شود. اگر فرد احساسات خوشایندی تجربه کند، به سبب موضوع خشنودکننده و ارضاشدن نیازهایش، فرد در بازنمایی اش از خود، خوب است. وقتی فرد احساسات ناخوشایندی دارد که از موضوعی ناکام کننده یا بد ناشی شده اند، در بازنمایی اش از خود، بد است و نیازهایش نیز احتمالاً برآورده نشده اند (اسلوموسکی و دان، ۲۰۱۶).

هر بازنمایی خود، نحوه ارتباط جویی شخص با دیگران و جهان را شکل می دهد. برای مثال شاید فردی کارش را در فقر آغاز کند و بعد به ثروت برسد، اما چون خودانگاره اش تغییر نکرده است همچنان لباس های مندرس بپوشد و هنوز هم خود را کسی بداند که باید قناعت و پس انداز کند و نباید پولش را در خرید لباس برای خود هدر دهد. ناظر عینی، ثروتمند بودن این فرد را می بیند، اما در باب انگاره های درونی از خود که نحوه پول خرج کردنش را تعیین می کنند، چیزی بیش از حدس و گمان در اختیار ندارد (هاگس، ۱۹۹۰؛ به نقل از پاتر و فورنیس، ۲۰۱۷).

برخی نظریه پردازان روابط موضوعی بر این امر تأکید می کنند که چگونه بازنمایی خود غالباً با دیگر فرآیندهای ذهنی، مانند فرافکنی و اشکال مختلف همسان سازی و درونی سازی مرتبط است. برای مثال، این پیوند ممکن است فرافکنی ذهنی احساسات خود شخص به دیگران و سپس رفتار با آن ها بر پایه چنین تلقی درونی تحریف شده ای را شامل شود (کینگ و استینر، ۲۰۱۶).

بازنمایی خود، نوعی بازنمایی ناهشیار، نیمه هشیار، یا هشیار خود جسمی و ذهنی، درون ایگو است (گلدنبرگ، ۲۰۱۸). هر بازنمایی خود، انگاره ای از خود است که با آثار حسی لذت بخش یا بی لذت در حافظه آغاز می شود. هیجانانگیز به این بازنمایی های ذهنی، رنگ می بخشد. آن ها در جریان رشد، بر وحدت یافتگی، واقع گرایی و سازمان یافتگی شان افزوده می شود. یک خودانگاره واقع گرا، انگاره ای است که حالات و خصوصیات، پتانسیل ها و توانایی ها، منابع و کاستی های جسمانی و روانی خود را به درستی منعکس کند (یاکوبسن، ۱۹۶۴؛ به نقل از فرناندز و همکاران، ۲۰۱۳).

1. Hughes

2. Putter

3. Forniss

بازنمایی ابتدایی موضوع، به یک بازنمایی خود و یک بازنمایی موضوع تجزیه می‌شود. هر بازنمایی موضوع، انگاره‌ای از یک شخص است یا بخشی از یک شخص است. نخستین بازنمایی از موضوع، معمولاً با انگاره‌هایی از خود، در هم آمیخته‌اند و انگاره واحدی از خود و موضوع‌اند که هیچ مرزی میان آنها نیست. تنها با گذشت زمان، این خودانگاره‌های اولیه با موضوع، در قالب مجزایی از خود و موضوع از یکدیگر متمایز می‌شوند. در افراد بزرگسال دشوار است تجربه پیش از تکلم بازنمایی آمیخته موضوع خود را تصور کنند. تجربه‌ای که ممکن است مشابه چنین تجربه اولیه و بدوی باشد، تجربه وحدت جنسی افراد بزرگسال است که در آن فرد عاشق احساس می‌کند در لذتی که می‌برد با شریک جنسی‌اش ادغام شده است (همیلتون، ساکس و همیلتون، ۲۰۱۵).

برای ایجاد پیوند میان سائق و روابط موضوعی، بازنمایی‌های خود و موضوع با سائق‌ها یا احساسات منتج از سائق‌ها لازم است. “خود” به نحوی با محیط مرتبط می‌باشد، چیزی که فروید تصورش را نمی‌کرد. در تعبیر فروید، ناریسیزم اولیه نوعی سرمایه‌گذاری انرژی روانی معطوف به درون است و نه معطوف به بیرون. این نوع نیروگذاری روانی که بیش از هر مفهومی به معنای انزوای فرد است، زیرا او در این سرمایه‌گذاری با هیچ کسی پیوند نمی‌یابد. اما به نظر می‌رسد در ابتدای زندگی، سائق‌ها حالتی تفکیک نشده دارند و در یک بازنمایی نامتمایز موضوع خود سرمایه‌گذاری می‌شوند (اشنایدر، اتکینسون و تاریدیف، ۲۰۱۵).

زمانی روابط موضوعی حقیقی آغاز می‌شود که مرزهای قاطعی بازنمایی واقع‌گرا و مشخص “خود” را از انگاره‌های واقع‌گرای موضوع‌ها جدا سازد. این امر در تقابل با اشکال اولیه موضوعی قرار دارد که در آن فرد در باب آمیختگی با موضوع عشق، از طریق تبدیل آن به بخشی از خود و با تبدیل کردن خود به بخشی از آن به خیال‌پردازی می‌پردازد (رووف و اریکسون، ۲۰۱۳).

۲-۸-۴) موضوع‌های جزئی و کلی:

انگاره‌ها و بازنمایی‌های دنیای ذهنی همیشه موضوع‌های کلی نیستند و ممکن است بازنمایی‌هایی از موضوع‌های جزئی باشند؛ موضوع جزئی ممکن است جزئی از یک شخص یا حتی بخشی از بدن خود سوژه در مقام موضوع باشد (آرلو^۱، ۱۹۸۰؛ به نقل از فایربراین، ۲۰۱۷).

اصطلاح موضوع جزئی در غالب مواقع به بازنمایی یک موضوع کلی دلالت دارد، از این وجه که سوژه در تجربه ذهنی آن را خوب یا بد و خوشایند یا ناخوشایند، یافته است. تجربه یک موضوع در این چارچوب که ارضاکنده است یا ناکام‌کننده، نگاهی جزءنگر به آن موضوع است. نگاهی که حاکی از نوعی وضعیت «این یا آن» است. دیدن موضوع به عنوان موضوع کلی یعنی نگاه به آن از این منظر که هر دو قابلیت ارضا کنندگی و ناکام سازی را دارد (سنت کلر؛ ترجمه طهماسب و آقای، ۱۳۹۰).

¹ . Arlow

روابط موضوعی از دید کرنبرگ عموماً عبارت از مطالعه روان کاوانه روابط بین شخصی و بررسی چگونگی رشد ساختارهای درون روانی^۱ بر مبنای روابط پیشین درونی شده‌ی فرد با دیگران می باشد. در مجموع، نخستین بازنمایی های افراد از موضوع هایی جزئی تشکیل می شود (سنت کلا؛ ترجمه طهماسب و آقای، ۱۳۹۰).

۲-۸-۵) ساختارها:

اگر فردی را مورد مشاهده قرار دهیم که آشکارا می کوشد بر احساسات شدید خود غلبه کند، می توانیم اثر چندین کارکرد روانشناختی منسوب به ایگو را ببینیم. غالباً مفاهیم ایگو، اید و سوپر ایگو و نیز فرآیندها و شیوه های روانشناختی ارتباط جویی، نوعی ساختار محسوب می شوند. ساختارها به فرآیندها و کارکردهای روانشناختی سازمان یافته و پایدار دلالت دارند. آن ها مفهوم اند نه چیزی موجود در جهان خارج. مشاهده گر فقط زمانی به وجود ساختارها پی می برد که آن ها در رفتار فرد مورد مشاهده و یا تجربه درونی او تجلی یابند (اسلوموسکی و دان، ۲۰۱۶).

هر نظریه پرداز تبیینی متفاوت از نحوه شکل گیری ساختارهای شخصیتی ارائه داده است. برخی نظریه پردازان بر نقش سرکوب غرایز و احساسات تأکید دارند و برخی دیگر بر آن فرآیندهای درونی سازی تأکید می کنند که به واسطه آن ها، کارکردی در فرد جذب و تثبیت می شود و در نتیجه، بعدها خود فرد آن کارکرد را برای خودش اجرا می کند (اشنایدر، اتکینسون و تاریدیف، ۲۰۱۵).

۲-۸-۶) خود:

خود در مقایسه با اصطلاح ایگو، در سطح مفهوم متفاوتی قرار دارد. فرد ناظر نمی تواند مستقیماً ایگو را مشاهده کند، زیرا ایگو مفهومی انتزاعی است که تنها در کتاب های روان شناسی وجود دارد. ایگو به منزله نوعی سازمان دهنده کارکردهای روانی مفهوم پردازی شده است و می تواند در تجلیات چنین کارکردهایی، مثلاً تفکر، قضاوت، ترکیب و موارد مشابه، مشاهده شود. خود در چندین معنا به کار می رود. در گسترده ترین معنا این واژه به کلیت سوژه در تقابل با جهان پیرامونی موضوع ها دلالت دارد. خود عبارت است از تجربه اساسی و بنیادی ما از خودمان به مثابه شخص. خود را می توان سازمان فراگیری دانست که تمام عوامل روانی از جمله ایگو را در سطح مفهوم بالاتری وحدت می بخشد (گروشتین^۲، ۲۰۱۵).

برخی روان شناسان ایگو، روابط موضوعی را یکی از کارکردهای بنیادینی می دانند که توسط نظام مرتبه بالاتر خود انجام می شود. بر این اساس آن ها روابط موضوعی را نه از آن یک عامل روانی خاص، بلکه متعلق به تمامی آن ها در کل می دانند. هر رابطه موضوعی نه بین اید و موضوع ها یا ایگو و موضوع ها، بلکه بین خود و موضوع هایش شکل می گیرد. ما می توانیم خودمان را نزد خویش بازنمایی کنیم، اگرچه این ایگو است که کارکرد درونی بازنمایی خود را برعهده دارد. پس خود ممکن

¹ . Intrapsychic

² . Grotstein

است بازنمایی یک فرد باشد. این بازنمایی خود، مشابه بازنمایی یک موضوع است و در سطح مفهومی متفاوتی نسبت به خود در مقام شخص یا مسند تجربه قرار دارد (موندلین و هوراس، ۲۰۱۷).

۲-۹) نظریه پردازان روابط موضوعی:

تعدادی از نویسندگان حوزه روان کاوی را می توان با تسامح در گروهی واحد تحت عنوان نظریه پردازان روابط موضوعی جای داد. آن ها بسیاری از مفاهیم و اصطلاحات سنتی روان کاوی را به کار می برند، اما بر مطالعه روابط موضوعی تأکیدی خاص دارند. آنان در مقام نظریه پردازان روابط موضوعی ممکن است با یکدیگر تفاوت هایی داشته باشند اما همگی در خصوص اولویت روابط بر سائق های غریزی ذاتی دل مشغولی مشترکی دارند؛ آن ها برای نقش محیط در شکل گیری شخصیت اهمیت بیشتری قائل هستند (گلدنبرگ، ۲۰۱۸).

جنبش مذکور با آخرین نوشته های فروید شروع شد و پس از او فروید^۱، اسپیتز^۲ و از طریق مکتب روابط موضوعی بریتانیایی (کلاین^۳، وینی کات^۴، فیبرن^۵، گاتریپ^۶) مکتب روابط موضوعی آمریکایی (ماهلر^۷، یاکوبسن^۸، کرنبرگ) تداوم و تحول پیدا کرد. آشنایی با عقاید این بانیان، موجبات درک مدل های موضوعی و متعاقباً روان درمانی های کارآمد تر و همچنین در زمینه تشخیص افتراقی و چگونگی بکارگیری این مدل ها جهت کار با اختلالات مهم شخصیتی را نمایان خواهد کرد (حسینی، ۱۳۹۱)

کانون مخالفت نظریه پردازان روابط موضوعی با فروید، اهمیت نسبی ای است که فروید در مقابل تأثیر روابط، برای عوامل زیستی ذاتی در شکل دهی به شخصیت قائل می شود. این در تلقی اولیه فروید از موضوع و وجوه غریزی روابط بدین معناست که نظریه پردازان روابط موضوعی، در قالب بازنمایی خود و بازنمایی موضوع بر روابط دوره پیش ادیبی متمرکز می شوند. بر این اساس، نظریه پردازان روابط موضوعی در مطالعه رشد و شکل گیری شخصیت عموماً بر تأثیرات محیطی در مقایسه با عوامل ذاتی تأکید بیش تری دارند. هر قدر نظریه پرداز بر عوامل زیستی تأکید کم تری داشته باشد، به این وجه اهمیت بیشتری می دهد که چگونه فرد بر اثر روابط خانوادگی اش به نوعی "خود" دست می یابد و چگونه متعاقباً این "خود" به شکل خاصی به برقراری روابط با دیگران می پردازد. نظریه پردازان روابط موضوعی عموماً به بررسی انواع اختلال در روابط پرداخته و در مطالعه شخصیت های مرزی و اسکیزوئید به بینش های ارزشمندی دست یافته اند (کینگ و استینر، ۲۰۱۶).

1 . Freud

2 . Spitz

3 . Klein

4 . Winnicott

5 . Fairbairn

6 . Guntrip

7 . Mahler

8 . Jacobson

۲-۹-۱) نظریه روابط موضوعی (مدل کلاسیک):

ملانی کلاین (۱۹۴۶) معتقد بود که افراد همواره درگیر تعارض اساسی بین غریزه زندگی و غریزه مرگ (یعنی بین خوب و بد، عشق و نفرت، آفرینندگی و ویران سازی) هستند. وقتی خود به سمت یکپارچگی پیش می رود و از پراکندگی دور می شود، افراد به طور طبیعی ارضای احساسات را به ناکام کردن آنها ترجیح می دهند. افراد در تلاش خود برای حل کردن این دوگانگی خوب و بد، تجربیاتشان را در زمینه مواضع یا روش هایی برای رسیدگی به اشیای درونی و بیرونی سازمان می دهند (اشنایدر، اتکینسون و تاریدیف، ۲۰۱۵).

کلاین، اصطلاح مواضع را انتخاب کرد تا نشان دهد مواضع پس و پیش می شوند. گرچه کلاین از برچسب های روان پزشکی یا بیمارگون استفاده کرد، اما این مواضع را برای نشان دادن رشد اجتماعی بهنجار در نظر داشت. او دو موضع اصلی پارانوئید-اسکیزوئید و افسرده را مطرح کرد (کلاین، ۱۹۷۶؛ به نقل از ماکسول^۱، ۲۰۱۵).

اغلب افراد نسبت به کسانی که دوستشان دارند، احساس های مثبت و منفی دارند. تردید هشیار، ماهیت پارانوئید-اسکیزوئید را نمی رساند. وقتی بزرگسالان، موضع پارانوئید-اسکیزوئید می گیرند، این کار را به صورت ابتدایی و ناهشیار انجام می دهند. افراد دیگر، احساس های پارانوئید ناهشیار خود را به دیگران فراقنی می کنند و بدین ترتیب از تباه شدن خودشان به وسیله تحریک های بدخواه، اجتناب می ورزند. برخی دیگر، احساس های مثبت ناهشیار را به دیگران فراقنی می کنند و آن فرد را عالی و خودشان را پوچ یا بی ارزش می انگارند (رووف^۲ و اریکسون^۳، ۲۰۱۳).

۲-۹-۱-۱) (ابطه با ابژه: ملانی کلاین هرگز نظریه سائق-محور فروید را رها نکرد و ضمن حفظ مفهوم سائق از نظریه

های فروید، سعی در صورت بندی شکل گیری و تکامل ذهن انسان با تأکید بر روابط اولیه او با ابژه ها داشت. در نظریه ملانی کلاین تعاملات فرد با ابژه های اولیه او وجوهی از سائق ها تلقی می شوند. با این ترتیب و با توجه به تأکید او بر سائق های زیستی و درونی و بسط مفاهیم ابژه و غریزه از نظریات فروید، می توان نظریه او را نظریه ای اید محور دانست (نظری، ۱۳۹۱).

ملانی کلاین برای اشاره به بازنمایی خیالی غرایز و شهوات جسمانی و پاسخ فعالانه فرد به این احساسات و سائق ها از اصطلاح خیال پردازی^۴ استفاده می کند. در این نظریه، زندگی درونی فرد در دنیایی از خیال پردازی می گذرد. فرد این فانتزی ها را هم به صورت جسمی و هم به صورت ذهنی تجربه می کند و تمایزی بین واقعیت و تخیل قائل نمی شود؛ یعنی ممکن است رویدادهای روان شناختی را نیز به شکل تجربه های جسمی ادراک کند. این تخیل ها بخشی از بازنمایی سائق ها و غرایز

1. Maxwell

2. Srouf

3. Erikson

4. Phantasy

جسمانی هستند و گاهی نیز توسط فرد و برای غلبه بر آن‌ها یا برآوردن نیازهای او به کار می‌روند. ملانی کلاین چنین دنیای پرآشوبی از فانتزی‌ها را بخشی از زندگی بهنجار افراد می‌داند (کلاین، ۱۹۷۶؛ به نقل از ماکسول، ۲۰۱۵).

مشاهدات کلاین او را به این جمع‌بندی رساند که دنیای درونی فرد سرشار است از تعارضات اولیه و گرایش به پرخاشگری و هوس‌های شهوانی و مدفوعی. به نظر فروید آنچه اهمیت دارد برآورده شدن نیازهای غریزی و سائق‌ها است و ابژه تنها به عنوان وسیله‌ای برای ارضای سائق اهمیت می‌یابد. به همین سبب، از بین مختصات سائق، فروید ابژه را تغییرپذیرترین ویژگی آن می‌دانست. اما در نظر ملانی کلاین، سائق از اساس معطوف به ابژه است. طبق نظر کلاین، من (ایگوی) رشدنا یافته فرد قادر نیست همه جنبه‌های یک ابژه را با هم ببیند و درک کند و به همین سبب در هر زمان تنها با یک وجه یا جنبه از ابژه ارتباط برقرار می‌کند؛ یعنی در دنیای رابطه‌های اولیه فرد با ابژه، فرد نه با تمامیت ابژه، بلکه با بخشی از آن ارتباط برقرار می‌کند (کاپلان و سادوک؛ ترجمه رضاعی، ۱۳۹۲).

مراحل تحول روانی از نظر کلاین شامل مرحله موضوع جزئی و مرحله ادراک موضوع کلی است. مکانیزم‌های دفاعی مانند انکار، آرمانی‌سازی، نازرنده‌سازی موضوع، مهار کردن قدرت طلبانه با هدف تضمین تأثیر و حفظ دوپارگی و ترمیم توسط افراد در طول مراحل تحول روانی به کار گرفته می‌شود. در کنار فروید، کلاین هم نقش موثری درباره آنچه امروزه رابطه موضوعی می‌نامیم ایفا کرده است (کلاین، ۱۹۷۶؛ به نقل از ماکسول، ۲۰۱۵).

۲-۱-۹-۲) جنسیت: مطابق با نظر کلاین هم خلاقیت‌های هنری و هم تفریحات جسمی و ورزشی هر دو برای بشر عرصه‌ای برای رقابت بین خیر و شر، نفرت و عشق است. به نظر می‌رسد که زنان و مردان عمیقاً در تلاشی هستند که توانایی‌های خود را برای ابراز نفرت و عشق به تعادل برسانند، موضوع عشق خود را زنده نگاه دارند و احساسات درونی خود را درباره خوبی و جاودانگی به درستی هدایت کنند. کلاین، آمیزش جنسی را به عنوان یک صحنه فوق‌دراماتیک مدنظر قرار داد که در آن هر یک بر دیگری تأثیر می‌گذارد و اساس و جوهره ذاتی هر کس در این رابطه آشکار می‌شود. توانایی برانگیختن و به آرامش رساندن طرف مقابل، در واقع مسئله‌ای است که بین دو طرف به رقابت گذاشته می‌شود و استعدادها و ظرفیت‌های آنها را به چالش می‌کشد. برای اینکه به طرف مقابل لذت داده شود، باید عشق شخص از نفرتش بیشتر باشد (میلز، ۲۰۰۶).

۲-۱-۹-۳) فواید: کارهای کلاین با فروید منجر به رشد ایده‌ها و نظریاتی شد که همیشه و بطور کامل با خط مشی فروید همسان نبود. کلاین بیان می‌کرد که رشد سوپر ایگو در دوران ابتدایی و سال‌های اوایل زندگی فرد آغاز می‌شود. او همچنین معتقد بود که تمایلات پرخاشگری و ترس در هخمین سالهای ابتدایی عمر آغاز می‌شود که بعداً نقش مهمی را در طی رشد در مورد مفاهیمی مثل جنسیت و شخصیت و یا هویت به عهده می‌گیرد. نپذیرفتن نظریات فروید بحث‌ها و مجادله

1. Mills

های فراوان را برانگیخت که نهایتاً منجر به جداشدن کلاین از جامعه روانشناسان انگلیس و تاسیس گروه پروان کلاین شد (همیلتون^۱، ساکس^۲ و همیلتون^۳، ۲۰۱۵).

کلاین که به بررسی عمیق ترین و زودرس ترین سازمان یافتگی های روانی افراد پرداخته، به توصیف مرحله روان گسسته-پارانویا گونه در خلال تحول دست یافته است و بر این باور است که در جریان آن مرحله، خیالبافیها و مکانیزم های دفاعی که علیه اضطراب ناشی از آنها به کار می افتند با آنچه در بیماران روان گسسته مشاهده می شود، کاملاً مشابهند. روان آزردهی افراد نیز راهی برای رهایی از اضطرابهای ابتدایی است. بنابراین در اینجا هیچگونه تمایز کیفی بنیادی بین تحول بهنجار و تحول مرضی وجود ندارد و تنها تفاوت کمی آنها را از هم جدا می کند. بنابراین، نمی توان تنها با توجه به ساخت روانی فرد، به تمایز کردن یهنجار و مرضی دست یافت؛ چرا که استفاده از اصطلاحات مرضی (وهله روان گسیخته - پارانویاگونه، دفاع آشفته وار، موضع افسرده وار) به منظور بیان مراحل بهنجار تحول افراد نشان می دهد که پذیرفتن انحصاری مرجع ساختاری به منظور مجزا کردن بهنجار و مرضی تا چه حد نارساست (کلاین، ۱۹۷۶؛ به نقل از ماکسول، ۲۰۱۵).

۲-۹-۱-۴) هراس های ابتدایی: به نظر کلاین در هراس های ابتدایی، هیچگونه فرآیند روانی (ذهنی سازی) یا تجسم و تدارک رمزی دیده نمی شود. به عبارت دیگر هراس های ابتدایی با ناتوانی افراد در ذهنی سازی اضطراب مطابقت دارند و واکنشهای استیصال نشان می دهند که فرد تا چه اندازه فاقد تجهیزات رشد یافته ضروری برای ذهنی سازی و به رمز در آوردن اضطراب است (همیلتون، ساکس و همیلتون، ۲۰۱۵).

۲-۹-۱-۵) نشانه های دفاعی علیه افسردگی: پاره ای از رفتارها مستقیماً در طیف رفتارهایی قرار می گیرند که کلاین آنها را دفع آشفته وار می نامد؛ رفتارهایی که به منظور انکار هر حالت افسرده وار یا برای غلبه بر آنها بروز می کنند. در این زمینه می توان با ناآرامی ها و پرجنب و جوشی هایی که ممکن است به شکل ناپایداری های واقعی حرکت روانی همراه با پر حرفی درآیند و بطور مستقیم گریز آشفته وار افکار را نشان دهند، اشاره کرد (کلاین، ۱۹۷۶؛ به نقل از ماکسول، ۲۰۱۵).

در مورد اختلال افسردگی، کلاین توجه خود را بخصوص بر زندگی خیال پردازانه فرد معطوف کرده است و کشاننده های زندگی و مرگ را مبنای نظریه خود قرار داده و بر این باور است که یک من ابتدایی از بدو تولد وجود دارد که برای دفاع از خود علیه تعارض بین کشاننده ها، کشاننده مرگ و قسمتی از کشاننده زندگی را به بیرون فرافکنی می کند تا موضوع آرمانی را بوجود آورد. سپس به درون فکنی موضوع آرمانی می پردازد و خود را با وی همسان می سازد. مکانیزم های دفاعی مانند انکار، آرمانی سازی، نارزنده سازی موضوع، مهار کردن قدرت طلبانه و جز آن نیز با هدف تضمین تأثیر و حفظ دوپارگی به کار می افتند (کلاین، ۱۹۷۶؛ به نقل از ماکسول، ۲۰۱۵).

1. Hamilton

2. Sacks

3. Hamilton

بدین ترتیب، از یکسو کشاننده های پرخاشگرانه و کشاننده های لیبیدویی و از سوی دیگر، موضوعهای سرمایه گذاری آنها مجزا می شوند. این مرحله با موضع روان گسیخته- پارانویا گونه مطابقت دارد. عوامل برونی و واقعی خیال پردازیهای فرد را تغذیه می کنند. پس خوب و بد به منزله صفات ذاتی موضوع نیستند بلکه مشخص کننده ارضا و ناکامی می باشند (موندلین و هوراس، ۲۰۱۷).

تحول تدریجی، اندک اندک فرد را وادار می کند تا کلیت موضوع را ادراک کند و بدین ترتیب موضع افسرده وار آغاز می شود. به عبارت دیگر، همه پیشرفت های فرد در برابر جهان درونی و برونی، این احساس را در فرد ایجاد می کنند که دریافتهایش از یک موضوع واحد که او در حال حاضر جدا از خود احساس می کند، ناشی می شوند (بیون^۱، ۱۹۹۷؛ به نقل از هریسون^۲، ۲۰۱۵).

فرد بهنجار با استفاده از مکانیزمهای دفاعی متفاوت و بخصوص مکانیزم ترمیم که امکان بازآفرینی و ترمیم موضوع را برای وی فراهم می سازد، کوشش می کند تا نخست موضوع خوب را احیا کند و سپس آن را از تهاجم های آزارگرانه خویشتن مصون نگه دارد. اما چنانچه به دلایل درونی یا برونی، مکانیزمهای دفاعی استقرار یافته، ممکن است دیگر برای مهار کردن اضطراب کافی نباشند، در این صورت مکانیزم دوپارگی به صورت مرضی تشدید می شود و فرد برای انکار وابستگی و ترس خویشتن از موضوع های بد به دفاعهای آشفته وار روی می آورد و آن وقت است که من، از هم پاشیده می شود (کلاین، ۱۹۷۶؛ به نقل از ماکسول، ۲۰۱۵).

کلاین بر این باور است که در زیربنای حالت وجد افراد، مکانیزمهای پیچیده ای که به اضطرابی عمیق پوشش می دهند، قرار دارد. به عبارت دیگر حالت وجد افراد به عنوان یک مکانیزم دفاعی آشفته وار در برابر افسردگی است؛ دفاعی که علیه یک خطر درونی تهدید کننده من به راه می افتد و در کشاننده مرگ، پایگاه بن و موضوعهای بد درون فکنی شده ریشه دارد (گروشتین^۳، ۲۰۱۵).

۲-۹-۱-۶) اضطراب: کلاین نظریه خود را درباره اضطراب به صورتی کاملاً مستقل از نظریه فروید بنا کرده است و اغلب در آثارش بر تفاوت های بنیادی که موضع گیری وی را از موضع گیری فروید متمایز می کنند، تأکید کرده است. وی معتقد است که تعارض بین کشاننده زندگی و کشاننده مرگ، انسان را از بدو تولد در معرض اضطراب قرار می دهد (موندلین و هوراس، ۲۰۱۷).

بنابراین از دیدگاه کلاین برای درک اضطراب باید به غریزه مرگ یعنی مفهوم پرخاشگری متوسل شد و در حالیکه فروید آشکارا مفهومی را که بر اساس آن ترس از مرگ تشکیل دهنده اضطرابی نخستین است، مردود می شمارد و بر این باور است

1 . Bion

2 . Harison

3 . Grotstein

که چنین تری اکتسابی است و دیرتر آشکار می شود، کلاین اظهار می دارد که بر پایه مشاهدات تحلیلی خود، توانسته است به این نکته دست یابد که ترس از دست دادن زندگی در ناهوشیار وجود دارد و ترس به منزله واکنشی نسبت به غریزه مرگ است. بدین ترتیب وی خطری را که از فعالیت درونی غریزه مرگ بوجود می آید نخستین علت اضطراب می داند (کلاین، ۱۹۷۶؛ به نقل از ماکسول، ۲۰۱۵).

بطور کلی از دیدگاه کلاین نیروهای درونی مبتنی بر غریزه مرگ و پرخاشگری بزرگترین خطراتی هستند که ارگانیزم را از آغاز تولد تهدید می کنند. با در نظر گرفتن تمایزی که فروید بین اضطراب عینی (اضطراب ناشی از خطر شناخته شده برونی) و اضطراب نوزی (اضطرابی که از یک خطرناشناخته درونی برمی خیزد) قائل می شود، کلاین می گوید که این دو نوع اضطراب در ترسی که افراد احساس می کنند، مشارکت دارند و بدین ترتیب اضطراب عینی را نتیجه برآورده شدن نیازهای فرد می داند و اضطراب نوزی را ناشی از تصورات شخصی فرد در مورد برانگیختگی های آزارگرانه تلقی می کند (محمدی، ۱۳۹۱).

آنچه بخصوص موضع کلاین را از موضع فروید متمایز می کند این است که هر دو منبع اضطراب از آغاز وجود دارند و پیوسته بر یکدیگر اثر می گذارند و حتی اگر موضوع هایی که مولد اضطراب هستند، برونی تلقی می شوند، بر اساس درون فکنی، به صورت ویرانگرهایی درونی در می آیند و ترس از تخریب درونی را تقویت می کنند. در مورد تبیین هراس نیز این مؤلف دیدگاه فروید را نمی پذیرد و هراس را چیزی بیش از یک ترس تغییر یافته می داند و از آنجا که شکل گیری فرامن را زودرس می پندارد، بنابراین از دیدگاه کلاین، هراس به منزله تغییر شکل یک اضطراب است که به زودرس ترین مراحل تحول اختصاص دارد (فارملند، ۲۰۱۷).

۲-۹-۲) نظریه روابط موضوعی (مدل ناب):

از تمام کسانی که در خصوص روابط موضوعی نوشته اند، فیبرن^۲، ناب ترین مدل روابط موضوعی را پدید آورده است که با مدل سائق فرویدی و شخصیت تفاوت دارد. او می خواست مدلی حقیقتاً روان شناختی برای شخصیت بیرواند و مدعی بود در بازنگری و تکمیل کاری می کوشد که فروید آغاز کرده است (سنت کلا؛ ترجمه طهماسب و آقایی، ۱۳۹۰).

به گفته فیبرن انسان ها برای رابطه برقرار کردن با افراد دیگر سائقی بنیادی دارند. لیبدو، موضوع گرا و به شدت جهت دار است و موضوعش همیشه اشخاص هستند بر این اساس، فیبرن انگیزش را در قالب تلاش برای ایجاد رابطه با یک موضوع، و نه صرفاً کوشش برای ارضا شدن، می فهمد (گرینبرگ و میچل، ۲۰۱۳).

مدل او فارغ از تأکیدهای زیست شناختی و مدلی صرفاً روان شناختی است. ملانی کلاین با آنکه در خصوص موضوع های درونی نظریات بدیعی مطرح ساخت، هم چنان مانند فروید بر زیست شناسی و سائق های غریزی تأکید می کرد. رونالد فیبرن

1. Farmland

2. Fairbairn

چنین تأکیدی را قاطعانه رد کرد. فروید آسیب شناسی روان شناختی را در قالب تعارض ایگو با تکانه های سرکوب شده تعبیر می کرد، اما فیبرن به آسیب شناسی از دریچه ای ارتباطی می نگریست و به موضوع های درونی بدی توجه داشت که درون ایگو آشفتگی ایجاد می کنند. این موضوع های درونی بد که با بخش های مختلف ایگو ارتباط دارند، سرکوب شده اند و بدی درون شخص هستند (کینگ و استینر، ۲۰۱۶).

۲-۹-۲-۱) خود: از منظر فیبرن، وجهی از ایگو منفک می شود و با یک بازنمایی موضوع، همسان سازی می کند و همین امر به دگرگونی نحوه ادراک و تجربه فرد از خودش می انجامد. فیبرن در این معنا "خود" و مولفه های موضوعی موجود در روابط درونی را عامل هایی فعال و ساختارهایی پویا می دید (گلدنبرگ، ۲۰۱۸).

فیبرن بسیاری از مفاهیمی را که کلاین به طور ضمنی بیان کرده بود، صراحت بخشید. کلاین نخستین کسی بود که در صورتبندی دنیای موضوع های درونی افراد، آن را حول محور روابط موضوعی درونی سازمان داد، اما او درعین حال کوشید پیوند مفهومی خود با فروید را حفظ کند. در مقابل، فیبرن صراحتاً مفاهیم فرویدی غریزه و انگیزش سائق را رد کرد و برداشت های بسیار متفاوتی از موضوع و ساختار شخصیت افراد عرضه کرد (آندرسون و تایلر، ۲۰۰۸).

فیبرن در رد ویژگی های مکانیکی و غیرشخصی مدل غرایز، اصل لذت فروید و مفاهیم مربوط به انرژی غرایز را کنار نهاد و ساختارهای پویای مایل به موضوع (مایل به اشخاص) را جایگزین آن ها کرد. فیبرن ساختار فرویدی اید را انرژی بدون ساختار و ایگوی فرویدی را ساختاری بدون انرژی می دید. در این تلقی سنتی، ایگو کارکرد دارد، اما فاقد انرژی یا انگیزش خاص خود است (کلانی، ۲۰۱۰).

فیبرن، مفهوم ساختارهای پویا، مولفه های اید و ایگو را در ساختاری واحد که همان «خود ابتدایی» فرد باشد، ادغام نمود. در واقع، "خود" مورد بحث، به دنبال موضوع است و نه صرف ارضاشدن و مدل فیبرن می کوشد پیدایش این خود یا ایگوی ابتدایی را تبیین کند. از دید فیبرن، ایگوی افراد از طریق تبدیل شدن به یک ساختار از برخوردش با موضوع های بد و فرآیندهای دوطرفه سازی نتیجه می شود. به عبارتی، مشکلات ناشی از رابطه فرد با سایر افراد محیط زندگی، هم موجب ناپهنجاری های روان شناختی فرد می شوند و هم به فرآیند بهنجار ساختاریابی کمک می کنند. روابط فاقد ارضاکندگی باعث می شوند این ایگوی بدوی به سه ساختار پویا تفکیک شود (سنت کلا؛ ترجمه طهماسب و آقایی، ۱۳۹۰).

۲-۹-۲-۲) ساختار: موضوع های مورد بحث فیبرن، موضوع های درونی اند. موضوع های درونی، نوعی ساختارند و همچون عامل های مستقلی در درون ذهن فعالیت روانشناختی دارند. روان شناسی فیبرن به بررسی روابط درونی قسمت های مختلف ایگو با موضوع های درونی شده گوناگون و نحوه عملکرد فعالانه این روابط درونی و نحوه تجلی آن ها در روابط فرد با موضوع های بیرونی می پردازد. نمونه ساده رابطه با یک موضوع درونی را می توان در فردی دید که به مثابه جایگزینی

برای یک رابطه موضوعی غایب یا فاقد ارضاکندگی، شست خود را می‌مکد و یا فردی به سبب فقدان یا عدم ارضا موضوعی درونی شده یا خیالی رو می‌کند و به استمنا متوسل می‌شود (پلوتکین^۱، ۲۰۱۱).

۲-۹-۲-۳) وضعیت درون روانی: آنچه مورد توجه فیبرن قرار داشت، روابط ایگو بود. از نظر او ایگو در پی برقراری روابط با افراد واقعی و بیرونی است. اگر این روابط رضایت بخش باشد، کلیت ایگو حفظ می‌شود. اگر روابط فاقد ارضاکندگی، پیامدی مهم دارند و آن شکل‌گیری موضوع‌هایی درونی است که برای جبران موضوع‌های بد بیرونی، در داخل شخصیت شکل می‌گیرد (هاگس، ۱۹۹۰؛ به نقل از پاتر و فورنيس، ۲۰۱۷).

تشکیل این موضوع‌های درونی فعال، به فروپاشی وحدت ایگو منجر می‌شود. زیرا در این زمان بخش‌های متفاوت ایگو با موضوع‌های درونی مختلفی مرتبط می‌شوند. هرگاه موضوعی دوپاره شود، ایگو نیز دوپاره و با یکدیگر در جنگ و ستیزند. وضعیت درون روانی^۲ به همین ساختارهای ایگو در پیوند با موضوع‌های درونی شده‌ای که آن‌ها نیز به ساختار تبدیل شده‌اند، اشاره دارند (فیبرن، ۱۹۴۴؛ به نقل از هافمن، ۲۰۱۴).

پیامد این ساختارهای درونی درگیر با یکدیگر را در ازدواجی ناموفق می‌توان دید. برخی از این موضوع‌های درونی دردرساز، در رابطه زناشویی بیرونی می‌شوند. در سطح هیجانی ممکن است شوهر گاهی احساس کند خودش نیست و شخصی دیگر یا بخشی از شخصی است که قبلاً رابطه موضوعی داشته است. او ممکن است همسرش را از حیث هیجانی بازنمایی یکی از والدین خود ببیند و احساس کند در این ازدواج نه آن فرد بزرگسال همیشگی که همکاران یا دوستانش می‌شناختند، بلکه پسری کوچک است. شاید او همسرش را مادری ببیند که منفور و در عین حال محبوب اوست. زن نیز ممکن است دچار سردرگمی شود؛ او وقتی می‌کوشد به شوهرش نزدیک شود، رانده شود، زیرا مرد صرفاً به جزیی از زن واکنش می‌دهد که منفور اوست و زن از این امر بی‌اطلاع است (برایتز و کاتلر، ۲۰۱۷).

۲-۹-۲-۴) ساختار شفصیت: در نظر فیبرن، ایگو همان خود روانی بدوی است. ایگو به سه بخش مستقل تجزیه می‌شود که هر یک با وجه متفاوتی از موضوع ارتباط می‌یابد. وی تحت عنوان وضعیت درون روانی، به همین ساختارهای متعدد و پویای ایگو اشاره می‌کند. وضعیت روان‌شناسی طبیعی و بهنجار فرد، باعث رشد ساختارهای درونی می‌شود و در این بین، ناکامی در تثبیت این ساختارهای درونی نقشی اساسی دارد. اساساً ناممکن است که فرد همچنان در وضعیتی کاملاً امن و عاری از ناکامی به پیش رود. شرایط پرخلل زندگی، روابط فرد را آشفته می‌سازد و موجب واکنش او از طریق انواع مکانیزم‌های دفاعی می‌شود. این امر به ایجاد ساختارهای درونی کمک می‌کند. شدت ناکامی در افراد مختلف متفاوت است، اما صرف تجربه ناکامی، به برانگیخته شدن پرخاشگری فرد نسبت به موضوع می‌انجامد (اسلوموسکی و دان، ۲۰۱۶).

1 . Plotkin

2 . Endopsychic situation

بطور کلی هر فردی مایل است موضوع های بد و ناکام کننده جهان خارج را طرد کند، اما فرصت این کار در اختیار او قرار نمی گیرد. هر قدر هم فرد به طرد موضوع های بد مایل باشد، باز هم نمی تواند از آن ها خلاصی یابد. او به سایر افراد، نیازمند و وابسته است. چنین است که کودک برای مهار موضوع، راهی جز درونی سازی آن ها نمی یابد. جذب موضوع به درون خود، تنها راه رها شدن از آن است، اما وقتی این موضوع ها درونی شدند، همچنان سلطه بر دنیای فرد را حفظ می کنند و فرد احساس می کند که آن ها همچون ارواحی شیطانی او را تسخیر کرده اند. فرد می کوشد در برابر این تجربیات بد، احساسات بد، موضوع های بد به دفاع برخیزد یا آن ها را سرکوب کند (سنت کلر؛ ترجمه طهماسب و آقای، ۱۳۹۰).

سرکوبی واقعی نه در خصوص تکانه ها بلکه در مورد موضوع های بد درونی که موضوع هایی جزئی اند و نیز پاره ایگوهایی ملزم با آن ها روی می دهد. این موضوع های بد درونی و پاره ایگوهایی یاد شده، همان ساختار درون روانی هستند، اما با ساختار ایگو، که همان ایگوی مرکزی است، تفاوت دارد. ایگوی مرکزی با افراد واقعی جهان خارج ارتباط برقرار می کند (کینگ و استینر، ۲۰۱۶).

فیبرن قصد داشت از طریق این موضوع های درونی فعال به تبیین انگیزش و رفتار بپردازد. به گفته فیبرن در چنین حالتی مواردی، موضوع های بد افراد، درونی و سرکوب شده اند. فرد ترجیح می دهد خودش بد باشد تا این که محیطی بد باشد یا موضوع های بدی داشته باشد. انگیزه احتمالی افراد برای بد شدن، خوب کردن موضوع هایشان است. افراد با این بد شدن، به واقع بار بدی متجلی در موضوع هایشان را به دوش خود می گیرند. بدین شکل ایگو تحت اسارت آزارگری درونی در می آید که برای مقابله با آن به شکلی دفاعی و سرکوب کننده، موضوع بد درونی را به حیطة ناهشیار تبعید می کند. اما موضوع بد سرکوب شده درونی پویایی خود را حفظ می کند و موجب رفتار یا احساسات بد نسبت به خود می شود (پلوتکین، ۲۰۱۱).

اینکه ایگو در کلیت خود، خودش را سرکوب کند، قابل درک نیست، اما ممکن است یک بخش پویا شده دیگری را سرکوب کند. به این معناست که خرابکار درونی، ایگوی لیبیدویی را، و ایگوی مرکزی هم خرابکار درونی و هم ایگوی لیبیدویی را سرکوب می سازد. ارتباط با اشخاص (موضوع ها) مستلزم نوعی وابستگی است و در مدل فیبرنی رشد، کیفیت وابستگی فرد به موضوع های درونی اش، مورد توجه قرار می گیرد (هوفر، مانسل و گینزبرگ، ۲۰۱۶).

۲-۹-۳) نظریه روابط موضوعی (دیدگاه منحصر به فرد):

وینی کات بر نقش محیط و از جمله محیط مساعد در شکل گیری "خود" افراد تأکید داشت. برخلاف فروید که تصور می کرد ایگو از دل آید پدید می آید وینی کات معتقد بود پیش از ایگو، آید وجود ندارد. ایگو بسیار پیش تر از آن که مفهوم "خود"

مطرح شود، قابل مطالعه است و “خود” پس از ایگو پدید آمد. وینی کات در پاسخ به این سوال که آیا ایگو از آغاز وجود دارد یا نه، می گوید، آغاز زمانی است که ایگو آغاز می شود (جاکوبسن^۱، ۱۹۶۴؛ به نقل از هندریک^۲، ۲۰۱۵).

۲-۹-۳-۱) موده: به اعتقاد وینی کات، فرد در جریان خودسازی، از رابطه با موضوعی ذهنی تدریجاً به توانایی برقراری رابطه با موضوع های ادراک شده به شیوه عینی می رسد. مقصود وینی کات از برقراری روابط موضوعی، ارتباط با موضوع های خارجی است که وجودی مستقل، یعنی وجودی بیرون از حیطه کاملاً تحت اختیار ذهنیت و خیال پردازی فرد دارند. در جریان رشد، به تدریج این ظرفیت در فرد به وجود می آید که روابطی راستین با موضوع ها برقرار کند، تماسی زنده با واقعیت بیابد، خود را واقعی و زنده حس کند و جهان را حقیقی ببیند (وینی کات^۳، ۱۹۷۳؛ به نقل از توایلر^۴، ۲۰۱۵).

کنترل واقعیت با قدرتی مطلق، حاکی از خیال پردازی در باب واقعیت است و این خود نوعی کوشش برای مواجهه با واقعیت درونی یا فرار از آن به واقعیت بیرونی است تا از واقعیت درونی اش خلاصی یابد (پارک^۵، سون^۶، لی^۷ و کیم^۸، ۲۰۱۲).

۲-۹-۳-۲) موضوع: وینی کات اصطلاحات و مفاهیمی مانند موضوع را از ملانی کلاین اقتباس کرد، اما مایل بود تعبیر و معنای خود را به آن ها ببخشد. او اصطلاح موضوع ادراک شده به شیوه ذهنی را به کار برد که مشابه مفهوم موضوع درونی کلاین بود. در مقابل این مفهوم، موضوع ادراک شده به شیوه عینی قرار دارد که موضوع بیرونی یا همان شخص واقعی است (اشنایدر، اتکینسون و تاریدیف، ۲۰۱۵).

۲-۹-۳-۳) موضوع گذاری: یکی از قابل توجه ترین خدمات وینی کات به نظریه روابط موضوعی، معرفی مفهوم موضوع گذاری^۹ است. نوعی فضای تجربه که واسطه ای است میان موضوع های ذهنی و روابط موضوعی حقیقی. موضوع گذاری نه موضوع درونی و ذهنی است و نه موضوعی کاملاً بیرونی؛ این موضوع نخستین مایملکی است که به منزله جز من تجربه می شود. وینی کات تأکید می کند که در طول این دوره ضروری است فرد توهم زدایی تدریجی^{۱۰} شود. افزون بر این افراد گرایش تحولی طبیعی دیگری نیز دارند. این حرکت گرایش به سوی جدایی است. مهمترین فرآیند جدایی، وجود ابژه انتقالی است (حسینی، ۱۳۹۱).

1 . Jacobson

2 . Henderick

3 . Winnicott

4 . Toiler

5 . Park

6 . Son

7 . Lee

8 . Kim

9 . Transitional object

10 . Gradually disillusioned

۲-۹-۳-۴) بیماری های روانی: او در آخرین نوشته هایش، بیماری روانی را تحت سه مقوله سایکو- نوز، بیماری بینابین (ضد اجتماعی یا بزهکار) و سایکوز تقسیم کرده است.

۲-۹-۳-۱) سایکو- نوز: سایکو- نوز اصطلاحی است برای توصیف بیماری افرادی که به مرحله عقده ادیپ رسیده اند. در این سطح از رشد و توان هیجانی، افراد دارای شخصیتی کامل و ظرفیت تجربه روابط میان سه فرد تام، در مقابل روابط صرفاً دو نفره، هستند. وینی کات بر این باور بود که این افراد، نسبتاً بهنجار هستند و امکانات محیط برای آن ها به حد کافی رضایت بخش و شخصیت شان آن قدر سازمان یافته است که قدرت دفاع از خود در برابر اضطراب و تعارض را داشته باشند. وینی کات این حوزه از آشفتگی ها و اختلالات را قلمرو تحلیل ناب فروید و در مقابل، حیطه خاص و تخصصی خودش را مقوله سایکوز می دانست (وینی کات، ۱۹۷۳؛ به نقل از توپلر، ۲۰۱۵).

۲-۹-۳-۲) بیماری بینابین: بیماری بینابین یا آشفتگی روانی محصول محیطی است که خدمات و امکاناتش در ابتدا خوب است، اما سپس کاستی می گیرد. چنین محیطی در مجاز داشتن فرد به بسط سازمان ایگو خوب عمل می کند، اما پیش از آن که فرد بتواند محیطی درونی برای خود تثبیت کند و به تعبیری مستقل شود، این پیشروی متوقف می شود. این نوع محرومیت، افرادی جامعه ستیز، بزهکار، یا ضد اجتماعی به وجود می آورد. در نگرش این افراد، جامعه و محیط چیزی به آن ها بدهکار است (وینی کات، ۱۹۷۳؛ به نقل از توپلر، ۲۰۱۵).

۲-۹-۳-۳) سایکوز: وینی کات بر این باور بود که سایکوز محصول نوعی ناکامی یا محرومیت محیطی اولیه است. این نقصان امکانات محیطی، فرآیندهای پختگی شخصیت و خودسازی افراد را تا بدان حد مختل می سازد که اکثریت افراد نمی توانند فرآیندهای مرتبط با پختگی شخصیت و خودسازی، یعنی انسجام، تشخص و ارتباط یابی موضوعی خود را به انجام برسانند (وینی کات، ۱۹۷۳؛ به نقل از توپلر، ۲۰۱۵).

درمان، نوعی فرآیند واپس روی کنترل شده است. بدین معنا که شرایط درمان، تمهیدات حرفه ای و شکیبایی و قابل اعتماد بودن درمانگر، همگی نوعی واپس روی را در بیمار برمی انگیزند. واپس روی، بازگشتی سازمان یافته به وابستگی اولیه و مرحله نقصان محیطی است. این امر نه یک بازگشت به نقطه ای عقب تر در حیات غریزی فرد، که بیشتر گرایشی به سوی تثبیت مجدد وابستگی است (اسلوموسکی و دان، ۲۰۱۶).

وینی کات در آغاز کار خود به نحو چشمگیری از نظریات فروید و کلاین متأثر بود، اما در تألیفات آخرش با لحنی خاص خود سخن گفت و بهره های ارزشمند و اصیلی به حوزه مطالعه اشخاص رساند. گرچه اندیشه های او نظامی فکری تشکیل نمی دهند، اما بینش هایی بدیع در خصوص رشد "خود" افراد فراهم می آورند. وینی کات در این باب که تعاملات اجتماعی و هیجانی میان افراد، چگونه رشد شخصیت و خودسازی آنها را تقویت می کند یا باز می دارد، دیدگاهی منحصر به فرد عرضه کرده است. به سادگی نمی توان بین نظرات وینی کات و افکار دیگر نظریه پردازان پیوند برقرار ساخت، زیرا او از نظرات

دیگران فراتر می‌رفت و آن‌ها را دگرگون می‌ساخت و نیز گاهی نوعی سهل‌انگاری در خصوص نظریات نشان می‌داد که ممکن است خوانندگان او را سردرگم سازد یا سر شوق آورد (گلدنبرگ، ۲۰۱۸).

۲-۹-۴) روابط موضوعی (ایگوی بازگشتی):

گانت‌ریپ، تحلیلگر کارهای فیبرن و وینی‌کات، از طریق مرور و یکپارچه‌سازی مشتاقانه نظریات این دو درمانگر شهرت یافت. او هرگز تلاش نکرد نظریه تقسیم ایگو فیبرن و رویکرد مادر متعادل وینی‌کات را با مفهوم ایگوی بازگشتی خودش هم‌راستا جلوه دهد (کرینبرگ و میشل، ۱۹۸۳؛ ترجمه حسینی، ۱۳۹۰).

۲-۹-۴-۱) ایگوی بازگشتی: معروف‌ترین نوآوری گانت‌ریپ در نظریه‌ی روابط موضوعی، مفهوم ایگوی بازگشتی یا واپس‌رونده است. به اعتقاد گانت‌ریپ وقتی سائق اصلی و برانگیزاننده انسان، به سوی عقب‌نشینی و «بازگشت» در حرکت است. او اینگونه بحث می‌کند که وقتی موضوع‌های حقیقی، محروم‌کننده باشند افراد به دنیای موضوع‌های درونی پناه می‌برند. با این وجود نظر به اینکه موضوع‌های درونی منعکس‌کننده جنبه‌های هیجانانگیز و طرد‌کننده افراد هستند. افراد متعاقباً از پناه بردن به موضوع‌های درونی نیز مایوس خواهند شد (گانت‌ریپ^۲، ۱۹۷۵؛ به نقل از موریس^۳، ۲۰۱۶).

به نظر گانت‌ریپ (۱۹۶۱) ایگوی لیبیدویی فیبرن که مخزن تمام نیازهای برآورده نشده موضوعی است یک تقسیم‌شدن دیگر را پشت سر می‌گذارد. در این تقسیم‌بندی آخر، یک بخش از ایگو همچنان به موضوع هیجان‌آور دلبسته می‌ماند، ولی بخش دیگر که همان ایگوی بازگشتی است از موضوع هیجان‌انگیز جدا شده و از تمام موضوع‌جویی‌هایی که به منظور کسب حداقل امنیت روانی تمنا می‌کرد، دست بر می‌دارد. از این‌گذر، بخشی از ایگو به ذهنیتی ایزوله شده و وضعیتی بی‌موضوعی پناه می‌برد (گانت‌ریپ، ۱۹۶۱؛ به نقل از گراهام و نویسل، ۲۰۱۶).

۲-۹-۴-۲) فوده: فضای بی‌موضوعی چیزی همانند تجربه افتراق (گسستگی)^۴ است. به اعتقاد گانت‌ریپ اگر امید همچنان زنده باشد، ایگوی بازگشتی پس از کناره‌گیری و واپس‌روی به دنیای حمایت‌انزوا، همچنان منتظر پیدایی یک انسان یا یک محیط پرورش‌دهنده می‌ماند. اما اگر امید کاملاً ناتوان شده باشد، ایگوی بازگشتی آرزوی مرگ خواهد کرد (پارک، سون، لی و کیم، ۲۰۱۲).

۲-۹-۵) نظریه روابط موضوعی (مدل منسجم):

1 . Regression
2 . Guntrip
3 . Mouris
4 . Dissociation

ادیت یاکوبسن با ساختن یک مدل منسجم روابط موضوعی، حیطه های روان کاوی و نظریه روابط موضوعی را غنا بخشید. او جریان های سنتی فرویدی را با جریان های فکری جدیدتر تلفیق کرده و مدلی منسجم و یکپارچه عرضه کرده است که هم عناصر سنتی آید، ایگو، سوپرایگو و غرایز را در خود دارد و به روابط موضوعی می پردازد. یاکوبسن بی آنکه مدل سائق محور را کنار نهد بر اهمیت روابط تاکید ورزید. او مدل سائق محور را به مدل روابط موضوعی پیوند داد (یاکوبسن، ۱۹۶۴؛ به نقل از هندریک، ۲۰۱۵).

۲-۹-۵-۱) فود: "خود" در نظریه یاکوبسن، صرفاً اصطلاحی توصیفی است و برخلاف رأی کوهات درباره "خود"، از نظر یاکوبسن، "خود" عاملی فعال دانسته نمی شود. یاکوبسن ساختارهای سنتی آید و ایگو را حفظ کرد اما آن ها را کاملاً در بستر ارتباط یا روابط موضوعی جای داد. به بیان دیگر، او به نظریه سائق وفادار ماند، اما بدین امر توجه کرد که چگونه سایر افراد موجود در محیط یک فرد از طریق نوع تعامل شان با آن فرد، موجب رشد "خود" فرد می شوند. سایر افراد موجود در محیط یک فرد آن چه را برای فرد پیش می آید، تعدیل می کنند و فرد را در رسیدن به خواسته هایش یاری می کنند (گرینبرگ و میچل، ۲۰۱۳).

کارکرد فرد هم چون سپری در برابر تجربه های بسیار شدید، کارکرد مهمی است زیرا ارضا یا ناکامی شدید ممکن است به واپسروی دفاعی فرد به دوران آمیختگی بازنمایی خود و بازنمایی موضوع منجر شود. این قبیل بازآمیختگی های واپس گرا ممکن است تثبیت مرزهای استوار میان بازنمایی های خود و بازنمایی های موضوع را به تأخیر اندازند و این امر شکل گیری ایگو و سوپرایگو را کند می کند (یاکوبسن، ۱۹۶۴؛ به نقل از هندریک، ۲۰۱۵).

یاکوبسن، جامع ترین کاوش ها را در خصوص سوپر ایگو انجام داده است. به اعتقاد یاکوبسن، ایگو ساختاری است که در واکنش به تقلاهای شدید جنسی و مخرب افراد شکل می گیرد و نیروگذاری روانی و پرخاشگرانه فرد بر بازنمایی خود را تعدیل می کند. سوپر ایگو از سه لایه وسیع این فرآیندها و اجزای ابتدایی تشکیل می شود. نخستین لایه، انگاره های بدوی و تنبیه گر است. لایه دوم شامل آرمان ایگو و سومی شامل همسان سازی های تعدیل شده و واقع گرایانه است (گیبسون^۱ و ماریان^۲، ۱۹۹۰؛ به نقل از لوراکس^۳، ۲۰۱۶).

۲-۹-۵-۲) فود و بازنمایی فود ایگو: یاکوبسن، اصطلاح خود را مشابه هارتمن^۴ (۱۹۶۴) برای اشاره به کلیت شخص، اعم از بدن و روان به کار می برد. "خود"، اصطلاحی است که شخص را در مقام سوژه از جهان، موضوع ها متمایز می سازد. ایگو به یک ساختار، یعنی سیستمی روانی یا کارکردهای متعدد دلالت دارد. این تعبیر با کارکرد سنتی فرویدی آن همسو است.

1 . Gibson
2 . Mrianne
3 . Loraxes
4 . Hartman

او معتقد بود ایگو در آغاز ترکیبی نامتمایز از یک خود انگاره^۱ و یک انگاره موضوع^۲ است که مستلزم حضور یک رابطه برای تقویت انگاره موضوع است. بازنمایی خود نوعی بازنمایی ناهشیار، نیمه هشیار، یا هشیار خود جسمی و ذهنی، درون ایگو است (گلدنبرگ، ۲۰۱۸).

هر بازنمایی خود، انگاره ای از خود است که با آثار حسی لذت بخش یا بی لذت در حافظه آغاز می شود. هیجانانگیز به این بازنمایی های ذهنی، رنگ می بخشد. آن ها در جریان رشد، بر وحدت یافتگی، واقع گرایی و سازمان یافتگی شان افزوده می شود. یک خودانگاره واقع گرا، انگاره ای است که حالات و خصوصیات، پتانسیل ها و توانایی ها، منابع و کاستی های جسمانی و روانی خود را به درستی منعکس کند (یاکوبسن، ۱۹۶۴؛ به نقل از فرناندز و همکاران، ۲۰۱۳).

۲-۹-۵-۳) از عدم تمایز به تمایز: یاکوبسن نمو را حرکتی از حالات بدوی و تمایز نیافته به سوی صور تفکیک شده و آشکارا متمایز می دانست. بر این اساس او معتقد بود که اید و ایگو به تدریج از هم متمایز می شوند. سائق های غریزی نیز به سائق های جنسی و پرخاشگری تفکیک می شوند. بازنمایی ابتدایی موضوع، به یک بازنمایی خود و یک بازنمایی موضوع تجزیه می شود. هر بازنمایی موضوع انگاره ای از یک شخص است یا بخشی از یک شخص است. نخستین بازنمایی از موضوع معمولاً با انگاره هایی از خود، در هم آمیخته اند و انگاره واحدی از خود و موضوع اند که هیچ مرزی میان آنها نیست. تنها با گذشت زمان، این خودانگاره های اولیه با موضوع، در قالب مجزایی از خود و موضوع از یکدیگر متمایز می شوند. در افراد بزرگسال دشوار است تجربه پیش از تکلم بازنمایی آمیخته موضوع خود را تصور کنند. تجربه ای که ممکن است مشابه چنین تجربه اولیه و بدوی باشد، تجربه وحدت جنسی افراد بزرگسال است که در آن فرد عاشق احساس می کند در لذتی که می برد با شریک جنسی اش ادغام شده است (همیلتون، ساکس و همیلتون، ۲۰۱۵).

۲-۹-۵-۴) سائق ها و بازنمایی های خود و موضوع: یاکوبسن برای ایجاد پیوند میان سائق و روابط موضوعی، بازنمایی های خود و موضوع را با سائق ها یا احساسات منتج از سائق ها (مشتقات سائق)^۳ مرتبط ساخت. او برقراری چنین پیوند نوآورانه ای را با تعریف مجدد، نارسیسیم و مازوخیزم میسر ساخت. یاکوبسن به نحوی "خود" را با محیط مرتبط می دید که فروید تصورش را نمی کرد. در تعبیر فروید، نارسیسیم اولیه^۴ نوعی سرمایه گذاری انرژی روانی معطوف به درون است، و نه معطوف به بیرون. این نوع نیروگذاری روانی که بیش از هر مفهومی به معنای انزوای فرد است، زیرا او در این سرمایه گذاری با هیچ کسی پیوند نمی یابد. یاکوبسن به شکلی بدیع شکاف بین نظریه فروید و موضع روابط موضوعی را پر کرد. او معتقد بود در ابتدای زندگی، سائق ها حالتی تفکیک نشده دارند و در یک بازنمایی نامتمایز موضوع خود سرمایه گذاری می شوند (اشنایدر، اتکینسون و تاریدیف، ۲۰۱۵).

1 . Self -image

2 . Object image

3 . Drive drivatives

4 . Primary narcissism

۲-۹-۵-۵) شکل گیری سوپر ایگو: زمانی روابط موضوعی حقیقی آغاز می‌شود که مرزهای قاطعی بازنمایی واقع‌گرا و مشخص "خود" را از انگاره‌های واقع‌گرای موضوع‌ها جدا سازد. این امر در تقابل با اشکال اولیه موضوعی قرار دارد که در آن فرد در باب آمیختگی با موضوع عشق، از طریق تبدیل آن به بخشی از خود و با تبدیل کردن خود به بخشی از آن به خیال‌پردازی می‌پردازد (رووف و اریکسون، ۲۰۱۳).

به گفته یاکوبسن، آغاز سائق‌ها به منزله تعارضاتی غریزی، در پرخاشگری و نیز در چالش‌های رقابتی با موضوع‌های عشق تجلی می‌یابد. حل تعارض ادیبی، با شکل‌گیری سوپر ایگو همراه است. سوپر ایگو همراه با ایگوی روبه‌رشد، ادغام فزاینده و خنثی شدن سائق‌های جنسی و پرخاشگری را تسهیل می‌کند. ایگو مهار هیجانی و غریزی بیشتر و رشد روابط موضوعی را محقق می‌سازد (یاکوبسن، ۱۹۶۴؛ به نقل از فرناندز و همکاران، ۲۰۱۳).

۲-۹-۶) نظریه روابط موضوعی (رویکرد ترکیبی):

کرنبرگ دو هدف نظری داشته است: تلفیق نظریه روابط موضوعی با نظریه‌های غرایز در روانکاوی و فهم حالات مرزی و شخصیت نارسیستیک به مثابه زیر گروهی از حالات مرزی از طریق مدلی مفهومی که در آن نظریه‌های غرایز و نظریه روابط موضوعی شده است (کرنبرگ^۱، ۱۹۷۵؛ به نقل از مولر^۲ و سالتزر^۳، ۲۰۱۶).

۲-۹-۶-۱) فوئده: نظریه روابط موضوعی اساساً به واسطه کارها و تاثیرات ایجاد شده توسط کرنبرگ بود که در روان‌تحلیلی آمریکایی جا باز کرد. یافته‌های کرنبرگ اصلی‌ترین عامل تاثیرگذاری نظریه روابط موضوعی بر روان‌پزشکی و روان‌شناسی عمومی آمریکا بود. نظریه روابط موضوعی بدان جهت نزد کرنبرگ ارزشمند است که می‌تواند برای اختلالات شدیدتر از نوروها تبیینی ارائه دهد. این نظریه به روشن ساختن مسائل ساختاری کمک کرد و در مسائل بالینی گروه‌های کوچک و مشکلات زناشویی بینشی نوین فراهم آورد (پارک، سون، لی و کیم، ۲۰۱۲).

کرنبرگ بر این باور است که روابط موضوعی درونی شده، طی فرآیندی به شکل ساختارهای روانی اید، ایگو و سوپر ایگو منتهی می‌شود و در قالب زنجیره‌ای از مراحل رشد صورت می‌پذیرد. نقصان‌های پدید آمده در فرآیند رشد بهنجار، ممکن است به انواع اختلالات ذهنی یا آسیب‌های روانی بینجامد (کرنبرگ، ۱۹۷۵؛ به نقل از مولر و سالتزر، ۲۰۱۶).

1 . Kerenberg

2 . Mouler

3 . Saltzer

۲-۹-۶-۲) موضوع: کرنبرگ واژه موضوع را معمولاً برای اشاره به موضوع‌های انسانی به کار می‌برد؛ بدین ترتیب، موضوع عبارت است از انگاره ذهنی^۱ یک شخص که با عواطف رنگ آمیزی شده است. کرنبرگ در آثار خود، چگونگی شکل گیری ساختارهای ذهنی در دنیای درونی فرد را بررسی می‌کند (کرنبرگ، ۱۹۷۵؛ به نقل از مولر و سالتزر، ۲۰۱۶).

ساختارها یا به عبارتی الگوهای روان شناختی پایدار، از آن رو به وجود می‌آیند که فرد روابط اولیه خود با افراد محیط را درونی سازی می‌کند. کرنبرگ از این رابطه با عنوان رابطه موضوعی درونی شده نام می‌برد که در فرآیند رشد به گونه‌ای درونی و بیرونی بسط می‌یابد؛ به شکل بیرونی به روابط پیچیده‌تری با افراد حاضر در محیط می‌انجامد و به لحاظ درونی، به ساختارهای سنتی اید، ایگو و سوپرایگو تبدیل می‌شود (موندلین و هوراس، ۲۰۱۷).

تعامل فرد با یک شخص در محیط، به یک رابطه موضوعی درونی شده بدل می‌شود و واحدی را شکل می‌دهد که دارای سه بخش است: انگاره موضوع در بافت محیطی آن، انگاره خود در تعامل با موضوع و عواطف ملزم با انگاره خود که تحت تأثیر سائق‌های حاضر در زمان تعاملات بین شخصی قرار دارند. به بیان ساده تر، واحدهای رابطه موضوعی درونی شده عبارت‌اند از انگاره خودانگاره موضوع و احساس یا گرایش عاطفی که این دو انگاره را به یکدیگر پیوند می‌دهد. به باور کرنبرگ، ساختار سنتی اید، ایگو و سوپرایگو از این ساختارها سر بر می‌آورند و متمایز می‌شوند. عناصر مقوم ساختارهای روانی، تجارب ارتباطی هستند که باری عاطفی دارند (گیسون و ماریان، ۱۹۹۰؛ به نقل از لوراکس، ۲۰۱۶).

۲-۹-۶-۳) دوپاره سازی: دوپاره سازی^۲ هم فعالیتی دفاعی است و هم کارکردی بهنجار که طی رشد روی می‌دهد. کرنبرگ از مفهوم دوپاره سازی برای فهم فرآیند تفکیک بازنمایی‌های خوب و بد از “خود” و موضوع در مراحل اولیه رشد سود برد. او همچنین دوپاره سازی را مکانیزمی خصیصه‌ای در شخصیت‌های مرزی می‌پنداشت. مکانیزم دوپاره سازی، عواطف بد را از یکدیگر جدا نگاه می‌دارد و مانع تراکم آن‌ها می‌شود تا در این دنیای درونی چندپاره اضطراب به تمام تجارب فرد نفوذ نکند و عواطف خوب او را به یکدیگر پیوسته‌اند، نابود نسازد. اضطراب بیش از حد، فرآیندهای نظم دهنده و سازمان بخش شکل گیری ساختارهای روانی را با وقفه مواجه می‌سازد و اجزای محوری شخصیت فرد طی رشد از سایر اجزاء آن منفک و گسسته می‌شوند (کرنبرگ، ۱۹۷۵؛ به نقل از مولر و سالتزر، ۲۰۱۶).

کرنبرگ معتقد است گسست‌های ایجاد شده در فرآیندهای هنجار تحولی، آسیب شناسی روان بزرگسال را تبیین می‌کند. شدت گسیختگی و سنی که وقفه در آن ایجاد می‌شود نیز تعیین کننده نوع آسیب شخصیت و چگونگی و زمان بروز اختلال خواهد بود (کرنبرگ و میشل، ۱۹۸۳؛ به نقل حسینی، ۱۳۹۰).

1 . Mental image

2 . Drive derivatives

۲-۹-۶-۴) آسیب شناسی شفصیت: کرنبرگ مدل رشدی خود را برای آسیب شناسی شخصیت به کار می‌گیرد. او معتقد است شدت آسیب شناسی روانی دارای سه سطح و این سه سطح با سطوح سه‌گانه ساختار روانی مطابقت دارد. کرنبرگ با توجه به ریش سائق، ساختار سوپر ایگو و رشد روابط موضوعی برای هر یک از این سه سطح معیار خاصی تدوین کرده است. به طور کلی کرنبرگ معتقد است در آسیب شناسی شدید شخصیتی که رشد ایگو و روابط موضوعی فرد دچار آشفتگی می‌باشد، سه ویژگی بنیادین وجود دارد: یعنی فرد احساسات سادیستیک و مازوخیستیک بیشتری دارد؛ سوپر ایگوی فرد ساختار خشن تری دارد؛ روابط موضوعی فرد، نایکپارچه‌تر و خردشده تر است (کرنبرگ، ۱۹۷۵؛ به نقل از مولر و سالتزر، ۲۰۱۶).

کرنبرگ سپس آسیب‌های خاص شخصیت را بر اساس ساختار ویژه روابط موضوعی طبقه بندی می‌کند. مثلاً او بر این باور است که شخصیت هیستریک (نمایشی) و وسواسی- اجباری^۱ به دلیل رشد نسبی ایگو و ثبات موضوع و نیز به دلیل کارکرد نسبتاً خوب ایگویی، در سطح پایین آسیب شناسی قرار دارد و اکثر شخصیت‌های نارسیستیک^۲ و سادومازوخیستیک^۳ (آزارگر-آزارخواه)، در مرحله میانی رشد ایگو و روابط موضوعی طبقه بندی می‌شوند (حسینی، ۱۳۹۰).

۲-۹-۷) نظریه روابط موضوعی (روابط شی):

کوهات معتقد بود که ارتباطات انسان، نه سائق‌های غریزی فطری، اساس شخصیت انسان است. کوهات (۱۹۷۷) "خود" را به صورت کانون دنیای روان شناختی فرد تعریف کرد. "خود" به تجربیات فرد یکپارچگی و ثبات می‌بخشد، با گذشت زمان نسبتاً پایدار می‌ماند و مرکز شهود و گیرنده برداشت‌ها است. "خود" کانون روابط میان فردی نیز هست و چگونگی برقراری ارتباط با سایر افراد محیط و اشیای دیگر، "خود" را شکل می‌دهد (گروشتین، ۲۰۱۵).

۲-۹-۷-۱) قهوه: کوهات معتقد بود که بعضی افراد به طور طبیعی خودشیفته هستند. آنها خودمحور بوده، صرفاً به فکر رفاه خودشان هستند و دوست دارند برای کاری که انجام می‌دهند، تحسین شوند. خود اولیه فرد بر اساس دو نیاز خودشیفته شکل می‌گیرد که شامل نشان دادن خودِ عالی و نیاز به کسب تصویری آرمانی می‌باشد. خودِ عالی زمانی ایجاد می‌شود که فرد با شی خودبازتابنده که تایید رفتارش را منعکس می‌کند، ارتباط برقرار کند. تصویر آرمانی، بر خلاف خودِ عالی است، زیرا حکایت از این دارد که فرد دیگری عالی است. با این حال این نیز نیاز به خودشیفتگی فرد را ارضا می‌کند (اوگدن^۴، ۲۰۰۵؛ به نقل از لوریس^۵ و همیلتون، ۲۰۱۷).

1. Obsessive-compulsive

2. Narcissistic

3. Sadomasochimstic

4. Ogden

5. Loris

هر دو خودانگاره خودشیفته برای رشد شخصیت سالم ضروری هستند، اما اگر آنها بدون تغییر بمانند، به شخصیت فرد خودشیفته بیمارگون منجر می شوند. این دو خودانگاره نباید به طور کامل ناپدید شوند. فرد سالم همچنان نگرش های مثبتی نسبت به خود دارد و باز هم ویژگی های خوب را در والدین یا جایگزین های والدین می بیند. با این حال، فرد خودشیفته این نیازهای بچه گانه را متعالی نمی سازد و به خودمحور بودن ادامه می دهد و دیگران را به صورت تماشاچی های تحسین کننده می بیند. فروید معتقد بود که چنین شخص خودشیفته ای مورد مناسبی برای روان کاوی نیست، اما کوهات باور داشت که روان درمانی می تواند در مورد این بیماران موثر باشد (شولتز و سیدنی؛ ترجمه سیدمحمدی، ۱۳۹۲).

۲-۷-۹-۲) خود دو قطبی^۱: هسته اصلی رویکرد کوهات به شخصیت، نفس دو قطبی است. ویژگی اصلی نفس دو قطبی، تلاش برای رسیدن به موفقیت و قدرت از یک سو و اهداف فردی و ارزشهای شخصی از سوی دیگر است. چنین به نظر می رسد که میان دو قطب، نوعی تنش وجود دارد، بدین ترتیب که بلندپروازی ها پیرامون خودبزرگ پنداری فرد و آرمان ها حول انگاره آرمانی تجمع می یابند. تنش و انرژی روانی موجود میان این دو قطب فرد را به فعالیت و می دارد، به نحوی که بلندپروازی ها شخص را بر می انگیزند و آرمان های او را هدایت می کنند (اوگدن، ۲۰۰۵؛ به نقل از لوریس وهملتون، ۲۰۱۷).

۳-۷-۹-۲) خود شیء^۲: خود شیء ها، شی های اصلی هستند که افراد، در تلاش برای ایجاد هویت از آنها کمک می گیرند و با آنها همانندسازی می کنند. دو نوع خود شیء وجود دارد که شامل خود شیء آینه ای (احساس کامل بودن و بی عیب و نقص بودن) و خود شیء آرمانی (فراهم نمودن احساس آرامش و امنیت) می باشد (اوگدن، ۲۰۰۵؛ به نقل از لوریس وهملتون، ۲۰۱۷).

به عقیده کوهات، شخصیت سالم، شخصیتی است که هویت مستقل یا نفس خودمختار دارد. مشخصه اصلی نفس خودمختار، عزت نفس بالا و اعتماد به نفس است. کوهات معتقد بود که هسته اصلی شخصیت، "خود" است که جدا از ایگو به حساب می آید. مجموع اید و ایگو و سوپر ایگو، نفس یا خود را تشکیل می دهد (سادوک و سادوک؛ ترجمه پورافکاری، ۱۳۹۴).

کوهات با تمرکز بر اختلالات "خود" دریافت که برخی نابسامانی های خود، به رغم وجود درجاتی از تفاهم میان درمانگر و بیمار، غیرقابل درمان هستند. اختلالاتی همچون سایکوزها (به جهت چندپارگی، ناتوانی یا تحریف شدید خود)، حالات مرزی (که در آن چندپارگی و تحریفات "خود" توسط ساختارهای دفاعی پنهان می شوند) و شخصیت های اسکیزوئید و پارانوئید (که در آنها ساختارهای دفاعی اجتناب از ارتباط را به کار می گیرند) از جمله این اختلالات هستند (اوگدن، ۲۰۰۵؛ به نقل از لوریس وهملتون، ۲۰۱۷).

¹ . Bipolar self

² . Self- object

کوهات علاوه بر بحث در درباره روانشناسی "خود" به چندین تیپ شخصیتی نیز اشاره نمود. تیپ های شخصیتی از نظر کوهات شامل تیپ های شخصیتی پاتولوژیک (تیپ شخصیتی تشنه ادغام^۱؛ تیپ شخصیتی رابطه گریز^۲) و تیپ های شخصیتی بهنجار (تیپ شخصیتی تشنه تایید^۳؛ تیپ شخصیتی تشنه آرمان^۴؛ تیپ شخصیتی تشنه همزاد^۵) می باشد (گلدنبرگ^۶، ۲۰۱۸).

۲-۹-۸) نظریه روابط موضوعی (روابط شی):

بیون، نظریات کلاین را گسترش داد و در رابطه میان درمانگر و بیمار بر این باور است که درمانگر باید آنچه را که بیمار به سمت وی فرافکنی می کند در برگرفته و به صورتی تعدیل شده به بیمار برگرداند. بیون، بیش از همه به علت کاربرد اصول روانکاوی در روابط گروهی شناخته شده است. هرگاه گروه نتواند به هدف خود دست یابد و به خوبی ایفای نقش نماید محکوم به در پیش گرفتن یکی از حالت‌های سه گانه بنیادی است که بیون شرح می دهد (اشنایدر، اتکینسون و تاریدیف، ۲۰۱۵).

یکی از مهمترین دیدگاه‌هایی که بیون مطرح کرده نظریه ظرف-مظروف^۷ است. این نظریه به عنوان تئوری تفکر نیز شناخته شده است. از دید وی رابطه میان ظرف و مظروف یک رابطه بنیادین و اساسی است که بر تمامی ارتباط های انسان حکم فرما است و آنرا در لقاح، حاملگی، شیر خوردن و دفع به وضوح مشاهده می کنیم. این الگوی اساسی که در آن چیزی در درون چیزی دیگر وارد می شود مدلی را برای تمامی تجارب جسمی و روانی انسان فراهم می کند (اسلوموسکی و دان، ۲۰۱۶).

بیون یک مکان یا ابژه را فرض می نماید که به عنوان ظرف عمل می کند و هدف آن در برگرفتن چیزی است که نیاز به در برگرفته شدن دارد. از طریق این روند، ظرف و مظروف هر دو دچار تغییر شده و محصول نوین و سومی متولد می شود. از دید بیون بنیاد تفکر نیز بر این اساس استوار است و به همین طریق مفاهیم و ایده ها شکل می گیرند. ذرات خام و معلق «عناصر پیش تفکری^۸» که بیون به آن نام عناصر بتا می دهد در جستجوی جایگاهی هستند که بتوانند رشد یافته و به افکار پخته بدل شوند (اشنایدر، اتکینسون و تاریدیف، ۲۰۱۵).

زمانی که ظرف (ذهنیت ابژه)، مظروف (عناصر فرافکن شده و درک نشده) را از سوژه دریافت کرد باید بتواند از طریق روندی متابولیک آنها را به شکلی قابل درک و هضم درآورده و دوباره به سوژه برگرداند. بیون می گوید که افرادی که در گروه

1. Merger-Hungry personality

2. Contact-Shunning personality

3. Mirror-Hungry personality

4. Ideal-Hungry personality

5. Alter-Ego-Hungry personality

6. Goldenberg

7. Container Contained

8. Proto mental elements

متشکل می شوند، صرف نظر از هدف آنها مهمترین دل مشغولیشان حفظ گروه است. در سطح ناهشیار و پیش تفکری تشکیل گروه در سه سطح اساسی که بیون به آنها «پنداشتهای بنیادین^۱» می گوید، رخ می دهد:

کل گروه به یک رهبر برای داشتن یک احساس مثبت وابسته می شود (پنداشت D).

گروه یک فرد، سازمان و یا ایده را به عنوان نجات دهنده و محافظت کننده خود انتخاب می کند که به مدد آن از گسستگی نجات یابد (پنداشت P).^ج

برای تداوم موجودیت خود، گروه نیاز به وجود دشمنی خواهد داشت که یا با آن بجنگد و یا از دست آن فرار کند (پنداشت F) (پلوتکین، ۲۰۱۱).

گروهی که بر پایه این پنداشت ها شکل بگیرد، کارایی خود را از دست داده و تنها هدف آن حفظ گروه به هر قیمت خواهد شد. در این گروه ها رهبر بر اساس نیازهای ناهشیار اعضا انتخاب می شود. در مقابل، گروه کارا رهبر خود را بر اساس رابطه ای کارا و خلاقانه و مبتنی بر واقعیت انتخاب می کند و این رهبر قادر است که نقش ظرفی مناسب را برای گروه بازی کند (اسلوموسکی و دان، ۲۰۱۶).

ارتباط مفهومی مستقیمی میان پنداشتهای بنیادین بیون و موقعیتهای تکاملی مطرح شده از سوی کلاین وجود دارد. پنداشتهای سه گانه مطرح شده توسط بیون را می توان به عنوان رفتارهای گروهی در نظر گرفت که حول غرایز، احساسات، ذهنیت ها و دفاعهای خاصی سازمان می یابند. پنداشت F با موقعیت پارانوئید-اسکیزوئید قابل مقایسه است که در آن ترس و اضطراب نسبت به آزار دیدن توسط یک عامل خارجی وجود دارد و اعضای گروه بوسیله استفاده از ساز و کار دفاعی انشقاق (دو نیم سازی^۲)، جنبه های خوب و بد را از هم جدا کرده و بدی ها را به سمت خارج فراقکن می کنند. اعضا به دو دسته وفادار و خائن تقسیم می شوند. این انشقاق، دفاعی بر علیه تحمل احساسات دوگانه و پیچیدگی های احساسی است که فرد سالم داشته و بر اساس آن مسئولیت جنبه های منفی وجود خود را می پذیرد. پنداشت D را می توان با موقعیت افسردگی مقایسه کرد که در آن ترس از دست دادن یک رهبر قدر قدرت در اعضا وجود دارد و به عنوان یک دفاع رهبر تبدیل به فردی ایده آل می شود. در پنداشت P با موقعیت ادیپی روبرو هستیم که اعضا با احساس خطر در مورد طرد شدن از گروه برخورد می کنند و رقابت بر سر بدست گرفتن یک وضعیت ممتاز در گروه وجود دارد (روهام، ۲۰۱۷).

۲-۹-۹) نظریه روابط موضوعی (تولد روان شناختی):

مارگارت ماehler یکی شخصیت های برجسته در نظریه روابط موضوعی امروزی است. ماehler با استفاده از مفاهیم روابط موضوعی به تمرکز بر ایده اصلی خود (تولد روانشناختی فرد^۳) پرداخت. مطالعات تجربی این موضوع درمانگر، هم به منظور درک رشد

1 . Basic assumptions

2 . Splitting

3 . Psychological birth

بهنجار افراد و هم جهت نحوه تاثیر پذیری آسیب شناسی روانی افراد بالغ از نقایص تحولی در کودکی صورت گرفت (حسینی، ۱۳۹۱).

تولد روان شناختی با تولد زیست شناختی متفاوت است. تولد زیست شناختی قابل مشاهده و ناگهانی است، حال آن که تولد روان شناختی به تدریج رخ می دهد و مستلزم فرآیندهای روانی است که تنها بخشی از آن ها در رفتار مشاهده پذیر فرد نمایان می شود. به باور او، شخصیت انسانی در حالتی از آمیختگی با انسانی دیگر آغاز می شود و به تدریج به واسطه فرآیند روان شناختی ادامه می یابد (ماهلر^۱ و فرور^۲، ۱۹۶۸؛ به نقل از میراندا^۳ و ساکس^۴، ۲۰۱۴).

1 . Mahler
2 . Furer
3 . Miranda
4 . Saxes

فصل سوم

روش تحقیق

۳-۱) طرح تحقیق:

پژوهش حاضر پژوهشی کیفی- بنیادی بود. به عبارتی دیگر با توجه به موضوع پژوهش که بازبینی مفهومی رضایت جنسی در واری‌های بازنمایی‌های خود- موضوع و ارزیابی آن در رضایت جنسی زوجین می باشد، لذا مشخص می شود پژوهش حاضر از لحاظ روش و ماهیت گردآوری اطلاعات جزو پژوهش های کیفی می باشد. همچنین با توجه به این امر که هدف پژوهش حاضر، توسعه دانش در زمینه مواردی همچون مؤلفه های رضایت جنسی در زوجین، مؤلفه های مربوط به بازنمایی های خود- موضوع در زوجین و به طور کلی توسعه دانش بنیادی در زمینه بازبینی مفهومی رضایت جنسی در واری‌های بازنمایی های خود- موضوع و ارزیابی آن در رضایت جنسی زوجین بود، بنابراین مشخص شد پژوهش حاضر از لحاظ هدف نیز، پژوهشی بنیادی می باشد.

۳-۲) جامعه آماری:

جامعه آماری پژوهش حاضر شامل زوجین متأهل ۲۵- ۵۰ ساله شهر تهران بودند.

۳-۳) نمونه و روش نمونه گیری:

نمونه پژوهش حاضر شامل زوجین متأهل ۲۵- ۵۰ ساله شهر تهران بود. نمونه گیری این افراد به صورت هدفمند تا حد اشباع نظری ادامه داشت. ملاک های ورود افراد به این مطالعه شامل مواردی از قبیل داشتن سن بین ۲۵ تا ۵۰ سال، سابقه تأهل حداقل بیشتر از یک سال، داشتن سلامت روانشناختی کامل و فقدان بیماری خاص جسمانی و روانی، فقدان هرگونه معلولیت جسمانی و روانی و عدم اعتیاد و عدم مصرف داروهای بود.

ملاک های خروج افراد نیز شامل مواردی از قبیل ابتلا به بیماری های خاص نظیر بیماری های مقاربتی، دیابت، سرطان و سایر بیماری های خاص خصوصاً بیماری هایی که بر عملکرد جنسی زوجین تأثیر گذاشته باشد؛ داشتن خودشیفتگی جنسی و اختلالات شدید روانشناختی مانند افسردگی، اضطراب، استرس و دیگر اختلالات مربوطه و در نهایت، مصرف مواد مخدر، روانگردان و مهم تر، مصرف مواد تحریک کننده و یا تأخیری در ارتباطات زناشویی بود.

۳-۴) حجم نمونه:

با توجه به اینکه نمونه گیری پژوهش حاضر به صورت هدفمند و تا حد اشباع ادامه داشت، لذا حجم نمونه مشخص برابر با ۲۴ نفر از افراد جامعه آماری به دست آمد چرا که بعد از اجرای مصاحبه با افراد مشخص شد که بعد از این تعداد، دیگر اطلاعات جدیدی به دست نمی آید و قسمت بیشتر اطلاعات، تکرار اطلاعات سایر افراد بود.

۳-۵) روش و ابزار گردآوری اطلاعات:

روش اصلی جمع آوری اطلاعات در تحقیق حاضر روش میدانی و کتابخانه ای از طریق مصاحبه نیمه ساختار یافته بود. در پژوهش حاضر از مصاحبه نیمه ساختار یافته برای جمع آوری اطلاعات از زوجین استفاده شد. این مصاحبه دارای ۳ سؤال اصلی و باز جهت بررسی و شناسایی مؤلفه ها و شاخص های مربوط به رضایت جنسی در زوجین، بررسی و شناسایی مؤلفه ها و شاخص های مربوط به بازنمایی های خود- موضوع در زوجین و بررسی و شناسایی مؤلفه ها و شاخص های مربوط به رضایت جنسی با توجه به بازنمایی های خود- موضوع در زوجین می باشد. لازم به ذکر است روایی مصاحبه تدوین شده از طریق نظرات متخصصان و پایایی آن بر اساس توافق ارزشیابان نیز به تأیید رسید. قسمت دیگر اطلاعات تحقیق حاضر از طریق منابع اسنادی و کتابخانه ای و مرور پیمایش ها و تحقیقات قبلی راجع به مطالب و مفاهیم مرتبط با متغیرهای تحقیق، از جمله مطالب موجود در زمینه ماهیت رضایت جنسی در زوجین، نظریه روابط موضوعی و خود- موضوع، بازنمایی های خود- موضوع و در نهایت تأثیر بازنمایی های خود- موضوع بر رضایت جنسی زوجین، جمع آوری شد.

۳-۶) روش تجزیه و تحلیل داده ها:

برای تجزیه و تحلیل داده های پژوهش حاصل از مصاحبه ها، از روش کیفی تحلیل محتوا و تحلیل مضمون استفاده شد بدین ترتیب که پس از پیاده کردن مصاحبه ها، فرآیند کدگذاری، دسته بندی های چندگانه، مقوله بندی مفاهیم به روش پدیدارشناسی با متد کولایزی به منظور بررسی روابط و الگوی داده های متنی از تحلیل مضمون استفاده شد. به عبارتی دیگر، ابتدا از طریق نتایج مصاحبه های نیمه ساختاریافته و البته بررسی پیشینه عملی مرتبط، مؤلفه ها و شاخص های مربوط به رضایت جنسی در زوجین، مؤلفه ها و شاخص های مربوط به بازنمایی های خود- موضوع در زوجین، مؤلفه ها و شاخص های مربوط به رضایت جنسی با توجه به بازنمایی های خود- موضوع در زوجین استخراج گردید.

در ادامه، با استفاده از روش کیفی تحلیل مضمون به استخراج نهایی مؤلفه ها و شاخص های زیربنایی و لازم، بازبینی مفهومی رضایت جنسی با توجه به بازنمایی خود- موضوع آینه ای در زوجین، بازبینی مفهومی رضایت جنسی با توجه به بازنمایی خود- موضوع آرمانی در زوجین و بررسی تأثیر بازنمایی های خود- موضوع (آینه ای، آرمانی) بر رضایت جنسی زوجین پرداخته شده و در نهایت نیز با استفاده از مؤلفه ها و شاخص های استخراج شده، به بازبینی مفهومی رضایت جنسی در واری های بازنمایی های خود- موضوع و ارزیابی آن در رضایت جنسی زوجین پرداخته شد. همانطور که ذکر شد استخراج مؤلفه ها و شاخص های مربوطه جهت بازبینی مفهومی رضایت جنسی در واری های بازنمایی های خود- موضوع و ارزیابی آن در رضایت جنسی زوجین با استفاده از روش کیفی تحلیل مضمون انجام گرفت.

پس از اجرا و جمع آوری داده های حاصل از مصاحبه نیمه ساختاریافته، نوبت به تحلیل داده ها رسید. برای تجزیه و تحلیل داده های پژوهش حاصل از مصاحبه ها، از روش کیفی تحلیل مضمون استفاده شد. در قسمت تحلیل داده ها، علاوه بر

استخراج نهایی مؤلفه‌ها و شاخص‌های زیربنایی و لازم، به بازبینی مفهومی رضایت جنسی با توجه به بازنمایی خود-موضوع آینه‌ای در زوجین، بازبینی مفهومی رضایت جنسی با توجه به بازنمایی خود-موضوع آرمانی در زوجین و بررسی تأثیر بازنمایی‌های خود-موضوع (آینه‌ای، آرمانی) بر رضایت جنسی زوجین پرداخته شده و در نهایت نیز با استفاده از مؤلفه‌ها و شاخص‌های استخراج شده، به بازبینی مفهومی رضایت جنسی در واری‌های بازنمایی‌های خود-موضوع و ارزیابی آن در رضایت جنسی زوجین پرداخته شد.

برای تحلیل داده‌های مستخرج از مصاحبه‌ها از روش تحلیل محتوا و تحلیل مضمون (مؤلفه‌ها و شاخص‌های پایه، مؤلفه‌ها و شاخص‌های سازمان دهنده، مؤلفه‌ها و شاخص‌های فراگیر و نتیجه) استفاده شد. بدین صورت که متن مصاحبه‌ها به صورت فایل Word پیاده شده و بارها مورد مطالعه قرار گرفته و نکات کلیدی آن‌ها کدگذاری گردید. به عبارتی دیگر، با مرور متن مصاحبه‌ها، با توجه به هدف پژوهش، کدگذاری شروع و کدهای مشابه شناسایی شد. فرآیند شناسایی، رفت و برگشتی بود، بدین معنا که اول، با بررسی ادبیات موضوع، مفاهیم اولیه و کلی پیرامون مؤلفه‌ها و شاخص‌های مربوط به رضایت جنسی در زوجین، مؤلفه‌ها و شاخص‌های مربوط به بازنمایی‌های خود-موضوع در زوجین، مؤلفه‌ها و شاخص‌های مربوط به رضایت جنسی با توجه به بازنمایی‌های خود-موضوع در زوجین، استخراج و سپس با بررسی مصاحبه‌ها و مطرح شدن مفاهیم جدید و جزئی‌تر مجدداً به ادبیات مراجعه شد.

در پیاده‌سازی مصاحبه‌های بعدی، چنانچه مفاهیم مشابهی با متن مصاحبه‌های قبلی مشاهده نمی‌شد، در قالب کدهای موجود کدگذاری می‌شد؛ بنابراین برخی از کدهای اختصاص داده شده دارای چندین فراوانی بودند. این کدها مؤلفه‌ها و شاخص‌های پایه را تشکیل دادند. در مرحله بعد، کدهای استخراجی به دقت مطالعه و بر اساس شباهت‌های مفهومی در دسته‌های انتزاعی‌تر ترکیب و تلخیص شدند که به تشکیل مؤلفه‌ها و شاخص‌های سازمان دهنده منجر شد. پس از پیاده‌سازی متن هر یک از مصاحبه‌ها در فایل جداگانه‌ای در قالب نرم افزار Word، فرآیند کدگذاری و تحلیل صورت گرفت.

در نهایت از مقایسه و ترکیب شاخص‌های به دست آمده از طریق تحلیل محتوا و تحلیل مضمون مصاحبه‌ها، مؤلفه‌ها و شاخص‌های مربوط به رضایت جنسی در زوجین، مؤلفه‌ها و شاخص‌های مربوط به بازنمایی‌های خود-موضوع در زوجین، مؤلفه‌ها و شاخص‌های مربوط به رضایت جنسی با توجه به بازنمایی‌های خود-موضوع در زوجین، استخراج شد و سپس بر این اساس، به بازبینی مفهومی رضایت جنسی با توجه به بازنمایی خود-موضوع آینه‌ای در زوجین، بازبینی مفهومی رضایت جنسی با توجه به بازنمایی خود-موضوع آرمانی در زوجین و بررسی تأثیر بازنمایی‌های خود-موضوع بر رضایت جنسی زوجین پرداخته شده و در نهایت نیز با استفاده از مؤلفه‌ها و شاخص‌های استخراج شده، به بازبینی مفهومی رضایت جنسی در واری‌های بازنمایی‌های خود-موضوع و ارزیابی آن در رضایت جنسی زوجین پرداخته شد.